

# به مناسبت پنجاهمین سالگرد به قتل رسیدن چه گوارا

مجموعه مقالاتی در باره وضعیت لاتین آمریکا و مواضع مارکسیست های انقلابی



منتخب مقالات و مباحثات

مازیار رازی

دفتر سوم - مهر ۱۳۹۶

وضعیت اقتصادی سیاسی آمریکا لاتین

نشر میلیتانت

[militant.com](http://militant.com)

## سوسیالیسم انقلابی و مبارزه مسلحانه

سوال: در شماره ۴۲ «کارگر سوسیالیست» سرمقاله ای در مورد «توماک آمارو» انتشار یافت که عده ای از رفقا را نگران خط سیاسی «هیئت مسئولان» در قبال «مبارزه مسلحانه» کرده است. برخی از رفقا موضع هیئت مسئولان را مغایر با اصول سوسیالیسم انقلابی قلمداد کرده اند، نظر خود را در این مورد بدهید. در ابتدا باید ذکر کنم که ایرادهای رفقا (چه کتبی و چه شفاهی) در مورد، سرمقاله شماره ۴۲ مورد استقبال ماست، زیرا که این ایرادها در حاشیه ماجرای «توماک آمارو» زمینه را برای بحث پیرامون «مبارزه مسلحانه» بین طیف سوسیالیست های انقلابی باز کرده است. بازنگری مواضع ما درباره ی «مبارزه مسلحانه» و «تروریسم» از اهمیت بسیاری برخوردار است. اما سرمقاله «هیئت مسئولین»، برخلاف نظر برخی از رفقا، اصول سوسیالیست های انقلابی را زیرپا نگذاشته است، زیرا که:

اول، باید توجه کرد که این مقاله در چه موقعیتی نوشته شده و حامل چه پیامی است. این مقاله در زمانی نگاشته شده است که کل نظام سرمایه داری بین المللی و شبکه های جاسوسی و ضربتی آن (سیا، موساد، اس. آ. اس و غیره) با همکاری کلیه مطبوعات بورژوازی، به قتل رسیدن ۱۴ جوان را جشن گرفته بودند. اجساد این عده در صفحه اول اکثر مطبوعات غربی (و ژاپن) ظاهر شده بود. تبلیغات گسترده شبکه های جاسوسی امپریالیستی نه تنها متوجه «توپاک آمارو»، که برای تهدید و تحمیق کلیه زحمت کشان و کارگران جهان طراحی شده بود. آن ها با کشتن ۱۴ جوان می خواستند درس عبرتی به کلیه نیروهای انقلابی دهند.

بدیهی است که در چنین موقعیتی ارائه سرمقاله «دو ونیم» ستونی در نشریه در دفاع از «توماک آمارو» نمی تواند ایراد اصولی ای داشته باشد. این مقاله به منظور «تحلیل»، یا دفاع از خط «مبارزه مسلحانه» و یا دفاع از نظریات «توماک آمارو» نوشته نشده بود، که مقاله ای بود «تهییجی» در دفاع از ۱۴ جوان مبارز علیه توطئه بین المللی شبکه های جاسوسی امپریالیستی و دولت «فوجیموری». البته برای خنثی سازی تبلیغات دولت های سرمایه داری «سرترکه» در دفاع از این جوانان کمی خم شده بود (و آن هم به خودی خود ایراد اصولی نمی تواند داشته باشد، زیرا در مواردی چنین برخوردهایی ضروری است).

دوم، در همان مقاله ی کوتاه و تهییجی، ما موضع خود را در نارسا بودن شیوه مبارزه مسلحانه تأکید کرده بودیم. برای نمونه در جمله آخر مقاله چنین آمده است: "صرف «مبارزه مسلحانه» پاسخ گوی دراز مدت نیازهای جنبش کارگری نخواهد بود". در هیچ جای مقاله از شیوه مبارزه مسلحانه و یا «خط سیاسی» توماک آمارو دفاع نشده، که تأکید اصلی علیه توطئه های دولت های سرمایه داری بوده است. در این مقاله تنها واقعیت ها در مورد تاریخچه ی توماک آمارو و هدف آن ها از چنین اقدامی ذکر شده بود. بنابراین، ایراد رفقا مبنی بر کنارگذاری اصول سوسیالیسم انقلابی، به جا نیست.

سؤال: آیا «تروریسم» اصولاً قابل دفاع هست؟

ابتدا باید تعریف خود از «تروریسم» را روشن کنیم. دشمنان طبقاتی ما، همواره از «تروریسم» کمونیست ها شاکی بوده و هستند! بورژوازی همیشه فعالیت پرولتاریا علیه خود را بر چسب «تروریسم» محکوم کرده است. آن ها «اعتصاب»، «تحریم اقتصادی» و حتی «اعتراض» کارگران را «تروریسم» می دانند. اگر شبکه های جاسوسی و پلیسی امپریالیستی ما را به این علت محکوم به تروریسم می کنند، ما با صدای بلند اعلام می کنیم «ما تروریست ایم!» اگر مبارزه جمعی توده های زحمت کش علیه نظام پلیسی سرمایه داری «تروریسم» است، ما مدافع آن هستیم. واضح است که منظور واقعی کلمه تروریسم این ها نیستند. مفهوم واقعی آن، به قتل رسانیدن یک فرد، به

آتش کشیدن کارخانه ای و یا تهدید به کشتن مدیر یک کارخانه و یا یک وزیر و غیره است. این هاروش هایی هستند که سوسیالیست های انقلابی با آنان سخت مخالف اند.

به اعتقاد ما سازمان دهی طبقه کارگر در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری (گرچه عملی است دراز مدت و پرمشقت) نتیجه مهم تری از ترور یک مدیر کارخانه و یا یک وزیر به بار خواهد آورد. اولی نظام را از بین می برد و دومی عده ای را برای مدت کوتاهی «ارضاء» می کند. اولی یکی از هدف های اساسی کمونیست هاست و دومی روشی است که سنتاً آنارشیست ها و خرده بورژوازی در درون جنبش کارگری به آن روی آورده و می آورد. ما به مبارزه جمعی علیه کل نظام سرمایه داری اعتقاد داریم. ما خواهان جایگزینی خود به جای توده ها نیستیم. انقلاب تنها از طریق فعالیت جمعی توده های وسیع مردم عملی است. این ها مواضع سوسیالیست های انقلابی بوده و هست و هیچ کس در درون «اتحادیه» این اعتقادهای اساسی کمونیستی را کنار نگذاشته است.

اما، سؤال این است که به اعتقاد رفقا، عمل «توماک آمارو» (صرف نظر از خط سیاسی آن ها) مترادف با یک عمل تروریستی صرف بوده است؟ و یا یک فعالیت تبلیغاتی (مسلح) حساب شده؟ آیا این 14 جوان قصد کشتن کسی را داشتند؟ و یا عده ای را برای مذاکره برای رهاسازی زندانیان سیاسی با هدف تبلیغاتی و افشای دولت پرو به گروگان گرفتند؟

به اعتقاد ما باید وجه تمایزی بین «تروریزم» و یک عمل مسلحانه در راستای یک هدف مشخص، قایل شد (گرچه کار تروریستی نیز می تواند همراه با عمل مسلحانه باشد).

مواضع اوایل قرن بیستم بلشویک ها و لنین علیه تروریزم «نارودنیک ها» (روشن فکرانی که کار «انقلابی» را محدود به ترور شخصیت های دولت تزاری می کردند) را نباید به وضعیت اواخر قرن بیستم به عده ای که هدف و قصد کار تروریستی را ندارند منطبق کرد. تجربه مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین (و چین) نشان داد که این گونه مبارزات با فعالیت های تروریستی اوایل قرن بیستم متفاوت بوده و هستند. مبارزه چریکی، گرچه مورد تأیید ما نیست، اما باید مورد بررسی قرار گیرد. برای مثال آیا می توان خط سیاسی «چه گوارا» از جنگ چریکی را مترادف با نظریه نارودنیک و یا یک آنارشیست در روسیه دانست؟ آیا جنگ های چریکی در چین را می توان با عمل ترور فردی مقایسه کرد؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. انقلاب کوبا و چین (صرف نظر از تمام ایرادهای اساسی آن) تناسب قوا در سطح جهانی را برای دوره ای به نفع جنبش کارگری تغییر داد. عدم پیروزی نهایی آن عده را نباید در عملیات «چریکی» آنان جستجو کرد. ایرادها در جای دیگری نهفته بودند (عمدتاً در عدم رعایت دمکراسی کارگری).

سوال: پس به نظر شما مبارزه مسلحانه می تواند قابل دفاع باشد؟ و اگر چنین است، ارتباط «مبارزه مسلحانه» با حزب سازی چیست؟

همان طور که ذکر شد، دفاع از مبارزه مسلحانه بستگی به هدف و انگیزه آن دارد. نباید فراموش کرد که سوسیالیست های انقلاب نمی توانند با مبارزه مسلحانه «بطور عمومی» مخالف باشند. مارکسیست ها نه دگماتیک اند و نه خیال پرداز. واقعیت این است که هر رژیم سرمایه داری را در نهایت باید «مسلحانه» سرنگون کرد، زیرا که رژیم های ارتجاعی، «مؤدبان» و با «خواهش و تمنی» قدرت را به کارگران واگذار نمی کنند. برای تسخیر قدرت سیاسی، میلیشیا های کارگران و زحمت کشان در مقابل نیروهای مسلح رژیم «رو در رو» قرار خواهند گرفت. تاریخ روش دیگری را تجربه نکرده و به اثبات نرسانده است.

اما، مبارزه مسلحانه صرفاً در دوره تسخیر قدرت نیز طرح نمی گردد. مبارزه مسلحانه در واقع بخش مهمی از ساختن حزب انقلابی است. رفیقی که در مقاله ای می نویسد که مبارزه مسلحانه مانعی است در راه ساختن حزب پیشتاز انقلابی، سخت در اشتباه است (بخصوص در وضعیتی که دمکراسی بورژوازی وجود نداشته باشد و اختناق و سرکوب توسط یک رژیم ارتجاعی اعمال شود- مانند کشورهای آمریکای لاتین و ایران). «حزب سازی» در

زندگی واقعی روزمره کارگران صورت می‌گیرد و نه در کتابخانه‌ها متکی بر «تئوری»‌های انقلاب‌های گذشته. تزه‌ها و تئوری‌هایی که با واقعیت یک جامعه انطباق نداشته باشند، به درد آن جامعه نمی‌خورند. در جوامعی نظیر ایران ساختن حزب انقلابی، خواه ناخواه با مبارزه مسلحانه پیوند می‌خورد.

برای روشن‌تر شدن این بحث مثالی می‌آوریم. فرض کنیم در ایران یک حزب پیش‌تاز انقلابی وجود داشته و قصد دارد در میان پیشروی کارگری و کارگران کارخانه‌ها تبلیغ کند. بدیهی است که به محض حضور در یک کارخانه با نیروهای مسلح رژیم مواجه شده و نه تنها تبلیغی صورت نمی‌گیرد که مبلغان نیز از بین می‌روند. در نتیجه «دفاع» مسلحانه از خود در راستای تبلیغ و ترویج نظریات انقلابی و در نتیجه ساختن یک حزب انقلابی، در وضعیت اختناق، به انقلابیون تحمیل می‌گردد. بدیهی است یک حزب سراسری، باید شاخه نظامی خود را نیز داشته باشد، وگرنه به سرعت نابود می‌گردد. دفاع مسلحانه از خود نیز به نوعی «مبارزه مسلحانه» است. با این تفاوت که هدف این‌گونه عملیات در راستای ایجاد یک حزب انقلابی است.

در نتیجه «استراتژی» سوسیالیست‌های انقلابی ایجاد «حزب پیش‌تاز انقلابی» است. حزبی که باید تدارک انقلاب را در راستای سرنگونی دولت سرمایه‌داری و تشکیل نظام شورایی سازمان دهد. اما در این راه تاکتیک‌های مختلفی اتخاذ می‌گردد، که «مبارزه مسلحانه» یکی از این تاکتیک‌هاست. ما با تزه‌هایی که مبارزه مسلحانه را «هم‌استراتژی و هم‌تاکتیک» می‌دانند، مخالفیم.

سوال: به نظر شما آیا «توماک‌آمارو» در پرو در حال ساختن یک حزب انقلابی‌اند؟

خیر! توماک‌آمارو، یک گرایش «خرده‌بورژوا رادیکال» و شبه‌آنارشیستی است (حتی اگر کلیه اعضای آن کارگر باشند). روش آن به طور قطع اشتباه است. اما عملی را که آن‌ها سازمان دادند، تأثیر بسیاری در پرو و سایر نقاط جهان گذاشت. در آتی‌ه جوانان بسیاری، در غیاب یک حزب پیش‌تاز انقلابی، به این سازمان جلب خواهند شد. در زمانی که (به هر علت) یک جریان «خرده‌بورژوا رادیکال» با یک رژیم ارتجاعی (به خصوص رژیمی که توسط دولت‌های سرمایه‌داری غربی حمایت می‌شود) روبرو می‌شود؛ در وضعیتی که هیچ آلترناتیو انقلابی در آن جامعه وجود نداشته باشد، نقش سوسیالیست‌های انقلابی (آن هم خارج از گود!) این نیست که توطئه‌های امپریالیستی را عمده نکرده، روحیه جوانان را نادیده گیرد و همه حمله اصلی را متوجه آن گروه مسلح کنند (استناد بر نظریات 100 سال پیش بلشویک‌ها مسئله‌ای را تغییر نمی‌دهد). بدیهی است این‌ها گرایش‌های فکری شبه‌آنارشیستی و چریکی داشته و نظریاتشان شاید فرمیستی نیز باشد، اما در عین حال، در این مقطع، از نزدیک‌ترین متحدان سوسیالیست‌های انقلابی‌اند. ضمن نقد روش اشتباه آن‌ها، حمله اصلی نخست باید متوجه نیروهای ضربتی و جاسوسی سرمایه‌داری باشد. سپس در درون جوانان می‌توان گوش شنوا پیدا کرده و صبورانه برنامه انقلابی و روش صحیحی را در مقابل روش و برنامه انحرافی آن‌ها ارائه داد (آن هم در عمل و نه تئوری و حرف!). تنها از طریق چنین برخوردی است که می‌توان با انحراف‌های آن‌ها مقابله کرد.

سوال: اما آیا این‌ها نظریاتی مشابه مواضع سانتریستی بین‌الملل چهارم نیست که در مقابل امپریالیزم خود را در جبهه جریانات بورژوایی قرار می‌دهد؟  
خیر چنین نیست!

اول، مواضع بین‌الملل چهارم (دبیرخانه‌ی متحده) ایرادهای بسیاری دارد. ما نیز با آن‌ها موافق نیستیم و به این علت سال‌هاست که از آن‌ها برش سیاسی و تشکیلاتی کرده‌ایم. بدیهی است که حمایت نظامی (البته نه سیاسی) این سازمان (و سازمان‌های مشابه تروتسکیستی) از خمینی یا صدام در جنگ آن‌ها علیه امپریالیزم آمریکا، نادرست بوده است. هم‌چنین دفاع سیاسی آن سازمان از ساندنیست‌ها غیراصولی بود. اما این مواضع را نمی‌توان با دفاع از یک عمل مسلحانه مقایسه کرد. رژیم‌های صدام و خمینی، رژیم‌های ارتجاعی در حکومت

هستند که از ابتدا زیر لوای مبارزه با امپریالیسم به سرکوب جنبش کارگری و زحمتکشان پرداخته اند. دست آخر نیز با امپریالیسم توافق خواهند کرد. در نتیجه سوسیالیست های انقلابی هرگز نباید تن به حمایت به یک رژیم سرمایه داری دهند. رژیم ساندیستی، گرچه ارتجاعی نبود، اما کماکان یک دولت سرمایه داری را احیا کرد. این ها نیز نمی بایستی مورد حمایت قرار گیرند. باید میان جریانی مبارز (حتی با برنامه رفرمیستی) که هنوز در حکومت قرار نگرفته و یک دولت سرمایه داری استقرار یافته و چه تمایز قایل شد.

دوم، حمله آمریکا و غرب به عراق، مترادف بود با ایجاد یک جبهه سوم. جبهه مبارزان گرد در شمال و مسلمان شیعه در جنوب عراق. بنابر این شعار ما حمایت از جبهه سوم علیه تهاجم آمریکا و دولت عراق بود. ما از جبهه مردم زحمت کش عراق علیه دولت های سرمایه داری دفاع کردیم. این وضعیت را نمی توان با پرو مقایسه کرد. به هر حال در پرو جبهه سومی وجود ندارد. مردم پرو توسط دولت ارباب شده و تنها واکنش توسط مبارزات مسلحانه عده ای از نیروهای چپ سازمان یافته شده است. چنان چه ما در پرو بدیل «حزب انقلابی» را شکل نداده باشیم، نمی توانیم، بدون ارائه هیچ آلترناتیو کنکرت، تنها به مبارزات مسلحانه ایراد بگیریم. نمی توانیم به توده ها بگوئیم که: "دولت ارتجاعی است و مبارزات مسلحانه «توماک آمارو» انحرافی است!" و «هیچ» آلترناتیو خود ارائه ندهیم (غیر از تأکید بر مواضع اوایل قرن بیستم لنین علیه ناردونیک ها و یا چگونگی ساختن یک حزب متکی بر جزوه «چه باید کرد»). باید به توده ها بگوئیم که: "ما در دعوا بین دولت سرمایه داری (و امپریالیسم) و مبارزین مسلح، در کنار توده ها قرار داریم و از آن جایی که تنها شکل مبارزه در این مقطع، «مبارزه مسلحانه» است ما از این مبارزه در مقابل رژیم دفاع می کنیم. اما در عین حال به این شیوه انتقاد داریم." ما باید آلترناتیو خود را در عمل به توده ها ارائه دهیم و نه در حرف!

سوم، موضع گیری فوق، ریشه در مارکسیسم دارد و نه در تروتسکیسم بین الملل چهارم. برای نمونه مارکس، گرچه کمون پاریس را زودرس می دانست، ضمن انتقاد به «انقلابیون» پاریس در کنار آن ها قرار گرفت. حتی لنین ضمن شدیدترین انتقادات به نارودنیک ها و تروریست ها همواره در مقابل پلیس تزار موضعش حمایت از آن ها بود (حتی زمانی که آلترناتیو حزب انقلابی مطرح بود).

بنابر این، بر خوردهای «کتابی» نمی تواند الزاماً ما را به یک موضع صحیح برساند. در ضمن مواضع انحرافی برخی از نیروهای چپ را نمی توان ملاک موضع گیری قرار داد. سوسیالیست های انقلابی باید متکی بر تجارب نظری و عملی، با تحلیل از وضعیت مشخص و انطباق آن با استراتژی حزب سازی، در قبال مسایل اجتماعی موضع گیرند. این موضع گیری باید ما را در راستای تدارک اهداف خود یاری دهد. این مواضع بایستی پیوند ما را با قشر پیشروی کارگری بیشتر کند. بی توجه ای به مسایل کارگری و بر خوردهای دگماتیک و کتابی به آن ها، آن روی سکه «دنباله روی» از توده هاست.

متشکر م

مصاحبه با رفیق م. رازی نخستین بار در کارگر سوسیالیست شماره ۴۵ سپتامبر ۱۹۹۷ انتشار یافت

## در مورد وضعیت سیاسی آمریکای لاتین

گفتگو با رادیو همبستگی

سؤال: آقای رازی لطفاً قبل از هر چیز مقداری درباره‌ی شاخص‌های اقتصادی سیاسی آمریکای لاتین برای ما توضیح دهید و این که چگونه یک الگوی موفق می‌تواند برای دیگر کشورها در این منطقه سرمشقی باشد؟

در مورد وضعیت کنونی آمریکای لاتین باید بگویم که اصولاً کشورهای آمریکای لاتین دوران بحرانی عمیقی را سپری می‌نمایند و از این نقطه نظر در تب‌پیشا انقلابی به سر می‌برند. عموماً دلایل این وضعیت، سیاست‌های به بن بست رسیده‌ی نئولیبرالیسم کشورهای امپریالیستی و بخصوص سیاست‌های دولت آمریکا است که تأثیرات مخربی در سراسر جهان به جای گذاشته و توده‌های وسیعی نیز به این سیاست معترض هستند. در آمریکای لاتین مشخصاً این سیاست‌ها تأثیرات مخرب بسیار فزاینده‌ای در دو دهه‌ی گذشته بجای گذاشته و به همین دلیل توده‌های مردم به دنبال بدیل‌های مساعد و منطبق به نیازهای خود می‌گردند. (در این جا کوتاه از آمار و ارقام استفاده نموده و اشاره می‌کنم که رشد ناخالص ملی این کشورها، به عنوان مثال در سال 1960 زمانی که شرکت‌های چند ملیتی شروع به سرمایه‌گذاری در آن‌جا نمودند، در حدود پنج درصد بود که در سال 1970 یک درصد افزایش پیدا کرده ولی از سال 1980 به بعد رشد ناخالص ملی به کمتر از دو درصد تقلیل پیدا کرد. در سال 1999 الی 2002 به کمتر از یک درصد رسید و امروز اصولاً این رشد ناخالص ملی در عموم کشورهای آمریکای لاتین منفی می‌باشد).

بیکاری و سرکوب توده‌های مردم در کشورهای آمریکای لاتین و دولت‌های وابسته آن‌ها به امپریالیسم آمریکا به شدت افزایش پیدا کرده و چیزی در حدود پنجاه تا هفتاد درصد از جمعیت زیر خط فقر قرار دارند. خط فقری که برای یک زندگی بسیار معمولی برابر با دو دلار در روز می‌باشد. به عنوان مثال در اکوادور آن قدر وضعیت زندگی مردم خراب می‌باشد که 15 درصد جمعیت برای پیدا کردن کار به کشورهای مجاور مهاجرت نموده‌اند. از این نقطه نظر وضعیت نابسامان است و توده‌های مردم به این نابسامانی که نتیجه سیاست‌های نئولیبرالیستی دول امپریالیستی می‌باشد، واکنش‌های مشخصی نشان داده‌اند و بسیار تجارب جالبی نیز ما می‌توانیم در این منطقه مشاهده نمائیم.

عموماً اگر خطوط کلی تمام این کشورها را در نظر بگیریم، می‌بینیم که توده‌های وسیعی از مردم از فضای موجودی که برایشان فراهم آمده استفاده می‌کنند، در انتخابات بطور وسیع شرکت می‌کنند و در این انتخابات با علم به این که ممکن است بدیل‌های موجود حکومتی تفاوت زیادی با هم نداشته باشند، بین بد و بدتر، بد را انتخاب نموده و براساس یک سلسله اعتصاب‌ها و اعتراضات توده‌ای کوشش می‌کنند مطالبات خود را بر جامعه از طریق حکومتی که در دسترس آن‌ها قرار گرفته اعمال بکنند. این نوع برخوردها را ما در سراسر کشورهای آمریکای لاتین مشاهده می‌کنیم. در مکزیک و بخصوص در ونزوئلا در این چند سال گذشته دست‌آوردهای بسیار زیادی داشته‌اند. هم‌چنین در کشورهای دیگر نظیر اکوادور و بولیوی، این نوع تاکتیک‌ها و این نوع دسترسی توده‌ها به شکلی از حکومت برای اعمال مطالبات خودشان مشاهده می‌شود.

سؤال: شرکت در انتخابات و یا انتخاب بین بد و بدتر، آیا می‌شود گفت که این در واقع به معنای پایان شیوه‌ی مبارزه جنگ مسلحانه در آمریکای لاتین است؟

به نظر من شیوه جنگ مسلحانه در واقع شیوه‌ای بود با محدودیت‌های مخصوص به خودش و اصولاً نتوانست به غیر از کوبا که دست‌آوردهای بزرگی داشت در کشورهای دیگر دست‌آوردی داشته باشد. البته باید ارزش و منزلت این شیوه‌ی مبارزه را و الگوهای آن که در آن‌جا ایجاد کرد دانست. منتهی پس از آن، تاکتیک‌های

امپریالیستی به شیوه ای بود که این نوع مبارزه را محدود نمود. به همین دلیل مبارزه ی توده ای رواج پیدا نمود. من در همین ابتدا می خواستم ذکر کنم که نیروهای دخالنگر انقلابی و نیروهای مارکسیست انقلابی که در منطقه حاضر هستند، سیاستی دوگانه اتخاذ کرده اند، سیاستی که از یک طرف در مقابل تبلیغات امپریالیستی و رژیم های وابسته به آن، از حکومت هائی که مطالبات آن ها را مطرح می کنند حمایت می کنند. منتهی این حمایت، حمایتی نقادانه است. حمایتی می باشد که از لحاظ سیاست ها کوشش می کند در درون این تجمعات شرکت کند و فشارهای مضاعفی به حکومت هائی که انتخاب شده اند وارد می کند تا از موقعیت فعلی فراتر روند و در واقع گسستی کامل از امپریالیزم انجام دهند.

همان طور که می دانید در اکثر کشورهای آمریکای لاتین به غیر از کوبا و تا حدودی هم در ونزوئلا با این که نطفه های اولیه و زمینه ریزی های اقدامات اولیه سوسیالیستی را مشاهده می شود اما در سایر کشورهای دیگر با این که دولت هائی موجود کم و بیش بر اساس فشار مردم بر سر کار آمده اند، هنوز دولت های سرمایه داری هستند. از این نقطه نظر این دولت ها باید به جلو سوق داده شوند و تسهیلات بیشتری برای توده ها ایجاد بکنند تا خود توده ها و در واقع مردم، حکومت خودشان را در این منطقه تضمین نمایند. بنابر این ما در کشورهای آمریکای لاتین به غیر از ونزوئلا که در ابتدای این راه است، هنوز به این درجه نرسیده ایم، اما گام های اولیه برداشته شده و به اعتقاد من شکل سازماندهی نوینی در سطح منطقه و قاره مشاهده شده ولی واضح است که هنوز کافی نیست و نیروهای انقلابی باید این را تا گسست کامل از امپریالیزم و سرمایه داری به فراتر سوق دهند.

*سؤال: از قرار معلوم هوگو چاوز ژنرال سابق ارتش که به عنوان یک شخصیت دموکرات با حمایت مردم وارد انتخابات شد، این روزها در حال اجرای طرح هائی است که به یمن انجام آن ها ایالات متحده آمریکا سخت برآشفته. مانند کنترل کارگری در کارخانجات و مصادره ی زمین های مالکین بزرگ که عمدتاً هم خارجی هستند. آیا باید انتظار داشت که چاوز با مشکل تهدید، محاصره یا هر چیز دیگر مواجه شود؟ یا بر این موج توده ای که در حمایت از او برخاسته می تواند سوار شود و به مقصد برسد؟*

بی تردید نقداً از طرف دولت آمریکا تهدیداتی انجام شده، خانم رایس (وزیر امور خارجه آمریکا) بارها بطور مشخص چاوز را مورد تهدید قرار داده و این که امروز آمریکا در آن جانبروی نظامی پیاده نمی کند به علت این است که گرفتاری های دیگری دارد و در بحران عمیقی در عراق دست و پا می زند. سیاست های ماجراجویانه ی دولت بوش در افغانستان، عراق و هم اکنون هم از طریق اسرائیل در لبنان و فلسطین کاملاً آن ها را درگیر نموده است و محتمل است که به تدریج مانند واقعه ویتنام در این جانیز گور خود را بکنند، یا این که مجبور به قبول شکست شده و یا این که اصولاً کل خاورمیانه را به بحران های عمیق تری فرو خواهد برد. از این نقطه نظر است که این قسمت از آمریکای لاتین بخصوص ونزوئلا و حتی تا حدودی کوبا در شرایط کنونی مورد تهاجم مستقیم قرار نمی گیرند. وگرنه دولت آقای بوش دل خوشی از اقدامات چاوز ندارد.

در ارتباط با چاوز و اقداماتی که صورت داده، و همین طور در سایر کشورهای آمریکای لاتین، اتفاق به این صورت است که توده ها شخصی را انتخاب می نمایند، که گرایش های ضد امپریالیستی در او دیده شده و وعده و وعید هائی در راستای تغییرات بنیادی داده است. در این جاست که توده ها در مقابل یک گرایش راست گرا و وابسته به امپریالیزم، زمانی که این شخص به حکومت می رسد، سعی می نمایند که از طریق او (چاوز) تغییرات بنیادی دیگری را اعمال نمایند. و چاوز در واقع نهایتاً بر سر یک دوره قرار خواهد گرفت.

البته نباید فراموش کرد که چاوز یک دموکرات صادق است و به آن چیزی که تا کنون وعده نموده عمل کرده است. اما در نهایت برای تحقق نیازهای توده های وسیع در ونزوئلا با این امکانات مالی که از درآمد نفت حاصل شده، گسست از دولت بورژوائی و دولت سرمایه داری حیاتی است. ژنرال هائی هم که امروز در اطراف چاوز در رأس کار هستند در نهایت به آن هانمی شود اعتماد کرد. مانمونه ی شیلی را در گذشته داریم. آئنده در شیلی در واقع یک دموکرات انقلابی بود و خواست های مترقی داشت اما به دلیل اتکا به دولت بورژوائی (دولتی که ژنرال های

بسیار رادیکال در آن زمان هم داشت) از طریق سازمان سیا و جریانات راستگرا، کودتائی در آن جا سازمان داده شد که منجر به سقوط آئنده گردید.

در ونزوئلا نیز اگر اصلاحات و تحولاتی مانند کنترل کارگری و اعمال آن در کارخانه ها تعمیق پیدا کند به درجه ای که حکومت خود کارگران ایجاد شود، حکومت خود مردم ایجاد شود و ژنرال ها مجبور به کنار رفتن شوند، چنین آلترناتیوی همیشه در دستور کار امپریالیست ها قرار خواهد گرفت. (به هر حال مردم محق اند و آگاهی و قابلیت حکومت و تعیین سرنوشت خود را داشته و دارند)، به همین دلیل و با توجه به این مسائل در آینده می نزدیک ما این دوراهی ها را در منطقه خواهیم دید که یا مانند کوبا گسست کاملی انجام خواهد گرفت و یا این که این ها عقب گرد خواهند کرد.

به این ترتیب این روال یک روال همیشگی نخواهد بود و بستگی به عناصر و عوامل زیادی در سطح بین المللی دارد. ولی هم اکنون بر اساس تغییر تناسب قوا به نفع کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان، به دلیل سیاست های ماجراجویانه ی دولت های امپریالیستی، امکانات و روزه های به وجود می آید که این جوامع قدم هائی به جلو برمی دارند و امید ما این است که از طریق دخالت گری مؤثر نیروهای مارکسیستی در منطقه این روال تضمین شود و اگر از طرف این نوع حکومت های دموکرات مانند چاوز در ونزوئلا و یا مورالز در بولیوی و یا کشورهای نظیر آن تخطی صورت بگیرد از طرف نیروهای انقلاب به آن ها هشدار داده شود.

**سؤال:** از قرار معلوم چاوز اصلاحات خود را قدری فراتر از مرزهای ونزوئلا هم برده و روابط بسیار نزدیکی با کوبا برقرار کرده و طرح نفت در مقابل پزشک و طرح نفت در مقابل آموزگاران مجرب و گروه های آموزشی خاص از کوبا به ونزوئلا و کمک های اقتصادی از طرف ونزوئلا به کوبا، که در واقع این به نحوی کمک مؤثری می باشد به کوبا در جهت شکستن دیوارهای محاصره اقتصادی که آمریکا سال ها است به کوبا اعمال می دارد. در این مورد چه چیزی می توانید بگوئید؟

این اتفاق که در ونزوئلا رخ داد اصولاً کمک بزرگی بود به کوبا که از انزوای سیاسی اقتصادی بیرون آید و از طرف دیگر هم اصولاً سیاست کوبا به طور دائمی در طی این 40 سال گذشته این بوده که انقلاب را گسترش دهد و در واقع یکی از شعارهای چه گوارا این بود که چندین کوبا باید ایجاد شود. بعدها هم در ارتباط با ویتنام این شعار مطرح شد. بنابراین مسئله ی گسترش انقلاب بسیار حائز اهمیت است. در آمریکای لاتین در واقع به شکلی امپریالیزم آمریکا کوشش کرده که این کشورها را متفرق و از هم جدا کند و به عبارتی روش بالکانالیزه شدن یعنی تفرقه و جدائی این کشورها را در پیش گرفته و به این ترتیب از افتراق این ها می تواند ساده تر به مقاصد خود برسد.

این روال تغییر در تناسب قوا در سطح جهانی و در آمریکای لاتین به نفع مردم که ما امروز مشاهده می کنیم، در واقع شعار اتحاد این کشورها را نیز در بر دارد. از این نقطه نظر دولت کوبا بلافاصله اقداماتی در جهت برقراری روابط سیاسی و هم چنین روابط اقتصادی و مشاورت، مشاورت از نزدیک برای منتقل کردن تجارب کوبا به ونزوئلا انجام داد و هم چنین رهبری این دو کشور متحداً با سایر کشورهای آمریکای لاتین یک سلسله ارتباطاتی برقرار نمودند که می تواند زمینه ساز اتحاد آمریکای لاتین علیه امپریالیزم آمریکا باشد.

**سؤال:** شما از طرح جبهه ی بزرگ چه گوارا یا فیدل کاسترو نام بردید و در واقع ائتلاف نسبتاً بزرگی که از مجموع کشورهای اکوادور، بولیوی، ونزوئلا، کوبا و برزیل که در آن جا تشکیل شد و یک سردیگر ائتلاف که به کشورهای نظیر ایران و سوریه و حتی شاید کره ی شمالی می رسد. در نگاه اول روابطی که چاوز به نمایندگی از ونزوئلا با ایران دارد، بسیار در زوق هر انسان آزادی خواه و برابری طلبی می زند، این مشکل را به چه نحو می شود حل کرد؟

این مشکلی واقعی است. در این تردیدی نیست ما به عنوان یک گرایش بین المللی که در کمپین دست ها از ونزوئلا کوتاه از سال 2002 از انقلاب ونزوئلا حمایت کردیم و ملاقات چاوز را از ایران شدیداً مورد نقد و برخورد قرار دادیم. پس ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باید ارزیابی صحیحی از این نوع دولت ها داشته باشیم. همان



طور که قبلاً اشاره کردم این دولت‌ها در واقع به شکلی دولت‌های یورژوانی هستند که زیر فشار مطالبات توده‌ها این اقدامات را انجام می‌دهند. این دولت‌ها، دولت‌های مجرب و سیاستمدار سوسیالیستی و یا کمونیستی نیستند. بنابراین از روی ناآگاهی و یا از روی اشتباه دچار یک سلسله لغزش‌ها می‌گردند پس در آن مواردی که این لغزش‌ها صورت می‌گیرد باید شدیداً برخورد شود و ما این کار را هم انجام دادیم.

در ارتباط با سفر اخیر چاوز به ایران با وجود این که یکی از طرفدارهای مستمر انقلاب ونزوئلا در مقابل آمریکا بودیم، چندین اطلاعیه در ایران منتشر کردیم، یکی از طرف «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» که ماهم جزئی از آن هستیم و در ده‌ها کشور مختلف جهان بخش‌هایی دارد و فعالیت‌های ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری انجام می‌دهد، اطلاعیه‌ای به فارسی ترجمه کردیم و کوشش نمودیم در سطح کارخانه‌ها و میان جوانان پخش کنیم و در نهایت هم یک اطلاعیه از طرف دانشجویان دانشگاه تهران به شکل مستقل منتشر شد. در این مورد مسئله‌ی جالب این بود که آقای چاوز یک روز قبل از این که ایران را ترک کند بدون خبر وارد کارخانه‌ی ایران خودرو شده و در آن جا کارگران را به آغوش کشیده و بوسید و صحبت از انقلاب ونزوئلا نمود که مورد استقبال شدید کارگران قرار گرفت ولی بلافاصله در ادامه صحبت از این نموده بود که آقای احمدی‌نژاد هم بخشی از این پروسه است و شخصی است انقلابی و انقلاب ایران بسیار مهم می‌باشد و غیره... که از این لحظه به بعد بلافاصله کارگران صف خودشان را جدا نموده و از آقای چاوز کاملاً جدا شدند و متعجب گردیده، که شخصی که از انقلابی به آن عظمت صحبت می‌کند چرا از یک دولت سرکوبگر حمایت می‌نماید.

واضح است این تناقض‌گویی‌ها در این دولت‌ها وجود دارد، منتهی این دیگر بستگی به نقش مادر دارد، بستگی به نقش و دخالت انقلابیون در درون کارخانه‌ها، در خارج از کشور و همین‌طور در داخل ایران دارد، که سیاست‌های متناقض را افشاء کنند و اشاره بکنند که سیاست به این مفهوم نیست که با هر رژیم ارتجاعی یا با هر جریانی چون به ظاهر شعارهای ضدامپریالیستی داده وحدت کرد و یا یک بلوک تشکیل داد. این بلوک‌ها، بلوک‌های ناپایدار هستند، بلوک‌هایی هستند که اساساً و کاملاً با بلوک‌هایی که در آمریکای لاتین دارد شکل می‌گیرد متفاوت می‌باشند. این رژیم‌ها رژیم‌های ارتجاعی هستند، این رژیم‌ها در واقع تناقضی با امپریالیزم ندارند. این‌ها در حال سازش هستند، در حال چانه‌زنی هستند، این دعوای بر سر مسائل انرژی هسته‌ای و غیره تماماً منجر به این خواهد شد که نهایتاً امتیازات بیشتری از امپریالیزم بگیرند.

ما این را دقیقاً در تاریخ هم مشاهده نموده‌ایم. به عنوان مثال "ضدامپریالیست" تر از حکومت قذافی در منطقه ندیده‌ایم، ایشان این همه شعارهای امپریالیستی داده و در نهایت پس از گرفتن یک سلسله امتیازات، هم‌اکنون به عنوان یکی از نوکران امپریالیزم در حال خدمت می‌باشد.

رژیم سوریه هم همین‌طور، رژیم ایران هم محققاً چنین خواهد کرد، در این تردیدی نیست. ما باید به رهبران ونزوئلا و کوبا، آقایان فیدل کاسترو و چاوز توضیح دهیم که در واقع این عمل آن‌ها اشتباه است. ما در این راه خواهان این هستیم که زمانی که آقای احمدی‌نژاد آن جا خواهد رفت حتی مسافرت‌هایی به کاراکاس و ونزوئلا بکنیم و با پایه‌های توده‌ای کارگران در ونزوئلا صحبت کنیم و می‌خواهیم از رادیو تلویزیون‌های ونزوئلا به زبان اسپانیولی صحبت کنیم و به زبان خودشان اطلاعیه در بیاوریم و اعلام بکنیم مسائل جنبش کارگری در ایران چگونه می‌باشد و دولت ایران نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر ایران نیست و دولتی سرمایه‌داری است و اسپسگرا. طبقه‌ی کارگر ایران باید خود قدرت را به دست خود گیرد. منافع طبقه‌ی کارگر ایران و ونزوئلا مشترک می‌باشد و از این نقطه نظر که آقای چاوز مطالبات طبقه‌ی کارگر ونزوئلا را در شرایط کنونی نمایندگی و یا اجرا می‌کند، فعلاً مورد حمایت ما می‌باشد. اما اگر آقای چاوز سیاست‌های خود را تغییر ندهد و به سیاست‌های اشتباه دست زند، واضح است که حمایت ما از او سلب خواهد شد.

سؤال: در مورد برزیل، برزیل که بالولا اولین جرقه‌های امید را در داخل آمریکای لاتین زد، اما نتوانست پروسه‌ی موفق‌تری را نسبت به ونزوئلا یا حتی بولیوی طی بکند. از قرار معلوم لولا آن حمایت مردمی ابتدائی را هم پشت سر خود ندارد و مردم و طبقات پائین اجتماعی به فکر پیدا کردن آلترناتیوی به جای لولا هستند. برزیل از نظر پیشرفت و تکنیک جزو کشورهای جهان دوم می‌باشد. گرچه از نظر اقتصادی ممکن است جزو کشورهای جهان

سوم باشد، در این مورد خاص نظر شما چیست؟

برزیل هم در واقع در همین چارچوب است. یعنی به هر حال انتخاب لولا در ارتباط با سیاست‌های تضیقاتی دولت قبل از او بوده. انتخاب لولا از نظر توده‌ها ایجاد روزه‌ای برای اعمال مطالبات خودشان بوده. اما واضح است که لولا کاری را که چاوز انجام داد، انجام نداده است. به این معنی که بلافاصله وارد یک سلسله معاملات و ارتباطات با صندوق بین‌المللی پول شده و دست سرمایه‌داران را باز گذاشته و از این نقطه نظر بلافاصله مورد انزجار بخشی از کارگران قرار دارد و هم اکنون هم این انزجار دارد حالت توده‌ای پیدا می‌کند. زیرا که رفرم‌هایی را که قول داد اجرا نکرد و محققاً پاسخ این را کارگران برزیلی در انتخابات بعد خواهند داد. و هم اکنون نیز برای جایگزین کردن آن یک سلسله تحرکات در درون طبقه‌ی کارگر برزیل وجود دارد. این بی‌سابقه نیست! در اکوادور هم دقیقاً همین اتفاق افتاد. کارگران اکوادور شخصی را که در واقع شعارها و مطالبات دموکراتیک و اصلاح طلبانه مطرح می‌کرد انتخاب کردند، اما این شخص پس از گذشت (6 ماه) هیچ وعده و وعیدی را اجرا نکرد و بالعکس خصوصی‌سازی‌ها را دامن زد که در نهایت پس از گذشت شش ماه او را از طریق انتخابات جدید، از طایفه اعتصاب عمومی و غیره سرنگون کردند.

بنابر این همان طور که اشاره کردم، این حکومت‌ها و دولت‌هایی که در شرایط فعلی از طریق انتخابات مردم بر سر کار می‌آیند، بخشی از جامعه‌ی بورژوازی هستند. منتهی این حکومت‌ها در شرایط خاصی انتخاب می‌شوند. به همین دلیل یا به عقب بر می‌گردند مانند (لولا) که تکلیفشان در انتخابات بعدی تعیین می‌شود، یا این که به جلو می‌روند مانند چاوز در ونزوئلا، و در نهایت هم اگر چاوز حکومت را به کارگران و شوراهای کارگری واگذار نکند و یا این که گسست کاملی از سرمایه‌داری انجام ندهد و نیز با همین سرنوشت برخورد خواهد کرد.

بنابر این در این جا دوباره تکرار می‌کنم نقش انقلابیون و نقش مارکسیست‌های انقلابی در منطقه بسیار حائز اهمیت است و یکی از وظایف آن‌ها انجام این تاکتیک دوگانه در منطقه می‌باشد. یعنی این که از یک طرف در مقابل امپریالیسم از تحولات و رفرم‌هایی که انجام می‌شود دفاع نموده و راسخانه مبارزه نمایند، از طرف دیگر نیز از سیاست‌هایی که منجر به از دست دادن دست‌آوردهای کارگری می‌شود انتقاد و آلترناتیو خود را ارائه نمایند. در برزیل ما رفقائی داریم که هم اکنون این سیاست را اتخاذ کرده‌اند و در مقابل سیاست‌های لولا ایستادگی می‌نمایند، ضمن این که آلترناتیو دیگری در مقابل سیاست‌های اتخاذ شده از طرف او قرار می‌دهند. البته واضح است که از لحاظ تعداد قلیل هستند و نیروهای انقلابی اصولاً خلاف جریان عمل می‌کنند به همین دلیل زمان لازم خواهد داشت تا توده‌های وسیع به سیاست‌های آن‌ها جلب شوند، ولی به هر حال این کار را باید از هم اکنون انجام داد و نباید تصور کرد دولت‌هایی که از طریق انتخابات به حکومت می‌رسند دولت‌های انقلابی هستند و یا این که اصولاً قادر به گسست کامل از امپریالیسم می‌باشند. این روند به نقش و دخالت نیروهای انقلابی در منطقه ارتباط دارد، به نقش کسانی که در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به طور روزمره شریک و سهیم هستند.

سؤال: کوبا پس از ۵۰ سال بدون کاسترو قدرت را تجربه می‌کند به بهانه‌ی بیماری کاسترو، اما هم چنان قدرت در دست چریک‌های سابق ۶۰ سال پیش است. آیا این شروع تحولی اساسی در کوبا می‌باشد؟

آن چه واضح است انقلاب کوبا تاکنون توانسته دوام آورد، این صرفاً بستگی به سیاست‌های کاسترو و یا هیأت حاکم کوبا نداشته است. در سال‌های گذشته در درون هیأت حاکم گرایش‌هایی مشاهده شده و امروز هم هنوز وجود دارند. این گرایش‌ها خواهان نوعی از سرمایه‌داری هستند که با دول امپریالیستی و آمریکا ارتباط برقرار کنند. ولی برخلاف آن، مسئله‌ای که در کوبا اتفاق افتاد و به اوائل انقلاب مرتبط است این بود که توده‌های بسیار وسیع در جریان سیاست‌گذاری و در جریان زندگی سیاسی درگیر شده و نه تنها با آن ادغام بلکه مسلح هم گردیدند. و نه تنها مسلح شدند بلکه اصولاً دینامیزم انقلاب کوبا به شکلی بود که یک سلسله رفرم‌های عمیق اجتماعی صورت گرفت. این رفرم‌ها و حضور توده‌های میلیونی مردم کوبا و مسلح بودن آن‌ها کار امپریالیسم را برای بازگشت سرمایه‌داری بسیار بسیار دشوار نموده است. یعنی اگر بخواهیم انقلاب کوبا را با شوروی قیاس کنیم، در شوروی

مسئله‌ی بازگشت به سرمایه‌داری در واقع از چند دهه‌ی پیش از آن آغاز شد. یعنی بوروکراسی‌ی که در شوروی حاکم بود، شرایط مادی آن را برای این بازگشت آماده نمود به این معنی که در دوران گورباچف و یلتسین یک تلنگر کافی بود که این بازگشت صورت بگیرد و تمام بوروکرات‌ها به باندهای مافیائی که امروز در قدرت هستند تبدیل گردیدند، باندهای مافیائی که در دوران انحطاط استالینیزم به ویژه پس از دهه 1950 به بعد شکل گرفته بود.

بنابر این در آن جا شرایط مادی آماده گردیده بود. یکی این که توده‌های مردم و کارگران در شوروی خلع سلاح شده و با مسائل اقتصادی عمیق روبرو بودند و مردم روسیه برای برون رفت از بحران اقتصادی به دنبال یک آلترناتیو بودند که از شر این بوروکراسی حاکم رها شوند. بنابر این زمینه‌ی مادی برای بازگشت به سرمایه‌داری آماده بود، ولی در کوبا چنین نیست. در همین دورانی که اشاره نمودید و همین فردا که هشتادمین سالگرد تولد فیدل کاسترو است به همین دلیل ژورنالیست‌های اروپائی بسیار علاقه مند شدند که به کوبا رفته و با مردم مصاحبه نمایند و ببینند مردم چه اعتقادی دارند، شاید هم منتظر این می‌باشند که مردم در آن جا سراغ رئیس جمهور آمریکا بوش را بگیرند!

به هر حال بسیار جالب است. بدون مقدمه به یک دندانسازی می‌روند و با یک خانم 30 یا 32 ساله‌ی کوبائی مصاحبه می‌کنند و از او سؤال می‌کنند که مثلاً شما برای معالجه چقدر به دندانساز پول می‌دهید؟ این خانم با تعجب می‌گوید پول؟ ما هیچ وقت پول نداده ایم، ما برای این مسائل پول نمی‌دهیم. دکتر و دارو مجانی است و اصولاً هیچ نوع سابقه‌ای در کوبا وجود ندارد که افراد برای معالجه مسائل اولیه و بنیادی پول پرداخت کنند.

می‌بینید، در صورتی که در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری حتی در سوئد و انگلستان که تأمینات اجتماعی وجود دارد در همین بیمارستان‌های دولتی صف وجود دارد و به همین دلیل بیمه‌های خصوصی به فراوان ایجاد شده که این صفوف را کوتاه نماید. هر شخصی پول بیشتری دهد زودتر معالجه می‌گردد، در آمریکا اصولاً هر شخصی کارت بیمه را نداشته باشد در برابر درب بیمارستان جلوی او گرفته می‌شود. یعنی اگر در حال مرگ هم بوده باشد همان جا او را نگاه می‌دارند (شاید در برخی از ایالات‌ها استثنائی وجود داشته باشد).

به همین دلایل این سؤال مطرح می‌شود: که چرا پایه‌های توده‌ای در کوبا به سوی آمریکا بروند؟ بروند که چیزی نظیر کشور آمریکا نسبی‌شان گردد؟ جنگ و تناقض و بیماری و مرگ و کشوری پر از سرمایه‌دارانی که خون مردم را می‌مکند؟

اکنون در آمریکا بیکاری به چندین میلیون رسیده و در بسیاری از شهرهای کوچک و روستاها مناطقی وجود دارد که بسیار از روستاهای ایران نیز عقب افتاده تر می‌باشند. یعنی وسایل اولیه و نیازهای اولیه در آن جا وجود ندارد. بنابر این دلیلی ندارد که مردم کوبا حتی پس از مرگ فیدل کاسترو به سوی آمریکا بروند. این برای سرمایه‌داری آمریکا فقط یک آرزوی شیرین باقی خواهد ماند و برای کسانی که در میامی نشسته، کوبائی‌های ارتجاعی طرفدار حکومت قبلی کوبا، که سال‌های سال منتظر بازگشت به کوبا هستند بسیار دشوار خواهد بود. به اعتقاد من اگر هم چنین اقدامی صورت گیرد، اقدام خونینی خواهد شد و مانند شوروی و بلوک شرق نخواهد بود.

*سؤال: و اما در مکزیک همسایه‌ی بزرگ ایالات متحده وضعیت جالبی در این چند هفته اتفاق افتاده و حضور یک پارچه و میلیونی مردم در خیابان‌ها به بهانه‌ی اعتراض به تقلب احتمالی در انتخابات و عروج شگفت‌انگیز چپ در مکزیک در عرض شاید چند ماه، کاریک پارچه و منسجم در قبل از انتخابات، نظر شما در این مورد چیست؟*

در مکزیک دو حزب بزرگ بورژوائی وجود دارد، یکی حزب اقدام ملی به نام Pan که رهبر آن کالدران که با تقلب انتخاب گردیده است (خیلی جالب است که با 24000 رأی از 41 میلیون نفری که واجد شرایط رأی‌گیری هستند انتخاب شد)، و حزب دیگری به نام انقلاب دموکراتیک که رهبری آن به نام لوپالز اوربادور می‌باشد. این حزب آلترناتیوی به سیاست‌های حزب دست راستی (Pan) مطرح کرده و یک سلسله مطالبات رادیکال ارائه داده که مورد تشویق و حمایت مردم قرار گرفته. مثلاً مبارزه با تورم، تعلیم و تربیت بهتر، بررسی حقه بازی‌های بانک‌ها، ایجاد

راه آهن، تأمین اجتماعی برای مردم بالاتر از 65 سال و هم چنین دادن یک سری امتیازات به بومی های آن منطقه.

به همین دلیل دوباره این حالت انتخاب بین بد و بدتر در مقابل مردم قرار گرفت و این بار هم احتمالاً لویاز اوربادور اگر تقلب صورت نمی گرفت انتخاب می شد. به هر حال هم اکنون در حال بررسی نتیجه ی انتخابات هستند. انتخابات در دوم ژوئیه صورت گرفت و در 16 ژوئیه چیزی نزدیک 1.5 میلیون نفر در حمایت از اتفاقی که افتاد در تظاهرات شرکت و به خیابان ها ریختند. پیش زمینه ی این قضیه هم جالب است: از یک سال قبل در بخش کارگری ی مشخصاً فدراسیون (CTM) که تحت کنترل گرایش راست گرائی به نام حزب (PRI) که بسیار هم راست می باشد، چیزی حدود 3 میلیون کارگر منشعب شدند و حمایت خود را از لویاز اوربادور اعلام کردند و در انتخابات نیز به حزب انقلاب دموکراتیک رأی دادند.

همین طور نیز سال پیش در مکزیک اعتصاب بسیار مهمی رخ داد. این اعتصاب از طرف بخشی از کارگران صورت گرفت که یک روز اعتصاب عمومی اعلام کرده و سازمان دادند. این در کل منطقه بی سابقه بود به طوری که 3 ساعت کل کشور فلج شد و پس از آن معلمان در منطقه ای به نام واهاکا از استانی که 2 میلیون جمعیت دارد، یک میلیون نفر را بسیج کرده و در یک تظاهرات عمومی ضد دولتی شرکت کردند. دولت که 3000 پلیس را برای سرکوب آن ها بسیج نموده بود نتوانست کاری از پیش ببرد.

بنابر این در چنین وضعیتی که نیروهای انقلابی با روش دوگانه یعنی حمایت از گرایشی که رادیکال تر می باشد و مطالبات توده ها را مطرح می کند و به موازات آن هم چنین نقد آن گرایش می توانند از آن ها حمایت و آن ها را در آن راستا سوق دهند.

در این جا علاقه دارم در مورد زاپاتیست ها هم اشاره ای بکنم، زاپاتیست ها یا ارتش آزادی بخش زاپاتیست ها (EZLM) در دوره ی گذشته اقدامات بسیار خوبی انجام دادند. آن ها در سال 1983 گروه چریکی کوچکی بودند که به جز در منطقه ی چیپاز در جای دیگری معروف و محبوب نبودند ولی در سال 1994 به علت مبارزات توده ای در مکزیک محبوبیت بسیاری پیدا نموده و در آن زمان با سازماندهی یک جنگ مسلحانه که پس از 12 روز نیز اعلام آتش بس اعلام کردند محبوبیت توده ای کسب نمودند. آن ها پس از آن یک سلسله فعالیت های مشخص هم انجام دادند و در ارتباط با این سیاست اخیر پروژه ای را به نام کمپین دیگر ایجاد کردند که طرح قطع نامه ی ششمی بود که قطع نامه ی ششم جنگل نام گرفت و به این ترتیب براساس آن سیاست این کمپین دیگر را آغاز کردند.

فرمانده مارکوس که یکی از 24 رهبر آن ها می باشد و سخن گوی آنان نیز است، البته بومی نیست و قبلاً نیز استاد دانشگاه بوده و مدت هاست در آن جا بنیان گذار این حرکت و در واقع متحد کردن اپوزیسیون را بر علیه سرمایه داری نئولیبرالی و مبارزه با خصوصی سازی و ایجاد حق خودمختاری برای خلق های بومی را سازماندهی و اخیراً هم تجمعی 600 نفره ایجاد نموده و از گروه های سیاسی برای مذاکره دعوت و خود فرمانده مارکوس نیز در 31 استان کشور سخنرانی هائی کرده و غیره...

اما با وجود این سیاست های کم و بیش مثبت و صحیح تاکتیکی (البته استراتژی دموکراسی از پایین آن ها مورد تأیید من نیست) که باید از آن نیز حمایت گردد، به اعتقاد من سیاست عمومی آن ها در انتخابات اخیر مقداری فرقه گرایانه بود، از این زاویه که در این تجمع یک و نیم میلیونی شرکت نکردند و در واقع با این حرکت انتخابات را بایکوت کردند. البته تحریم انتخابات بخودی خود اشکالی نخواهد داشت، اگر کارگران هم آن را تحریم کنند. ولی همان طور که اشاره کردم 3 میلیون نفر کارگر انشعاب نموده و می خواهند از این انتخابات حمایت کنند. بنابر این براساس این سیاست هائی که برشمردم در این جا زاپاتیست ها دچار یک لغزش گردیدند. آن ها می بایست حضور خود را در میان توده ها حفظ می کردند و به طور مشروط از حزب انقلاب دموکراتیک در مقابل جناح راست حمایت می کردند. ضمن این که انتقادات و نقطه نظرات خودشان را در درون این صفوف میلیونی کارگران و دهقانان مطرح و تبلیغ می نمودند. از این لحاظ هم هست که یک سری اختلافات در میان خودشان پیش آمده. مثلاً همین چند روز پیش کارگری در روزنامه ی لایوردانا عنوان کرده که "من یک زاپاتیست هستم ولی از استراتژی انتخابات شما در قبال (PRD) حمایت نمی کنم".

از این نقطه نظر به اعتقاد من در مواردی که میلیون ها نفر از توده ها در حرکتی شرکت می کنند ما باید در کنار توده ها قرار بگیریم. در این موارد سیاست های فرقه گرایانه می تواند ما را منزوی کند. حتی اگر برنامه ی صحیح و ترقی خواهانه داشته باشیم و رادیکالتر از برنامه ی سایرین نیز باشد.

سؤال: در آخر در مورد آزادی اسانلو سؤالی دارم: هفته ی گذشته ما خبر مسرت بخش آزادی آقای منصور اسانلو را داشتیم. در این مورد هم نظر خود را بفرمائید و وضعیت کارگران اخراجی را که اخیراً دست به اعتصاب در واحد کار شرق تهران زده بودند تشریح نمائید.

در ابتدا تبریک می گویم به آقای اسانلو و خانواده ی ایشان و همین طور همکارانش و کارگران شرکت واحد، کارگران ایران و هم چنین کارگران در سطح بین المللی که در حمایت از آقای اسانلو اقدام کردند. در حقیقت این دست آورد بسیار بزرگی است نه تنها برای کارگران شرکت واحد بلکه برای کارگران ایران و نیز در سطح بین المللی. این مسئله نقطه ی عطفی است از مبارزات کارگری در داخل ایران و محققاً تأثیرات بسیار عمیقی در روحیه ی کارگران خواهد گذاشت. مسلماً نیز در آتیه ی نزدیک گشایش هائی از نقطه نظر مبارزه ی آنان علیه نظام سرمایه داری صورت خواهد گرفت. به اعتقاد من در این دوره سه درس اساسی باید از این واقعه گرفت و به عنوان تجارب مهمی در مبارزات آتی از آن استفاده کرد.

درس اول این است که ما نیازمند یک اتحاد سراسری در جنبش کارگری در داخل ایران هستیم. فرقه گرائی و افتراق منجر به این خواهد شد که رهبران کارگری دستگیر و در زندان باقی بمانند. به اعتقاد من اگر این اتحاد عملی که دو الی سه سال است بحث های آن انجام می شود صورت می گرفت و این برخوردهای فرقه گرایانه نمی بود، دلیلی نداشت که آقای اسانلو حتی یک روز در زندان بماند.

ایشان می توانست در عرض دو سه روز آزاد شود اگر به عنوان مثال مانند این وضعیت در آمریکای لاتین، کارگران ایران نیز یک ساعت اعتصاب عمومی می کردند. زیرا که اعتصاب عمومی تمام وضعیت اقتصادی دولت سرمایه داری را لطمه می زند. البته واضح است که سازماندهی اعتصاب نیاز به تدارکات ماقبل آن دارد، نیاز به ارتباطات مشخص بر اساس یک سلسله مطالبات مشترک دارد و این تدارکات را برخی از گرایش های موجود در داخل ایران نه تنها تدارکات انجام ندادند، بلکه حتی راه این اتحاد عمل را به دلایل فرقه گرایانه مسدود کردند.

البته جای خوشبختی است که برخی دیگر به این مطالبه رسیدند و این شعار را دارند مطرح می کنند، مانند کمیته ی پیگیری که اخیراً این بحث شروع نموده. بسیاری از کارگران احساس این اتحاد عمل را داشته و به اعتقاد من یکی از درس های بزرگ و ارزنده ای که می شود از طریق این واقعه گرفت این است که ما کوشش کنیم وسیعاً بر سر یک سلسله مطالباتی که مورد توافق همه می باشد، به عنوان مثال آزادی زندانیان سیاسی، حق تشکل مستقل کارگری، حق اعتصاب، حقوق دموکراتیک برای کارگران، وسیع ترین اتحاد عمل سراسری را ایجاد کنیم و در این راستا از تجارب کشورهای آمریکای لاتین هم بتوانیم به کشور خودمان منتقل نمائیم.

درس دوم این است که با وجود این که گرایش هائی در داخل ایران علنی کار می کنند، از جمله کارگران شرکت واحد، و دلیلی هم وجود ندارد که مخفی باشند، اما تجربه نشان داد که در شرایط ما در ایران، رهبران عملی کارگران باید به شکلی مخفی باشند. دلیلی ندارد که رهبران اصلی به عنوان سخن گویان اصلی در معرض دست گیری قرار بگیرند و کل پروسه ی سازماندهی مختل گردد. این اتفاق دقیقاً در مورد شرکت واحد افتاد. یعنی که چند نفر از رهبران اصلی شرکت واحد که سخنگویان و سازمان دهندگان اصلی آن نیز بودند دست گیر شدند و کم و بیش کارها همه خوابید. البته عده ای اعتراضاتی نمودند ولی سازماندهی متوقف شد. یکی دو اعتصاب سازمان دادند و متوقف شد، در صورتی که می توانست به اعتصابات دراز مدت و بیشتر منجر شود اگر رهبران در زندان نبودند.

این یکی از درس هائی است که به نظر من می شود از این مبارزه گرفت و باید تلفیقی از کار مخفی و علنی را در شرایط کنونی بکار برد. مخفی از نظر رهبری که وجود دارد که لازم نیست در معرض دست گیری قرار بگیرند. و علنی از نظر توده ی کارگران درگیر در مبارزه، پس یعنی بخشی از کار باید مخفی شود، متأسفانه این وضعیتی است که در ایران وجود دارد و ما باید خودمان را با این وضعیت منطبق بگردانیم.

درس سوم هم حمایت‌های بین‌المللی است. کارگران ایران هم به هر حال بخشی از کارگران جهان هستند. بخشی از همین کارگرانی که در آمریکای لاتین هستند و این‌ها برادران خودشان در کشورهای دیگر می‌باشند. ما باید مسئله‌ی ایجاد همبستگی بین‌المللی را در سطح ایران بسیار جدی بگیریم و صرفاً به امضا گرفتن از چند سازمان بین‌المللی و غیره اکتفا نکنیم. البته این کارها را هم باید انجام دهیم، منتهی به عنوان مثال ارتباط مستقیم با کارگران کشورهای آمریکای لاتین ایجاد کنیم، با کارگران کشورهای مجاور خودمان ارتباط ایجاد نمائیم، این ارتباطات پایه‌ای کارگری، منجر به این خواهد شد که مثلاً زمانی که آقای اسانلو را دست‌گیر می‌نمایند هزاران نفر در سطح جهان اعتراض خواهند کرد. این فشارهایی است که به رژیم سرمایه‌داری وارد می‌شود و عقب‌نشینی رژیم را سازمان می‌دهد و از این نقطه نظر در درون طبقه‌ی کارگر اعتماد به نفس بیشتری به وجود می‌آید.

12 اگست 2006

## توهم نسبت به چاوز

یا عدم درک تاکتیک‌های کمونیستی

مازیار رازی

برای درج در وبلاگ میلیتانت

بحث‌های وبلاگ میلیتانت را با علاقه دنبال کردم و از بحث‌های دوستان و رفقا (به ویژه رفیق مهدی) استفاده کردم. مقاله‌ی رفیق روزبه نیز به نکاتی اشاره کرده است که من نیز با برخی از آن‌ها به طور کلی توافق دارم. اما در عین حال ملاحظاتی نیز بر برخی دیگر نکات مطروحه دارم که کوشش می‌کنم در این مقاله به آن‌ها بپردازم. از ادامه بحث با همه رفقا استقبال می‌کنم.

پیش از آغاز بحث، همانند برخی از رفقا که در یک محیط دوستانه با "شوخی" بحث‌ها خود را در کامنت‌ها آغاز کرده‌اند؛ من نیز می‌خواستم با یک طنز این بحث را آغاز کنم.

در سفر اخیر چاوز به ایران اطلاعیه‌های از سوی به اصطلاح "مدافعان آقای چاوز" (نقل از رفیق روزبه) در اعتراض به سیاست خارجی او نسبت به دولت ایران انتشار یافت (ضمیمه 1-3). در این اطلاعیه‌ها به شدیدترین وجهی نه تنها جمهوری ایران بلکه خود چاوز افساء گشت. این اطلاعیه به زبان اسپانیولی (و چند زبان زنده جهان) ترجمه شده و در سراسر جهان پخش شد به ویژه میان کارگران در ونزوئلا؛ افشاگری علیه چاوز در مورد ارتباط گیری با دولت ایران و مسایل جنبش کارگری؛ به طور وسیعی صورت گرفت.

در صورتی که از طرف "مخالفان آقای چاوز" هیچ اعتراضی علیه او در سفر اخیرش به ایران انجام نپذیرفت! پرسیدنی است که دوستان "مخالف" سیاست‌های آقای چاوز چگونه این تناقض را توضیح می‌دهند؟ در دنیای واقعی قاعدتاً بیشترین و افشاگرانه‌ترین اعتراضات علیه یک شخص باید توسط "مخالفان" او صورت بگیرد. این بار مهم‌ترین اعتراضات در سراسر جهان توسط "موافقان" صورت گرفته؛ در صورتی که مخالفان سکوت کرده‌اند! این واقعه نشان داد که می‌توان "موافق" یک پدیده بود و در عین حال به آن شدیدترین اعتراض را نیز کرد. هم چنان می‌توان "مخالف" یک پدیده بود و به آن مطلقاً اعتراض نکرد!

در این طنز در واقع عناصری از یک مشکل واقعی و جدی نیز نهفته است. آن اینست که اختلافات ما در این بحث ربط مستقیمی به پدیده «چاوز» ندارد. اشکال در عدم درک مشترک از تاکتیک‌های کمونیستی در جامعه است.

این‌ها ریشه در تجربیات 200 سال انحرافات در جنبش کارگری بین‌المللی دارد و نه الزاماً در جدال امروز ما بر سر چاوز در وبلاگ میلیانت.

برای نمونه رفیق روزبه و مهدی تصور می‌کنند که در جهان کمونیستی عمده‌تاً یک چیز وجود دارد و آن هم «استراتژی» انقلابی است. و تنها کافی است این «استراتژی» را در هر مقطع و زمانی بدون توجه به وضعیت و تناسب قوا طبقاتی طرح کرد و همه چیز درست می‌شود. و نام این را می‌گذارند «رادیکالیزم» و هر آن کس خلاف آن عمل کند دچار فرصت‌طلبی و دنباله‌روی از یک دولت بورژوازی شده است (البته مواضع این دو رفیق تفاوت‌هایی نیز با هم دارند. مواضع رفیق روزبه منطقی‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت‌هاست؛ اما کماکان در این بحث در یک مقوله قرار می‌گیرند).

برای نمونه، زمانی که یکی از رفقا از رفیق مهدی سؤال می‌کند که چنانچه او در ونزوئلا بود چه سیاستی را دنبال می‌کرد؛ او (با اکراه) پاسخ می‌دهد همان کاری که در ایران می‌کند یعنی «حزب‌سازی»! و رفیق روزبه می‌گوید که حمایت از چاوز به مفهوم دنباله‌روی از پوپولیسم است! و شانه خالی کردن از کارهای اصلی (انحرافی که گویا «جنبش تروتسکیستی» همواره داشته است). به زعم ایشان کار واقعی یعنی ایجاد «صف مستقل» (که اختلافی با این بحث نمی‌تواند باشد)، و این عقاید را نیز در مقوله‌ی «مارکسیزم» جای می‌دهد.

خوب پیش از ریشه‌یابی این قبیل مواضع در تاریخ جنبش کارگری چند اشکال در بحث رفیق روزبه را می‌خواستم در ابتدا برطرف کنیم:

1- هیچ‌کس در بحث (یا حداقل گرایش که من به آن تعلق دارم) صحبت از «دفاع از چاوز» نکرده است! پس اشاره به برخی در این بحث به عنوان «مدافع آقای چاوز» درست نیست. در تمام مواضع اعلام شده در ایران و سطح بین‌المللی صحبت از حمایت از اجرای مطالبات دموکراتیک و سوسیالیستی توده‌های وسیع کارگران توسط چاوز به میان آمده (یا حمایت از چاوز در مقابل آمریکا و کودتای راست‌گرایان). این دو برای یک فرد سیاسی که در جنبش کارگری در راستای ساختن حزب طبقه کارگر گام بر می‌دارد یکی نیستند. حمایت از «انقلاب بولیواری» (یا اقدامات اخیر در ونزوئلا) به مفهوم حمایت از چاوز نیست. حتی اگر در رأس این کار چاوز قرار گرفته باشد. چاوز می‌تواند این اقدامات را متوقف کند و یا به عقب برگرداند؛ اما توده‌ها با یا بدون چاوز این راه را تا تشکیل حکومت خود ادامه می‌دهند (اگر شکست نخورند). ما هرگز نمی‌توانیم مدافع یک دولت بورژوا و سیاست‌های بورژوازی باشیم.

2- بحث سمانتیک در مورد مفهوم «انقلاب بولیواری» و ماهیت خود سیمون بولیوار هم ربط مستقیمی به موضوع بحث ما ندارد. منظور از انقلاب بولیواری همان اقدامات ضد سرمایه‌داری است که انجام گرفته است (اشغال کارخانه‌ها؛ کنترل کارگری؛ سلب مالکیت از سرمایه‌داران خارجی وابسته به امپریالیسم؛ آزادی مطبوعات و اتحادیه‌های کارگری و غیره). ما از این اقدامات حمایت می‌کنیم (تحت نامی که توده‌ها به آن داده‌اند).

3- صحبت از پدیده‌ای به نام «جنبش تروتسکیستی» به عنوان یک پدیده یک پارچه هم به میان آوردن؛ همان قدر نادرست است که صحبت از «جنبش مارکسیستی» به میان آوردن. حتی در زمان حیات خود مارکس عده‌ای «مارکسیست» در فرانسه مواضع اشتباه گرفتند و مارکس اعلام کرد که «اگر این‌ها مارکسیست هستند من مارکسیست نیستم»! این روزها هم هر کسی خود را «مارکسیست» می‌داند: از سوسیال‌دموکرات‌ها تا استالینیست‌ها و مائوئیست‌ها و غیره. به همین ترتیب در میان «تروتسکیست‌ها» هم نظریات متفاوت موجود است. حداقل گرایش ما برخی از «تروتسکیست‌ها» را مورد انتقاد شدید قرار

داده و از آن‌ها برش قاطع کرده است. برخی دچار لغزش شده و خط مماشات جویانه در برخی از کشورها گرفته اند. (از این رو ایراد رفیق روزبه به گرایشاتی که به دنبال توده‌ها افتاده‌اند - با نام تروتسکسیزم - درست است. اما شامل حال ما نمی‌گردد).

4- بحث در مورد "انقلاب دموکراتیک ملی" نیز در عصر سرمایه داری پسین (عصر احتضار سرمایه داری) به نظر من از لحاظ تئوریک بحث کاملاً نادرستی است. انقلابات "دموکراتیک ملی" یا "ضد امپریالیستی" از لحاظ تاریخی متعلق به دوران اولیه امپریالیزم بود. در مواقعی که دولت‌های پیشا سرمایه داری (مانند دولت تزار) در قدرت بوده‌اند. امروز با انکشاف امپریالیزم در هیچ‌جا جهان دولت‌های پیشا سرمایه داری وجود خارجی ندارند. تمام دولت‌ها سرمایه داری در کشورهای واپسگرا سرمایه داری بوده و از لحاظ اقتصادی مرتبط به امپریالیزم هستند؛ مگر این که از مدار امپریالیزم خارج شده باشند (مانند دولت کوبا فعلی). در این مورد می‌توانیم بحث را ادامه دهیم (در مورد مراحل انکشاف امپریالیزم و نقش بورژوازی در کشورهای واپسگرا).

5- مقایسه حکومت چاوز با دولت مصدق یا دوران انقلاب بهمن 1357 نیز نادرست است. وجه تمایز اصلی در ونزوئلا با سایر موارد به ظاهر مشابه این هاست: اول - وجود دموکراسی کارگری است یا تحقق مطالبات دموکراتیک (آزادی بیان و تجمع و اتحادیه‌های کارگری) دوم - اجرای برخی تکالیف سوسیالیستی (مانند اعمال کنترل کارگری). هیچ‌یک از این موارد در تاریخ ما وجود نداشته (یا مدت بسیار کوتاهی بخشی از آن وجود داشته که فوراً از بین رفته است). در مورد وضعیت اقتصادی و سیاسی ونزوئلا دوستان را رجوع می‌دهم به اسناد IMT گرایش بین‌المللی مارکسیستی (ضمیمه 7).

### استراتژی و تاکتیک انقلابی

برای آکادمیست‌ها و نظریه پردازان بورژوا و خرده بورژوا که در اطاق‌های خود نشسته‌اند و تئوری بافی می‌کنند؛ دنیا بسیار زیبا و تخیلی است. تئوری‌ها هم می‌توانند به همان اندازه زیبا و تخیلی باشند (البته منظورم رفیق روزبه نیست). "استراتژی و تاکتیک" مفهوم خاصی ندارد. تناسب قوا و مبارزه طبقاتی و ساختن حزب یک بعدی طرح می‌گردد و بی‌ارتباط به توده‌های مردم. برخی گرایش‌های خرده بورژوا تصور می‌کنند همین که چند تاروشنفر بی‌ارتباط با مبارزات زنده کارگری دور هم جمع شوند و حزب ساخته و رهبر انتخاب کنند کار اصلی را کرده‌اند. مسئله پس از آن بر سر سر بازگیری و عضوگیری و رشد دادن آن حزب است.

این قبیل گرایش‌ها در جنبش کارگری ایران همواره وجود داشته‌اند. از دیدگاه گرایش‌های خرده بورژوایی، دنیا همواره به «سفید» و «سیاه» تقسیم می‌گردد. هر آن چه به غیر از «خود» آن هاست، در دنیای «سیاه» جای دارد. این گونه تقسیم بندی البته برای کسانی که خواهان خلاص کردن خود از بار فعالیت روزمره و مشقت بار مبارزات کارگری علیه سرمایه داری هستند، ایده‌آل است. دنیای آن‌ها «تخیلی» و «خالص» است. سناریوی آن‌ها چنین خلاصه می‌گردد: کارگران (دوستان شان) از یک سو، و سرمایه داران (دشمنان شان) از سوی دیگر، در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. از نقطه نظر آن‌ها استراتژی کارگران تشکیل «حزب» و «حکومت شوراهای کارگری» و «سرنوشتی دولت سرمایه داری» است، و تا تحقق کامل این خواست مرکزی کارگران خود را آغشته به هیچ عملی که خارج از این محدوده است، نباید کنند. هر آن چه غیر از این اتفاق افتد، «اصلاح‌گرایی» و تمکین به بورژوازی است. به زعم آن‌ها «تاکتیک» پرولتری، مفهوم دقیقی ندارد، و امری در حوزه فعالیت گرایش‌های «چپ بورژوازی» است. این‌ها تصور می‌کنند که کارگران همه یک پارچه مسلح به آگاهی سوسیالیستی هستند و تحت تأثیر و نفوذ عقاید بورژوازی و رفرمیستی قرار نمی‌گیرند. این‌ها فکر می‌کنند که کارگران برای دست‌یابی به



هدف نهایی خود (دیکتاتوری پرولتری)، با حفظ اصول و برنامه خود، نباید مطالباتی (مطالبات انتقالی) طرح کنند که بتواند چارچوب دولت سرمایه داری را بلرزاند و آگاهی سوسیالیستی را برای کارگران گام به گام، در ارتباط با آگاهی کنونی شان، طرح کند. از دیدگاه آن ها کارگران یک روزه «سوسیالیست» می شوند و تمام عیوب سرمایه داران را کاملاً درک کرده و اقدام به انقلاب کارگری می کنند. سایر مسائل تنها در خدمت بورژوازی قرار دارد و بس! و هر آن کس مطلبی غیر از این سناریوی «خالص» و «زیبا» بر لب بیاورد الزاماً «پوپولیست» یا مماشست جو است! منطق مواضع این بر خورده ها فرقه گرایانه همانا موضع «امتناع» از جنبش کارگری است. (ضمیمه 5-6)

آن روی سکه سکتاریزم نیز مواضع فرصت طلبی است. دنباله روی از توده ها و حل کردن خود در میان آن ها بدون ایجاد صف مستقل. جالب این جاست که از دیدگاه فرقه گرایان مشی انقلابی؛ فرصت طلبی است! و از منظر فرصت طلبان خط انقلابی فرقه گرایی است! این نیز طنز دیگری در تاریخ جنبش کارگری بین المللی است.

### خط انقلابی چیست؟

خط انقلابی یک روش خاص همیشگی و ابدی نیست. یک نیروی انقلابی با تحلیل مشخص از وضعیت خاص جامعه خود متکی بر تجارب تئوریک و نظری جنبش کارگری باید تشخیص دهد در هر زمان و وضعیتی چگونه می تواند بیشترین تاثیر سیاسی را میان توده بگذارد، تا آن ها را یک گام به انقلاب سوسیالیستی نزدیک تر کند. ارزیابی تناسب قوا طبقاتی بسیار حائز اهمیت است.

بله اگر در جامعه ای (مانند ونزوئلا) همه کارگران و زحمتشکان به ضرورت سرنگونی بورژوازی رسیده بودند و ماهیت دولت بورژوازی را درک کرده بودند؛ مطمئناً پیشنهاد رفیق مهدی فوراً قابل اجرا بود. اما متأسفانه در دنیای واقعی چنین نیست! نیروهای انقلابی تنها از طریق دخالت روزمره میان توده هاست که می توانند به کادرهای خود برای حزب سازی دست یابند. آن توده های فعال و مبارز انقلابی نیز امروز در ونزوئلا در "جنبش بولیواری" متمرکز شده اند و طرفدار پروپاقرص چاوز هستند (متأسفانه). چاوز تا خطایی نکرده است و همواره به اجرای مطالبات توده ها دامن زند نمی توان بی دلیل او را افشاء کرد. در مورد سیاست خارجی او نسبت به رژیم ایران این دلیل وجود داشت و ما در سطح جهانی او را افشاء کردیم! زمانی که چاوز در حال مسلح کردن توده هاست و ارسال ارتش برای سرکوب سرمایه داران است؛ افشای او بر سر این مسائل اشتباه فرقه گرایانه محض است. هر نیروی انقلابی که سرش را پائین بیاندازد و بدون ارزیابی وضعیت موجود شعارهای بی ارتباط بدهد به سرعت منزوی می گردد و امر ساختن حزب و تدارک آلترناتیو به رهبری چاوز و تدارک انقلاب آتی را کاملاً مسدود می کند.

بحث رفیق روزبه کاملاً درست است که باید آلترناتیوی مستقل از چاوز ایجاد کرد و نباید به سخنگو و مشاور یک رهبر بورژوا مبدل شد. اما این کار توسط گرایش ما انجام نگرفته است. در ونزوئلا تشکیلات کوچک انقلابی است که به صورت مستقل عمل می کند (شاید رفیق روزبه در مورد آن اطلاع نداشته باشد). این تشکیلات در 2 سال گذشته خود صف مستقل از رهبری چاوز را داشته و ضمن شرکت در جنبش بولیواری مستقل از آن نیز، خود را سازمان داده است. اعضای این حزب جوان در ونزوئلا از چند نفر به چند ده نفر در این دوره کوتاه افزایش یافته است. این حزب مشاور و هوراکش چاوز نیست! منتقدانه از او حمایت می کند. حمایت تا جایی که مطالبات توده ها در حال اجرا است. زمانی که این اقدامات قطع گردد آلترناتیو حکومت سوسیالیستی در مقابل وی طرح می شود (بستگی به توازن قوا و آمادگی توده ها).

در ضمن برای اطلاع رفیق روزبه متن سخنرانی ام را که 2 سال پیش (13 مرداد 1383) در کنگره بین المللی در مورد ونزوئلا ارائه داده شد در آخر ضمیمه می کنم که از مواضع گرایش ما در آن زمان اطلاع یابد.

(رجوع شود به ضمیمه 4)

تاریخ تاکتیک های جنبش کارگری

همواره در 200 سال گذشته، از زمان تشکیل اولین تشکل های کارگری و ایجاد بین الملل اول، دوم و سوم (زمان لنین) آن چه منجر به بحران های سیاسی و تشکیلاتی این سازمان ها شد، انحرافات فرصت طلبانه از یکسو و فرقه گرایی از سوی دیگر بوده است. لنین از نادر فعالان جنبش کارگری بود که توانست در اکثر موارد مشی انقلابی را در مقابل گرایش های انحرافی پیش برد. گام برداشتن در راستای مشی انقلابی به ویژه در جوامع اختناق آمیز؛ همانند راه رفتن بر روی لبه تیز یک چاقو است. هر لغزش کوچک فعال سیاسی را به «چپ» یا «راست» این لبه تیز پرتاب می کند. لنین از نادر انقلابیونی که هنر دویدن بر این لبه تیز را آموخته بود! این «تاکتیک مارکسیستی» توسط لنین انجام گرفت و با صراحت به افشاگری مخالفان «چپ گرا» (فرقه گرا) و «راست گرا» (فرصت طلب) پرداخت.

اسناد چهار کنگره بین الملل سوم (کمینترن) بر اساس این تاکتیک ها غنی ترین دستاوردهای جنبش کارگری در سطح بین المللی را در بر داشته است.

در این جا به چند نقل و قول از تزه های کمینترن در زمان حیات لنین و همراه با فرانس هابی برای آشنایی با تاکتیک های کمونیستی آورده می شود:

"... کمونیست ها هم چنین آماده اند که در کنار کارگرانی که هنوز ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را تشخیص نداده اند، کار کنند. بدین ترتیب، کمونیست ها هم چنین آماده اند که تحت شرایط و تضمین های معینی از یک حکومت کارگری غیر کمونیستی حمایت کنند. اما، کمونیست ها کماکان به طور علنی خطاب به توده ها اعلام می کنند که بدون آغاز یک مبارزه ی انقلابی علیه بورژوازی نه می توان به یک حکومت کارگری دست یافت و نه می توان آن را حفظ کرد...." (تاکتیک جبهه واحد کارگری - تزه های کمینترن 5 دسامبر 1922)

".. بلشویک ها از مبارزه خستگی ناپذیر علیه رفرمیسم و یا به عبارت دیگر منشویزم دست برنداشتند. با این وجود، در این وجود، در این پانزده سال بلشویک ها در بسیاری موارد با منشویک ها به توافقاتی رسیدند. انشعاب رسمی با منشویک ها در بهار سال 1905 به وقوع پیوست. اما در اواخر همان سال، تحت تأثیر گسترش عظیم جنبش کارگری، بلشویک ها به طور موقت با منشویک ها یک جبهه مشترک ایجاد کردند. دومین انشعاب رسمی با منشویک ها عاقبت در ژانویه 1912 رخ داد. اما بین سال های 1905 تا 1912، جدائی مانع وحدت ها و شبه وحدت های سال های 1907-1906، و یا 1910 نشد. این گونه توافقات نه صرفاً به خاطر نوسانات در مبارزات جناحی، بلکه به دلیل فشار مستقیم بخش های وسیع کارگران ضرورت می یافت. توده های کارگر فعالیت سیاسی را آغاز می کردند و خواهان این بودند که خود فرصت داشته باشند تا بر اساس تجربه ی خود دوری بنیادی منشویزم از مسیر انقلابی را آزمایش کنند... بلشویک های روسیه اما در پاسخ به تمایل کارگران برای وحدت از شرکت در هرگونه جبهه ی واحد خودداری نکردند. برعکس، برای خنثی ساختن بازی دیپلماتیک رهبران منشویک، بلشویک ها شعار "وحدت از پائین"، یعنی وحدت خود توده های کارگری در مبارزات عملی و برای خواست های انقلابی کارگران علیه سرمایه داران را پیش کشیدند. حوادث بعدی اثبات کرد که این تنها واکنش صحیح بود. نتیجه ی این تاکتیک که بر اساس موقعیت های زمانی و محلی اصلاح می شد، این بود که بسیاری از بهترین کارگران منشویک به تدریج به کمونیسم جلب شدند." (تزه های مربوط به جبهه واحد کارگری 1922)

"... در دو مورد مبارزه ی بلشویزم علیه انحرافات «چپ» حزب خود؛ دامنه ی بسیار وسیعی پیدا کرد: یکی در سال 1908 بر سر موضوع شرکت در ارتجاعی ترین «پارلمان» و در مجامع علنی کارگری که ارتجاعی ترین قوانین را برای آن ها وضع کرده بودند و دیگری در سال 1918 (صلح برست) بر سر موضوع جایز بودن فلان یا بهمان «مصلحه». در سال 1908 بلشویک های «چپ» به علت این که لجوجانه نمی خواستند به لزوم شرکت در ارتجاعی ترین «پارلمان» پی برند، از حزب ما اخراج شدند... اکنون وقتی به عقب می نگریم و به این دوران تاریخی کاملاً پایان پذیرفته که ارتباط آن با ادوار بعدی کاملاً آشکار شده است نظر می افکنیم، با روشنی خاصی

دیده می شود که اگر بلشویک ها ضمن مبارزه ی بسیار شدید از ضرورت حتمی در آمیختن شکل های علنی با شکل های غیر علنی مبارزه و شرکت حتمی در ارتجاعی ترین پارلمان و در یک سلسله از مؤسسات دیگری، که قوانین ارتجاعی برای آن ها وضع شده بود (صندوق های بیمه و غیره). دفاع نمی کردند. نمی توانستند هسته ی محکم حزب انقلابی پرولتاریا را در سال های 1908-1914 حفظ نمایند (و به طریق اولی نمی توانستند آن را مستحکم سازند، رشد دهند و تقویت نمایند) (بیماری کودکی چپ روی در کمونیزم 1920-لنین).

این ها صرفاً چند نمونه از گنجینه ی تاکتیک های کمونیستی در مقابل گرایش های خرده بورژوازی بوده است. رفیق مهدی به این نقل قول بالا توجه کند که لنین با صراحت می گوید: هسته ی محکم حزب انقلابی پرولتاریا را در سال های 1908-1914 ساخته نمی شد اگر بلشویک ها در ارتجاعی ترین پارلمان تزاری شرکت نمی کردند! چرا این موضع را داشت؟ چون در آن زمان تنها راه ساختن حزب و دسترسی به توده ها از این راه بود. رفیق روزبه حتی به شکلی شرکت در جنبش بولیواری بی ارتباط به مسایل کارهای "اصلی کمونیستی" می داند. جنبشی که اقدامی جز انجام تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی نکرده است.

در خاتمه به طنز اول مقاله بر می گردم. اگر رفقای دانشجوی برخی از دانشگاه ها در ایران برای دسترسی فراتر به توده های زحمتکش ونزوئلا (و جهان) در راستای افشای ارتباط چاوز با رژیم احمدی نژاد دست به ایجاد کمپین "دست های از ونزوئلا کوتاه" زدند (**ضمیمه 8**). و تنها کسانی بودند اعتراضات علیه چاوز را در ایران میان کارگران و جوانان تبلیغ کردند؛ اطلاعیه اعتراض به چاوز و حمایت از کارگران ایران را به زبان اسپانیولی در میان کارگران ونزوئلا توزیع کردند؛ این جوانان در این مقطع خاص یک موضع انقلابی و درست اتخاذ کردند.

از سوی دیگر اگر رفقای "کمونیست" به هر علتی از این اقدام طفره رفتند؛ متأسفانه (به قول لنین) دچار "بیماری کودکی و چپ روی در کمونیزم" شده اند.

به این امید که این رفقا دست از مواضع فرقه گرایانه بردارند و خود را به تاکتیک های کمونیستی مسلح کنند و در ضدیت با فرصت طلبان و گرایشات مماشات جو؛ به دام مواضع فرقه گرایانه که آن روی سکه فرصت طلبی است در نغلطتند.

1 شهریور 1385

### ضمیمه 1

نامه ی سرگشاده به هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا  
از طرف اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

هوگو رافائل چاوز فریاس، رئیس جمهوری بولیواری ونزوئلا  
آقای رئیس جمهور عزیز،

در نوامبر 2004 هنگام چهارمین دیدار رسمی شما از ایران، برخی از فعالان جنبش کارگری ایران به شما نامه ای فرستادند (که کپی آن در پیوست می آید) و در آن نگرانی های خود را در رابطه ی با سوء استفاده ی رژیم ایران از نام و محبوبیت شما در میان توده های مردم آمریکای لاتین و فعالین مترقی و ضد گلوبالیزاسیون در سطح جهان ابراز داشته و بیان نمودیم که رژیم ایران به این وسیله می خواهد چهره ی مثبتی مانند وجهه ی شما برای خود بسازد.

عالی جناب، ما در آن نامه تفاوت های بنیادی بین حکومت بولیواری را که از پشتیبانی توده ای برخوردار بوده و می کوشد تا خیلی از مشکلات و مسائل اقتصادی درازمدت ونزوئلا را از بین ببرد با رژیم می که به وسیله ی نابود کردن جنبش توده ای میلیون ها انسان به قدرت رسید (جنبشی که میلیون ها انسان را بر علیه فقر و بر علیه دیکتاتوری شاه، عنصر دست نشانده ی "سیا"، به حرکت در آورده بود). برجسته کردیم.

### دو حکومت با برنامه های متضاد

در ظرف 20 ماهی که از نوشتن آن نامه می گذرد، وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزوئلا و ایران در دو جهت مخالف هم پیشرفت کرده است. اگر چه هر دو کشور شاهد شکوفائی قابل ملاحظه در درآمد نفت (و گاز) خود بوده است، اما تضادی که بین راه های استفاده از این پول اضافی به وسیله ی این دو حکومت وجود داشته، بیش از هر زمان دیگر جلب توجه می کند: سیاست های اقتصادی، برنامه های اجتماعی و تقدّمات سیاسی دو کشور درست متقابل هم قرار داشته است.

از یک طرف در ونزوئلا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها، امکانات رایگان دارو و درمان، آموزش و پرورش و مانند آن، و سیاست اهدای حقوق و آزادی بیشتر در قانون اساسی، خصوصاً به کارگران و اقشار فقیر جامعه بوده ایم. برای کارگران این گونه پیشرفت ها به معنای دادن کنترل بیشتر به آن ها بر روی طرز زندگی و کارشان بوده است. مهم تر از همه ی این ها، سلب مالکیت از کارخانجات و تشویق ریاست جمهوری به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزوئلا را تغییر داده است. همین چندی پیش بود که "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا"ی فاسق و تبهکار، طرفدار کارفرما و بوروکراتیک انحصار نمایندگی کارگران ونزوئلا را در دست داشت. امروز این کنفدراسیون حاشیه ای شده است.

جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در تعادل نیروهای طبقاتی ونزوئلا به نفع طبقه ی کارگر انجام داده است. حکومت ونزوئلا نه تنها کارگران را به ساختن "اتحادیه ی ملی کارگران" به عنوان بدیلی در مقابل "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا" تشویق کرده است، بلکه کارگران در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها حضور و دخالت داشته اند. تمام جهان می داند که شما عالی جناب، لیست اسامی 1149 کارخانه ی تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار دادید: آن ها را تحت کنترل کارگری باز کنید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!

از طرف دیگر در ایران، علاوه بر کمبود حقوق دموکراتیک در خیلی از موارد ابتدائی که بر روی وضعیت اکثریت مردم تأثیر منفی داشته است، کارگران نیز از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه ی کارگری محروم هستند. اما در گذشته همیشه این طور نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی چند را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر روی تولید و توزیع هم بود. سپس اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد تا با مانورهایی به رهبری جنبش "انقلابی" و "رادیکال" دستبرد زند. روحانیت به محض کسب این رهبری، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود و چندین دهه به عقب کشاندند. در این رژیم، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما که برای شاه قابل تحمل بود، غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی فدراسیون اتحادیه های کارگری ای مانند "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا" نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

امروز، کارگران ایران باید فقر و شرایط بسیار بد کاری را به علت نبودن دو حق تحمل کنند: حق تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل خود و حق اعتصاب. نداشتن این دو حق، نه تنها به معنای این است که آن ها نمی توانند جبهه ی متحدی به منظور دفاع از حقوق ابتدائی و سطح زندگی خود، بسازند بلکه وقتی از طرف کارفرمایان و اوباش رژیم مورد حمله قرار می گیرند، باید کاملاً متکی به رحم و شفقت مسئولین (قضائی رژیم) باشند. آن ها نه تنها حق مبارزه طبقاتی ندارند که به خاطر آن محاکمه و مجازات می شوند!

در نتیجه ی این امر، میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی است) 10/85 بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین 15 تا 24 سال) 22/35 است (آمار پاییز 2005). حتی وقتی کارگران شاغل هم هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود- در خیلی از موارد بیش از یک سال، حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند با مشقت پرداخت نیازهای ابتدائی خود در زندگی مواجه هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف نمی کند. برای مثال، اجازه ی آپارتمان دو اتاق خوابه 422 دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی 120 دلار، درآمد یک معلم 180 دلار و حتی درآمد یک پزشک 600 دلار در ماه است (آمار سال 2005). جای تعجبی نیست که 90٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

### خصوصی سازی: راه حل رژیم

"جواب" اصلی رژیم به تمام این مشکلات اقتصادی، خصوصی سازی است. با وجود این که خصوصی سازی کلیدی حکومت در ظرف چهارده سال اخیر بوده است اما هنوز هم 70٪ اقتصاد کشور تحت تملک دولت است. دلیل این امر نداشتن ثبات سیاسی و امنیت، انزوای دیپلماتیکی، فساد و تبهکاری و محدودیت های قانونی است. بنابر این تا کنون، خصوصی سازی به معنای فروختن شرکت ها به خیشاوندان قشر ممتاز جامعه و "بنیادهای خیریه" ای بوده است که به دست همین عناصر ثروتمند و قدرتمند اداره می شود.

ماده 44 قانون اساسی جمهوری اسلامی می گوید که مالکیت و اداره ی شرکت های بزرگ مانند بانک ها و مؤسسات مالی، صنایع اصلی، خطوط هوایمائی، شرکت های کشتی رانی، شبکه های برق رسانی و ارتباطی می باید بالالخص تحت کنترل حکومت باشد. طریقی که رژیم در مورد صنعت حیاتی نفت از رعایت این قانون شانه خالی کرد، این بود که چند سال پیش طرح "بای بک" را پیاده کرد. با دخالت خارجی از طریق "بای بک" تا به امروز 40 میلیارد دلار درآمد از صنعت نفت به دست آمده است.

فاکتور کلیدی ای که جایش خالی بوده است، سرمایه گذاری خارجی مستقیم است. در طول کل 27 سال گذشته، تنها 4 میلیارد دلار در ایران سرمایه گذاری شده است (در فولاد و معدن). به این دلیل است که در روز 3 ژوئیه آیت الله علی خامنه ای رهبر اصلی جمهوری اسلامی ایران، دستور فروش 80٪ سهام شرکت های بزرگ دولتی را به بخش خصوصی صادر کرد.

علاوه بر این، بخش های "همکاری کننده" گسترش یافته و حدود دخالت و سرمایه گذاری حکومت در اقتصاد کشور کاهش خواهد یافت. دستور خامنه ای به منظور محدود کردن هر چه بیشتر ماده ی 44 قانون است. از آن جایی که شرکت های دولتی اغلب سودآور نبوده و راه حل عمده ی رژیم برای بهبود بخشیدن سودآوری این شرکت ها، بیکار سازی کارگران و مجبور کردن باقی مانده ی کارگران به بیکاری بیشتر با دستمزد کمتر است، مسلماً رژیم امیدوار است که به این طریق از ایران مقصدی جذاب برای سرمایه گذاری مستقیم شرکت های آمریکائی و اروپائی بسازد.

### رژیم ایران و امپریالیست

ما معتقدیم که این حکومت هیچ اختلاف و تضاد بنیادی با امپریالیست آمریکا ندارد. با نگاهی به پستی و بلندی های روابط تهران و واشنگتن ما می بینیم که در ظرف چند سال آینده روابط به طرف عادی شدن می رود. در حقیقت رژیم ایران نقداً به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «ملکی» به وسیله ی تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر - کمک کرده است. این رژیم علیرغم لحن و ژست هایش، دارد به طرف بازسازی پیوندهای قدیم با ایالات متحده آمریکا پیش می رود و اجازه ی تجارت و سرمایه گذاری آمریکایی می دهد.

منطق اجتناب ناپذیری که پشت سر این ارتباط حسنه با ایالات متحده ی آمریکا قرار دارد مرحله ی نابودی اقتصاد ایران و چشم اندازهای درازمدت پرمخاطره بوده است. بنابراین جای تعجبی نیست که در ماه مه 2003 رژیم ایران علناً خواهان حل مسائل موجودش با امپریالیست آمریکا شد که شامل دستگاه های اتمی ایران و تروریزم بود. در آن زمان در حالی که آمریکا را "شیطان بزرگ" می نامید قرارداد معروف «ایران کنتورا» را با دولت ریگان بست!

### چرخش به طرف امپریالیزم و تجدید اختناق

همین که اهداف جناح "رفرمیست" رژیم تعمیم گردد - یعنی خنثی کردن اختلافات درونی و کانالیزه کردن آن و شکستن انزوای دیپلماتیک و تجاری دولت - قشر ممتاز حاکم فرد دیگری را به نام محمود احمدی نژاد از طریق "انتخابات" کاملاً غیردموکراتیک و تقلبی، اسماً به مقام ریاست جمهوری رساند. وظیفه ی عمده ی کابینه ی آقای دکتر احمدی نژاد محکم کردن پایه ی ضعیف رژیم، پیش از خصوصی سازی، برچیدن قوانین و قطع مزایا و سوبسیت های اجتماعی است. این سیاست ها راه را برای روابط نزدیک تر با امپریالیزم آمریکا و سرمایه گذاری و تکنولوژی بسیار مورد نیاز که از جانب شرکت های آمریکائی قابل تأمین است، آماده می سازد؛ و به حفظ حیات رژیم چند سالی می افزاید.

برای این که بتوان اعتراضات اجتماعی اجتناب ناپذیری را که سیاست های نئولیبرال و طرفدار امپریالیزم ایجاد می کند، کنترل و خفه کرد، رژیم به پایه ی اجتماعی خود نیاز دارد. همان طوری که در اوایل دهه ی 1980 زمان بسته شدن نطفه اش به این پایه نیاز داشت. علاوه بر این سیاست ها رژیم اقداماتی نظیر "بنیاد عشق رضا" را با مبلغ 1/3 میلیارد دلار داشت تا بر پشتیبانی توده ای خود بیفزاید. سپس این قشر از جامعه، برای سرکوب مبارزات ناشی از بروز مطالبات دموکراتیک زنان، جوانان، اقلیت های ملی و از همه مهم تر کارگران مؤثرتر عمل می کند. گزینش احمدی نژاد - که شهردار سابق تهران بود - و شما او را از زمان پرده برداری از مجسمه ی «سیمون بولیوار» در پایتخت می شناسید - نشانگر چرخش نهائی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیزم، به ویژه امپریالیزم آمریکا است. برخلاف تمام "دشمنی ها"، لحن و ژست های "ضدامپریالیستی"، رژیم آماده ی حل کلیه ی اختلافات موجود با آمریکا است. آن ها می خواهند از ایران، جائی مثل کلمبیا بسازند. در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده تا شرکت های چند ملیتی بدون هیچ گونه مانعی بتوانند کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را بچاپند.

### مشکلات و بحران اقتصادی بر علیه کارگران

در ایران هم زمان با بهتر شدن روابط دیپلماتیک با اغلب کشورها، ما شاهد فاجعه ی بزرگ سیاست داخلی هستیم. در نتیجه ی آن جنبش های اجتماعی در ایران به شکل توده ای رشد کرده است. گسترش عظیم مبارزات کارگری در طول 2 یا 3 سال اخیر، ناشی از نابودی فزاینده ی شرایط اقتصادی و اجتماعی است و علاوه بر آن، این حقیقت که کارگران هیچ گونه ارگان رسمی و قانونی که به مطالبات آن ها رسیدگی کند، ندارند. از بین رفتن وضع اقتصادی و به همراه آن نداشتن حق دفاع از خود، باعث جسارت یافتن توده ی مردم، خصوصاً کارگران گشته و در نتیجه پایه های رژیم را کوچک تر و دمورالیزه تر کرده است.

بیش از 9 سال پیش بود که تشکلات مستقل کارگری که مبارزه ی خود را به طور مخفی از زمان جنگ ایران و عراق آغاز کرده بود، شروع به ابراز شکایت علنی نمود. آن ها مبارزه ی جسارت آمیز خود را با نامه ی سرگشاده ای که در ماه مه 1997 خطاب به آقای خاتمی نوشته بودند آغاز نموده و شروع به بستن جاده ها و اشغال کارخانجات کرده و خواهان گرفتن کنترل کارگری کارخانجات شدند. بعضی از آن ها مانند کارگران نساجی جامکو و شادان پور که صرفاً خواهان دریافت دستمزدهای عقب افتاده ی خود بودند، در جلوی مجلس مورد شلیک گلوله قرار گرفته و

کشته شدند. بقیه مانند کارگران ذوب مس خاتون آباد، کشته شدند، زیرا بر علیه اخراج ها اعتراض کردند. علی رغم تمام این خشونت ها، ما شاهد صدها اعتصاب و اعتراض بوده ایم. مهم ترین آن ها مبارزات کارگران و رانندگان شرکت واحد بوده است.

### مبارزات کارگران شرکت واحد برای ساختن سندیکای کارگری

رژیم و مدیریت اسلامی شرکت واحد 16 ماه است که مرتب مشغول آزار و اذیت و تحریک رانندگان و کارگران بوده اند. در ماه مارس 2005 زمانی که فعالین کارگری شرکت واحد کوشیدند تا اتحادیه ی کارگری خود را که در طول بحران اقتصادی دهه ی 1980 ممنوع شده بود، بازسازی نمایند، شرکت اقدام به اخراج آنان کرد. سپس در 9 مه 2005، سی صد تن از مأمورین خانه ی کارگر و شورای اسلامی کار (دو ارگان رژیم اسلامی که به منظور سرکوب و خفه کردن تشکیلات و اتحادیه های کارگری واقعی کارگران به کار برده می شود) به جلسه ی "کمیته ی بنیان گذاری" اتحادیه ی کارگران شرکت واحد تهران و حومه حمله بردند. با کمک نیروهای امنیتی، آن ها توانستند در ورودی به دفتر اتحادیه و پنجره های آن را شکسته، اوراق و مدارک آن ها را پاره کرده و حدود 10 نفر از آن ها را کتک زدند. حسن صادقی، دبیر هماهنگی دفتر اصلی شورای اسلامی کار و لاقلاً 9 نفر دیگر از خانه کارگر و شورای اسلامی کار در این خشونت دست داشته و این حمله را رهبری کردند. یورشیان به ویژه منصور اوسانلو رهبر اتحادیه ی کارگران شرکت واحد را هدف قرار دادند. در حالی که صادقی دست های اوسانلو را از عقب بسته بود، یکی دیگر از "رهبران کارگری" رژیم سعی در بریدن زبان اوسانلو کرد. پس از بردن اوسانلو به بیمارستان برای رسیدگی پزشکی، آن ها اوسانلو را برای بازجوئی دستگیر کردند، نه آن هائی که به او حمله کرده بودند!

چند هفته بعد از این حمله کنندگان در نود و سومین جلسه ی شورای بین المللی کار در ژنو شرکت کردند! روز 14 ژوئن 2005 کنفرانس، همراه صادقی و یکی دیگر از حمله کنندگان که تظاهر به نماینده ی واقعی بودن کارگران ایران کرده و خود را "متخصص" نامید، و به بررسی کارگران ایران پرداختند! با نزدیک شدن اواخر ماه ژوئیه تعداد کارگران اخراجی به 17 نفر رسید. همه ی این ها، رهبران و اعضای کمیته ای بودند که اولین جلسه ی عمومی را در روز 3 ژوئن 2005 سازماندهی کرده بودند. در این گردهمایی 8000 هزار تن از 17000 کارگر شرکت واحد در بحث ها و انتخابات شرکت کردند.

رژیم تدریجاً تحت فشار زیاد سایر کارگران شرکت واحد، کارگران سایر صنایع، و سازمان های بین المللی، همه ی این رهبران و فعالین را آزاد کرد. با این وجود، آزار و اذیت فعالین اتحادیه ای شرکت واحد در سطح پایین تر تا 22 دسامبر آن سال ادامه یافت. ساعت 6 صبح آن روز عده ای از افراد وزارت اطلاعات به خانه ی آقای اوسانلو ریخته و پس از بازرسی خانه او ایشان و عده ای چند از اعضای کمیته ی رهبری اتحادیه را دستگیر کردند. این کار را برای ایجاد حس انزوا در میان این کارگران، انجام دادند، زیرا که در دوران تعطیلات عید نوئل در اواخر دسامبر، بسیج بین المللی، کار مشکلی می بود.

کارگران شرکت واحد اما اجازه ندارند که کارفرمای آنان را بترسانند. 3000 کارگر شرکت واحد روز 25 دسامبر 2005 اعتصاب کردند. پاسخ رژیم به این کارگران این بود که حساب بانکی آنان را بسته، حقوق هایشان را پرداخت نکرده و برایشان پرونده سازی کند و نیز از دکتر قالیباف، شهردار تازه ی تهران برای زبان بازی استفاده کرده تا کارگران را از اعتصاب منصرف کند. قالیباف برای کارگران از گذشته ی ساده و فقیرانه خود داستان ها گفت و اضافه کرد که پدرش کارگر بوده است. اما توان قول های او در رابطه ی با حل مشکلات موجود کارگران همگی تو خالی در آمد. کارگران سپس در روز 28 ژانویه اعلام کردند که دوباره دست به اعتصاب خواهند زد و از جمله مطالباتشان یکی آزادی آقای اوسانلو و دیگری به رسمیت شناختن اتحادیه اشان بود. در این زمان، نیروهای امنیتی رژیم شب قبل از اعتصاب به خانه های این کارگران حمله بردند، افراد خانواده ی آنان را مورد ضرب و شتم قرار داده و برای بازجویی بردند (عده ای از همسران این کارگران و فرزندان شان به مدت چند روز در بازجویی به سر بردند).

روز اعتصاب، رژیم مأموران پلیس، پلیس ضدشورش، لباس شخصی‌ها و سایر گروه‌های ضربت خود را بسیج نمود. رژیم با زور و ضرب و شتم کوشید تا رانندگان را به کار بازگرداند. آن‌ها سپس به دست‌گیری 700 تا 1300 نفر کارگر پرداختند. در میان دست‌گیرشدگان تعداد زیادی از دانشجویان و پشتیبانی‌کنندگان اعتصاب رانندگان هم بودند. آن‌ها کارگرانی را که مقاومت کرده بودند، زندانی کردند. در مقطعی از این جریان 500 نفر در زندان اوین اعتصاب کردند. آن‌ها اعلام کردند که در روز جمعه 3 فوریه اعتصاب می‌کنند. مطالبات آن‌ها:

- آزادی اوسانلو و سایر رهبران اتحادیه‌ی شرکت واحد
- امضای قرارداد کلکتیو
- حق تشکیل سندیکا
- دستمزد و شرایط کاری بهتر

همبستگی و پشتیبانی جنبش بین‌المللی در آزادی خیلی از کارگران شرکت واحد، بسیار اهمیت حیاتی داشته است. جنبش کارگری ایران در برزخ قرار دارد و پیروزی کارگران در شرکت واحد راه را برای حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های حقیقی کارگری و دستمزدها و شرایط کار بهتر برای میلیون‌ها کارگر باز خواهد کرد. برخلاف این پیشرفت‌های منفی در ایران، ما در ونزوئلا شاهد جنبش‌های طرفدار طبقه‌ی کارگر هستیم. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون تبهکار و طرفدار کارفرمایانی مانند "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا" را ندارند! آن‌چه آن‌ها دارند یکی خانه‌ی کارگر است و دیگر شورای کار اسلامی که برای حمله به کارگران شکل گرفته است.

### سوالاتی که از مهماندار خود می‌توانید بکنید

جناب آقای رئیس‌جمهور محترم، اگر چه ما پیشرفت‌های دولت شما را در مورد سیاست خارجی و تشویق‌های شما را نسبت به حکومت‌ها چینی و جنبش‌های اجتماعی تقدیر می‌کنیم، اما باید به عنوان وظیفه خود نسبت به کارگران ونزوئلا و به همین ترتیب نسبت به کارگران ایران، یک سؤال در رابطه با سیاست خارجی شما بکنیم. از نظر ما این امکان برای دولت ونزوئلا وجود دارد که با دولت ایران رابطه‌ی دیپلماتیک نزدیک و رابطه‌ی تجاری برقرار کند، بدون این که از رژیم آن حمایت سیاسی نماید- به ویژه وقتی سیاست داخلی مطرح می‌گردد. از همه این‌ها مهم‌تر، پذیرش سیاست‌های رژیم ایران است که در تضاد کامل قرار دارد.

جناب آقای رئیس‌جمهور محترم، بر اساس نقاط بالا، ما معتقدیم که دولت شما و به ویژه دفتر رئیس‌جمهور می‌باید در روابط خود با این دولت بخصوص، محتاطانه عمل کند. نگرانی ما در رابطه با روابط شما با این رژیم، به تحلیل‌های ما از منافع درازمدت مردم ایران و ونزوئلا بر می‌گردد. وقتی کارگران، جوانان، زنان و اقلیت‌های ملی ایران شخصی در موقعیت شما را می‌بینند که این چنین روابط نزدیکی با افرادی مثل احمدی نژاد و سایر اعضای قشر ممتاز این رژیم دارید، توهمات شان برچیده می‌شود. آن‌ها این امر را پذیرش رژیم به وسیله شما و رد آرزوهای آن‌ها برای آزادی و از بین رفتن سطح زندگی خود می‌بینند.

در طول سفر اخیر شما به "بلاروس" گزارش آمده که شما گفته‌اید: "ما نمی‌خواهیم گول خورده و یا کسی را استثمار کنیم ما باید از منافع افراد دفاع کرده و نه در پی استیلا منافع سرمایه داران باشیم. حالا آن‌ها هر جا که می‌خواهند باشند، در اروپا، در آمریکای لاتین." جناب آقای رئیس‌جمهور محترم کارگران ایران 27 سال است که به وسیله‌ی یک باند جدیدی از سرمایه داران سنتی که با مساجد و بازار پیوند دارد، گول خورده و استثمار شده‌اند. کارگران سعی می‌کنند که از زندگی و زنده بودن خود در مقابل سرمایه داران و حکومت آنان که کاملاً مسلح است، دفاع کنند. کارگران و توده‌های فقیر ونزوئلا متحدان طبیعی آن‌ها در این مبارزات هستند. ما امیدواریم که شما، ریاست محترم از منافع کارگران ونزوئلا و ایران دفاع نموده و از مهماندار خود در باره‌ی شرکت واحد، ایران خودرو



و تعداد بیشمار دیگری از مبارزات و نبود ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک مانند حق اعتصاب، حق تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل، حق انتخاب نمایندگان حقیقی و مانند این ها سؤال نمائید.

ما در نتیجه از شما می خواهیم که لطفاً این مسائل را با مهماندار خود مطرح نمائید:

- چرا منصور اوسانلو رهبر کارگران شرکت واحد، بیش از هفت ماه است که در زندان به سر می برد و اغلب هم زندان انفرادی است؟
- چرا فعالین خانه کارگر و شورای اسلامی کار به دفتر اتحادیه کارگران شرکت واحد حمله کرده و به حقوق رهبران آن تجاوز نموده اند؟
- چرا آن ها سعی کردند، زبان آقای اوسانلو را ما را ببرند؟
- چرا آقای اوسانلو حق داشتن درمان پزشکی مورد نیازش را که در نتیجه ی حمله آن ها پیش آمده، ندارد؟
- چرا همین چند روز پیش که 3 تن از رهبران کارگران شرکت واحد که برای دیدن معاون وزیر کار رفته بودند، دستگیر شدند؟

- چرا کارگران هر روز به علت نبود وسایل ایمنی جان خود را از دست می دهند؟
- چرا کارگران ایران خود رو برای درخواست پاداش عید اخراج می گردند؟

آقای رئیس جمهور محترم، حتی "جک استرا" وزیر امور خارجه ی سابق بریتانیای امپریالیستی گفت که وقتی با رهبران رژیم ایران در تهران ملاقات نمود مسئله ی حقوق بشر را با آن ها مطرح کرد. در نتیجه ما از رهبری مانند شما که این گونه در زمینه ی جنبش ضد امپریالیستی و ضد گلوبالیزاسیون اقدام کرده، بیش از این ها توقع داریم.

نزدیکی مرتب شما به رهبران این رژیم عاقبت باعث این می شود که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی درونزوتلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن پنجه ی خفه کننده ی واشنگتن بر آمریکای لاتین است. علی رغم برخی شباهت ها و اختلافات کنونی با امپریالیزم، جمهوری اسلامی ایران رژیمی است که از بنیاد با جمهوری بولیواری و نوزوتلا تفاوت دارد. در نتیجه ما امیدواریم که شما مدال درجه اول جمهوری اسلامی ایران را که احمدی نژاد به شما اهداء خواهد کرد، رد کرده و در کنار کارگران ایران بایستید.

با احترام

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران  
28 ژوئیه 2006

## ضمیمه ۲

ونزوئلا و ایران

روابط دیپلماتیک، معاملات تجاری و سیاست خارجی انقلابی  
گرایش بین المللی مارکسیستی [www.marxist.com](http://www.marxist.com)

ما در شرف نزدیک شدن به پنجمین دیدار رسمی رئیس جمهور ونزوئلا، «هوگو چاوز» به ایران هستیم. هر چه رابطه ی ونزوئلا با رژیم ایران نزدیک تر می شود، تعدادی از مسائل مهم برای انقلابیون هر دو کشور مطرح گشته و در سطح بین المللی در حقیقت رابطه بین سیاست خارجی انقلابی و دیپلماسی مورد سؤال قرار می گیرد.

"گرایش بین الملل مارکسیستی" از ابتدا، از انقلاب بولیواری دفاع نموده و از کلیه ی جوانب مترقی آن پشتیبانی کرده و در عین حال، اشاره کرده ایم که برای این که انقلاب کامل گردد، می باید به نظام سرمایه داری در ونزوئلا پایان داده و همزمان در سایر کشورها هم پخش شود، تا بتواند دوام آورد. همه می دانند که ما از انقلاب ونزوئلا دفاع نموده ایم. اما همزمان، وظیفه ی خود می دانیم که به آن جوانب از سیاست های دولت ونزوئلا که به نظر ما به اهداف انقلاب بولیواری کمک نمی کند، نیز اشاره نمائیم.

در طول چند سال گذشته، ما از پیشرفت های انقلابی در ونزوئلا که همواره به نفع اقشار وسیع تری از جامعه بوده است، استقبال کرده ایم. عملیات مختلفی مانند "مسیون روبینسون"، "مسیون بارریوآدنترو"، "مسیون اسکان"، "مسیون زامورا" و نظیر این ها تأثیر قابل ملاحظه ای بر روی زندگی مردم فقیر و حاشیه ای جامعه ی ونزوئلا گذاشته است. همزمان هوگو چاوز، رئیس جمهور روندی که به طرف خصوصی سازی پیش می رفت را برعکس نموده و نه تنها خدمات عمومی، شرکت ها و سایر خدمات ملی شد، بلکه در قانون اساسی، ماهیت صنعت نفت بسیار محکم ملی گشته است. در قانون علاوه بر این حقوق اقلیت بومی کشور به رسمیت شناخته شده و حقوق زنان در قانون اساسی بولیواری مقدس شمرده شده است.

مهم تر از همه، انقلاب در ونزوئلا توان خود را از جنبش انقلابی میلیون ها انسان کارگر معمولی ای می گیرد که خود را سازمان می دهند تا بتوانند زندگی خود را تغییر دهند و مستقیماً در تصمیم گیری بر روی آینده، خود سهیم هستند. این وضعیت به سازماندهی مبارزات دموکراتیک طبقاتی اتحادیه های کارگری جو تازه ای از اعتماد به نفس در درون جنبش کارگر، به اشغال کارخانجات و غیره کشیده است. هوگو چاوز، رئیس جمهور این مراحل را همراهی و تشویق کرده است و اقدامات کنکرتی برای پشتیبانی از آن ها انجام داده است.

در ژانویه 2005 او حکم سلب مالکیت خصوصی از "ونپال" را امضاء نمود. ونپال کارخانه ی کاغذسازی بود که کارگانش ماه ها بود آن را اشغال کرده و در مبارزه سخت با صاحب کارخانه درگیر بودند. کارخانه تحت یک نوع مدیریت کارگری درآمد. بعد از این، کارخانه های دیگر هم همین مسیر را پیمودند و چاوز در یک سخنرانی عمومی به کارگران گفت که کارخانجاتی را که خوابیده، تصرف کنند. در مارس 2005 "کارلوس لانتز" به عنوان مدیر عامل کارخانه ذوب آلومینیوم "آلکاسا" در "گوآیانا" منصوب گردید و هدف از این کار کسب تجربه در زمینه ی کنترل کارگری بود و در آن کارگران هم انتخاب می کنند و هم حق استیضا بخش مدیریت کارخانه را دارند.

مسلماً دولت ونزوئلا به حفظ روابط کاملاً نزدیک با کشورهای عضو "اوپک"، از جمله ایران دارد. این امر ابتدائی و ضروری است که هر کشور تولید کننده نفت سعی در تقویت "اوپک" در برابر کوشش های امپریالیزم و شرکت های چند ملیتی نفت که سعی در جدا کردن کشورهای تولید کننده نفت داشته؛ نماید. و به این ترتیب قیمت نفت، این ماده بسیار با ارزش را پایین می آورند. به خصوص که فروش نفت، یکی از راه های اصلی درآمد این کشورها است. این نیز روشن است که دولت ایران هم می خواهد و هم می تواند تکنولوژی، سرمایه گذاری و تخصصی لازم را جهت پیشرفت ساختاری و کشاورزی در اختیار ونزوئلا بگذارد، ونزوئلا نیز سعی دارد، تا حوزه بازارهای آلترناتیو خود را بسط دهد، به ویژه در آسیا تا از تأثیرات هرگونه مشکلی با آمریکا در آینده و از وابستگی تاریخی اش به ایالات متحده بکاهد.

دیپلماسی و روابط تجاری برای هر کشوری، بخش ضروری سیاست خارجی اش به شمار می آید. حتی در جایی که در حال انقلاب است. برای مثال: لنین حاضر بود تا در سیبری به سرمایه داران غربی امتیازاتی بدهد، زیرا که حکومت کارگری جوان و ضعیف امکانات رشد و پیشرفت دادن به آن منطقه را نداشت. لنین مصرانه می گفت که تنها راه گرفتن تکنولوژی روز و سرمایه گذاری لازم جهت رشد نیروهای مولد، این بود که به سرمایه های خارجی امتیازاتی داد. نظر لنین این بود که با تضمین سود به سرمایه داران، آن ها می توانستند منطقه را بسازند، ابزار تولید جدید تهیه کنند، تکنیک و نظیر این ها به منطقه بیاورند و این امر به نفع انقلاب بود.

در کتاب «طفولیت حناح چپ» و طرز تفکر خرده بورژوازی» خود در سال 1918 این طور اشاره می کند که "ما، حزب پرولتاریا، هیچ راه دیگری برای دستیابی به توان سازماندهی شرکت های تولیدی بزرگ، آن طور که آن ها سازماندهی می شود، ندارد، مگر از طریق متخصصین درجه یک سرمایه داری." سال بعد در روز 4 فوریه او قطع نامه ای را به "شورای کمیساریای مردمی" ارائه کرد که در آن آورده بود: "شورای کمیساریای مردمی... امتیازی را برای نمایندگان سرمایه های خارجی به طور کلی، مورد بررسی قرار می دهد که از نظر اصولی، مجاز است زیرا در جهت رشد و پیشرفت نیروهای تولید کشور به کار می رود..."

اما به هر حال، انسان می باید کاملاً متوجه ماهیت حقیقی رژیم هائی باشد که با آن ها این معاملات و توافقات را کرده است. لنین درباره ی ماهیت سرمایه دارانی که با آن ها طرف بود، هیچ تردیدی نداشت و می فهمید که در تحلیل نهائی او تنها می توانست بر روی طبقه کارگر تمام کشورها، برای پشتیبانی حقیقی حساب کند. رژیم امروز ایران مسلماً یک رژیم انقلابی نیست، و اگر چه ممکن است که اخیراً از جانب امپریالیزم تحت فشار قرار گرفته باشد، ولی مسلماً متحد کارگران و دهقانان انقلابی و نوزوتلا در مبارزه علیه تجاوز امپریالیزم نیست. این که از آن چهره ای مترقی یا حتی انقلابی ساخت، به معنای گمراه کردن مردم و نوزوتلا و از بین بردن پایه و اساس پشتیبانی برای انقلاب و نوزوتلا در میان کارگران و جوانان ایران است که متحدان واقعاً حقیقی توده های انقلابی و نوزوتلا می باشند.

ارزیابی از رژیم ایران هیچ ربطی به تبلیغات غالب "محور اهریمنی" و تهدیدهای واشنگتن و پوزش طلبانش در سطح جهان ندارد. و نوزوتلا حرکت درستی کرد که در فوروم های بین المللی در مقابل قلد رمنشی امپریالیستی به دفاع از ایران بلند شد. احتیاط ما در زمینه ی روابط بین و نوزوتلا و ایران حول محور تحلیل ما از منافع درازمدت مردم کارگر ایران و نوزوتلا دور می زند.

در دوره ی اخیر ما شاهد رشد توده ای مبارزات کارگران و جوانان در ایران بوده ایم. با انباشته شدن مشکلات اقتصادی 90 درصد جمعیت کشور به زیر خط فقر کشیده شده اند (که شامل 16000 دکتر هم می شود). موج بزرگ مبارزات کارگری در طول دو یا سه سال گذشته، به علت رو به زوال رفتن هر چه بیشتر وضعیت اقتصادی و اجتماعی و علاوه بر آن، دسترسی نداشتن کارگران به هیچ گونه ارگان رسمی و قانونی و نبودن هیچ گونه امکانات برای پرداختن به / حل این مشکلات به وجود آمده است.

از میان صدها اعتصاب و اعتراض کارگری، مبارزات رانندگان و کارگران شرکت واحد تهران است. این ها کارگران سندیکایی حقیقی هستند که سعی کردند سندیکای خود را تشکیل داده و از طریق آن به مسائل خود، مثل پایین بودن دستمزدها (که باعث شده تا کارگران در دو یا سه جای مختلف کار کنند)، شرایط نامناسب محیط کار و نظیر این ها بپردازند. مطالبات بسیار پیش پا افتاده و به حق، آن ها با سرکوب شدید از طرف رژیم روبرو شده است. آن ها متهم به ارتکاب به جرم شده، شکنجه شده، زندان انفرادی شده و از کار اخراج گشته اند.

ما مطمئنیم که دستور خصوصی سازی اخیر آیت الله خامنه ای که اساساً تمام سرمایه کشور را در اختیار خصوصی سازی می گذارد، شرایط سخت زندگی و محل کار میلیون ها ایرانی را بدتر از گذشته خواهد کرد. علاوه بر کارگران، سایر اقشار جامعه نیز شکایت به حق خود را دارند:

- جوانان ایران که دوسوم جمعیت کشور را تشکیل می دهند. خواهان حقوق دموکراتیک اولیه خود هستند. مانند حق بیان و تجمع. چه کارگران جوان بیکار و چه دانشجویان جوان بیکار، به این رژیم به چشم رژیمی خفقان آور و بی ارتباط با آن ها، می نگرند.
- زنان و دختران در خانه، مدرسه، هنگام برخورد با ارگان های رسمی و دولتی کشور - به خصوص دادگاه های اسلامی - و کلاً هر زمان که در اجتماع ظاهر می گردند. با تبعیض جنسی روبرو هستند.
- اقلیت های ملی که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند. بالاخص کردها، آذری ها، عرب ها و بلوچ ها روزانه با تبعیض و نداشتن حقوق دموکراتیک روبرو هستند. یهودیان ایران دائماً به

همکاری داشتن با اسرائیل ملوث گشته و تحت فشار بسیار زیاد ناشی از اظهارات ضدیهودی احمدی نژاد قرار داشته و قتل عام آن ها در تنورهای آدم سوزی هیتلر انکار می گردد. تمام این اقشار، به ویژه کارگران در حال مبارزه برای ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک خود هستند - حقوقی که آن ها برای مدت زمان کوتاهی بعد از سرنگونی رژیم شاه در سال 1979، داشتند. آن یک قیام حقیقی بود که به وسیله ی روحانیون اسلامی دزدیده شد تا دیکتاتوری خشنی که در آن جنبش کارگری به طور بسیار خشنی سرکوب می شد، تحمیل گردد.

ضد و نقیض بودن این وضعیت با وضعیت ونزوئلا بیش از هر چیز چشم گیر است. جمهوری اسلامی ایران رژیمی است که از بنیاد با جمهوری بولیواری ونزوئلا تفاوت دارد، در ایران کارگران به جای این که برای اشغال کارخانجات یا شرکت در مدیریت تشویق گردند، به خاطر مطالبه دستمزدهای عقب افتاده اشان دست گیر شده یا کشته می شوند.

اگر انقلاب بولیواری می خواهد که جان بدر برد، باید تصمیم قاطعانه نه برای سلب قدرت اقتصادی از طبقه حاکم نموده و در جهت برنامه ریزی دموکراتیک تحت کنترل کارگری حرکت کند. در آن مبارزه، تنها متحدان انقلاب بولیواری کارگران و دهقانان دیگر کشورها هستند که نقداً از آن الهام گرفته اند، مثل کارگران شرکت واحد، نه ملاهای ارتجاعی در تهران.

اما اگر چاوز، رئیس جمهور و سایر شخصیت های رهبری انقلاب ونزوئلا فراسوی ادب دیپلماتیک و معاملات تجاری رفته و از بعضی جهات به آخوندهای اسلامی اعتبار "انقلابی" بدهند، آن گاه از نظر کارگران این به معنای پذیرش رژیم منفوری است که آن ها بر علیه اش مبارزه کرده اند و رد کردن آرزوهای مشتاقانه آن ها برای عدالت و یک زندگی بهتر و آبرومندانانه تر خواهد بود. این حرکت تنها در خدمت نابود کردن پشتیبانی انقلاب ونزوئلا در ایران است؛ پشتیبانی ای که هر چه انقلاب بولیوار به جلو می رود، لزوم آن بیشتر و بیشتر می گردد.

ترجمه سارا قاضی

21 ژوئیه 2006

\* «مأموریت رابینسون»، برنامه ی مبارزه با بیسوادی که یک و نیم نفر را در بر گرفت. «Mision Robinson»  
«مأموریت داخل محلات»، برنامه ی بهداشت رایگان. «Mision Barrio Adentro»  
«مأموریت مسکن»، برنامه ی ساختار هزارها واحد مسکونی برای خانواده های فقیر. «Mision Habitat»  
«مأموریت زامورا»، برنامه ی سلب مالکیت زمین ها و تقسیم آن ها در بین خانواده های فقیر. «Mision Zamora»

### ضمیمه 3

رئیس جمهوری بولیوار ونزوئلا  
عالیجناب هوگو چاوز

با درود

همزمان با سفر جنابعالی به ایران، به عنوان مدافعین انقلاب ونزوئلا می خواهیم راجع به روابطتان با رژیم ایران نکاتی را با شما در میان بگذاریم.

کارگران و زحمتکشان ایران هم چون هم طبقه ای های خود در سراسر جهان تحولات ونزوئلا را به دقت نگرینسته و نگران سرنوشت انقلاب ونزوئلا هستند. پس از شکست کودتای امپریالیزم در ونزوئلا که جنبش انقلابی را یک گام به جلو سوق داد، چشمان تمامی توده های رنج و کار به سرنوشت ونزوئلا دوخته شده است.

کارگران و زحمتکشان ایران در سال 1979 رژیم شاه را سرنگون کردند اما متأسفانه در حکومت جمهوری اسلامی نتوانستند سهمی داشته باشند. در دهه 1980 تمامی اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری برچیده شد و فعالان کارگری و احزاب چپ بدون استثناء سرکوب و هزاران نفر از فعالان آن‌ها اعدام شدند. حذف گسترده نیروهای چپ که نقطه اوج آن را می‌توان در اعدام‌های گسترده 1989 بیان کرد، با سکوت کامل بنگاه‌های خبری امپریالیزم و سازمان‌های به اصطلاح "حقوق بشری" آن همراه بود. این مساله هنگامی اهمیت خود را نشان می‌دهد که آن را در کنار برنامه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای تحمیل نسخه‌های نئولیبرالی برای ریشه‌کردن اقتصاد اجتماعی ایران قرار دهیم. از این پس بود که سیاست تعدیل ساختاری در ایران به اجرا درآمد و مصیبت‌های ناشی از آن گریبان‌گیر زحمت‌کشان ایران شد.

آقای رئیس‌جمهور

مبارزات زحمت‌کشان ونزوئلا با نسخه‌های تحمیلی نئولیبرالی بنگاه‌های امپریالیستی زمینه‌ساز شعله‌ور شدن آتش انقلاب در آن جا گشته و جنابعالی به عنوان رئیس‌جمهور منتخب مردم بارها بر وحدت جنوب در برابر نئولیبرالیسم تحمیلی امپریالیزم تاکید کرده‌اید.

بر خلاف آن چه شما می‌خواهید، در ایران پس از قتل عام چپ، هر روز که می‌گذرد تهاجم سرمایه‌داری علیه طبقه کارگر فزونی می‌گیرد. روزی نیست که صدا و سیما دولتی ایران "کارشناسان اقتصادی" خود را - که همگی در راست‌گرایی دست‌امثال میل‌تون فریدمن را از پشت بسته‌اند - در مدح خصوصی سازی به صحنه نیورده و داستان سرایی نکنند. جمهوری اسلامی نص صریح اصل 44 قانون اساسی خود را که منابع طبیعی، معادن و نیز بانک‌داری و صنایع مادر را در در انحصار دولت گذاشته بود تعطیل کرد. اینک پرسش زحمت‌کشان ایران از شما آنست که چگونه می‌خواهید با یکی از سرمایه‌سالارانه‌ترین دولت‌ها در برابر نئولیبرالیسم متحد شوید؟

در ایران تحمیل خصوصی سازی و پایمال کردن حداقل‌های اقشار محروم، همراه با سرکوب خشن صورت می‌گیرد. نمونه‌هایی را از همین چند سال اخیر برای اطلاع خاطر نشان می‌کنیم:

- در سال 2003 که رژیم ایران برنامه خصوصی سازی دانشگاه‌ها را در پیش گرفته بود، دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور دست به تظاهرات وسیعی زدند و حکومت بدون کوچک‌ترین عقب‌نشینی در این زمینه، تمامی نیروهای سرکوب‌گر خود را برای سرکوب جنبش دانشجویی به کار گرفت. هزاران دانشجو در سال 2003 به خاطر مقاومت در برابر خصوصی شدن دانشگاه‌ها دست‌گیر شدند.

- در سال گذشته، سندیکای کارگران شرکت واحد به منظور اعتراض به بازداشت رئیس هیات مدیره سندیکا - منصور اسانلو - دست به اعتصاب زد. شب قبل از آغاز اعتصاب، گماشتگان امنیتی رژیم به منازل فعالین سندیکا هجوم برده و زنان و کودکان خردسال آنان را ضرب و شتم و دست‌گیر کردند. از آن زمان تا کنون منصور اسانلو بدون هیچ حکمی در زندان اوین به سر می‌برد و بسیاری از فعالین سندیکا نیز اخراج شده‌اند.

- در ایران هرگونه اتحادیه و یا سندیکای کارگری غیر قانونی است و فقط "خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی کار" که ابزارهای حکومت برای کنترل کارگران هستند اجازه فعالیت دارند. هر صنفی از کارگران قصد داشته باشد تا یک تشکل صنفی مستقل به وجود آورد سر و کارش با دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم خواهد بود. در ایران حتی حق اعتصاب برای کارگران به رسمیت شناخته نشده است و هرگونه اعتصابی که کارگران برای منافع خود انجام دهند جرم محسوب می‌شود.

عالیجناب

طبقه کارگر ونزوئلا با کارگران جهان و به ویژه با طبقه کارگر جهان سوم هم‌سرنوشت است. نمی‌توان در عین حال هم مدافع طبقه کارگر ونزوئلا بود و هم به طبقه کارگر ایران دهن کجی کرد. این اشتباه در وهله اول به ضرر انقلاب ونزوئلا و توده‌های زحمتکشان ونزوئلایی تمام می‌شود که نیازمند اتحاد با هم‌سرنوشتان خود هستند.

انقلابی نشان دادن رژیم ایران - اشتباهی که شما مرتکب شده اید - فریب دادن مردم ونزوئلا و محروم ساختن آن ها از پشتیبانی حامیان اصلی شان در ایران، یعنی طبقه کارگر ایران است.

آقای چاوز

بنیادگرایی اسلامی در قرن گذشته بسیاری از دولت های چپ را فریب داد. حمایت های اتحاد جماهیر شوروی از دیکتاتوری های سیاه خاورمیانه لکه ننگی برای آن به بار آورد و هیچ سودی نیز برایش دربر نداشت. ظاهر ضدآمریکایی بنیادگرایی اسلامی اگر در قرن بیستم برخی را فریب داد، اما امروز تفاوت آن ها با نیروهای ضدامپریالیست واقعی بر همگان واضح است. در شرایطی که چشمان میلیاردها نفر انسان که قربانی سرمایه داری هستند بر ونزوئلا دوخته شده، چه هدیه ای برای امپریالیزم بهتر از این می تواند باشد که نام ونزوئلا در کنار سوریه و ایران بر زبان ها جاری شود؟ به این خوراک تبلیغاتی رسانه های سرمایه داری که برای یکی نشان دادن شما و احمدی نژاد در تلاشند پایان دهید.

باآرزوی پیروزی های بزرگ تر برای انقلاب ونزوئلا  
جمعی از دانشجویان دانشگاه های ایران

#### ضمیمه 4

انقلاب ونزوئلا و انقلاب ایران

متن سخنرانی م. رازی در کنگره «کمیته برای بین الملل مارکسیستی» در مورد انقلاب ونزوئلا

رفقا،

انقلاب ونزوئلا برای مادر ایران فوق العاده پراهمیت است و ما آن چه که در حال اتفاق افتادن است را از نزدیک دنبال می کنیم. تا آن جایی که به حضور و دخالت توده ها در انقلاب، وضعیت انقلابی در این دوران، ماهیت بورژوازی و فعالیت های درون مبارزات طبقاتی برمی گردد، شباهت هایی بین انقلابات ما وجود دارد.

من هم چنین معتقدم که ما در ونزوئلا در وضعیت انقلابی قرار داریم. تشریح وضعیت انقلابی در این دوران به توضیح کارل مارکس برمی گردد که گفت، وقتی نیروهای تولید به دلیل تضاد با مناسبات تولیدی بورژوائی دیگر نمی توانند بیش از این رشد کنند. ما شاهد حضور صدها هزار انسان در صحنه عمل هستیم که می خواهند به دستاوردهائی دست یابند که دولت بورژوائی قادر به دست یابی به آن ها نیست.

توده ها خواهان دستیابی به مطالبات دموکراتیکی مانند مسأله ارضی، آزادی و سایر اشکال مطالبات دموکراتیک هستند که دولت بورژوائی قادر به برآورده کردن آن ها نیست. آن ها هم چنین برای مطالبات سوسیالیستی مثل کنترل کارگری، برنامه اقتصادی و مدیریت کارگری در جامعه مبارزه می کنند. در ونزوئلا تا آن جایی که به توده ها مربوط می شود، پیشرفت وجود داشته اما مسلماً به خاطر کمبود وجود رهبری، تمام مطالبات توده ها به طرف یک نفر به نام "چاوز" جهت گیری شده است. به عبارت دیگر توده ها از چاوز به خاطر این که شخص چاوز یا این که او از چه دفاع می کند، نیست که از او حمایت می کنند. بلکه به خاطر این است که او مطالبات آن ها را بازتاب می دهد.

رفیق آلن وود، شرح صحیحی از چاوز داد، وقتی گفت که چاوز یک دموکرات صادق است. من با این نظر موافقم. چاوز دموکرات صادقی است که عملاً در این مقطع، مطالبات توده های مردم را بازتاب می دهد. اما آن چه که در این مقطع از دخالتمان، ما می باید برای توده ها توضیح دهیم، این است که ژنرال های پشت سر چاوز نه دموکرات هستند و نه صادق. اگر چه در حال حاضر خیلی از این ژنرال ها، با وسائل نظامی پیشرفته که در اختیار

دارند، از چاوز حمایت می کنند اما تجربه تاریخی نشان داده که همه آن ها در یک موقعیت خاص، می توانند 180 درجه تغییر جهت دهند. در نتیجه ما در تبلیغات و کار اجتماعی مان می باید درباره این موضوع مرکزی صحبت کنیم. و آن این است که ما باید برای توده ها ماهیت هیئت دولت را روشن کنیم. زیرا این ژنرال ها و ارتش بخش مهمی از دولت چاوز را تشکیل می دهند و دولت تنها به شخص چاوز ختم نمی شود. رفیقی که پیش از من صحبت کرد، گفت که بعد از 15 اوت سه راه پیش روی چاوز باز است. ما همه امیدوار بودیم که او از راه سوم حرف بزند، چون راه سوم در مورد ملی کردن و دادن قدرت به دست طبقه کارگر بود. تجربه در این مقطع نشان داده است این کار امکان پذیر نیست، مگر این که توده ها مسلح شده و امکان خلع سلاح کردن ارتش به وجود آید. نقش ارتش در این مرحله بسیار حائز اهمیت است، چون رده های پایین آن در این انقلاب شرکت دارند.

آن چه که مارکس و انگلس پیش از هر چیز دیگر به ما می آموزند، این است که برای ورود به مرحله انقلاب و برای این که در مرحله انقلابی پیروز شویم باید دولت سرمایه داری سرنگون کرده و دولت تازه کارگری را مستقر نمائیم. این در واقع تفاوتی بسیار حیاتی بین سازمان های انقلابی با سازمان های خرده بورژوازی است. من با تحلیل های رفیق جوردی و رفیق ریکاردو بر روی مسأله فعالیت و دخالت رفقا در درون جنبش کاملاً موافقم. البته تفاوت بسیار فاحشی بین فعالیت ما و فرقه گرایانی که در خانه های خود مخفی شده و می ترسند در این انقلاب شرکت کنند، وجود دارد. در حقیقت حضور و دخالت ما در امور روزانه در مورد انتخابات 15 اوت جهت شکست جناح راست، بسیار اهمیت دارد. این مسأله در زمینه تربیت کادرها حائز اهمیت حیاتی جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی کادرهای انقلابی است و این کار را باننشستن در خانه و انتقاد کردن از چاوز و ارگان های دولتی نمی شود انجام داد.

این تجربه ای است که ما از انقلاب ایران آموخته و می خواهیم آن را به انقلاب ونزوئلا انتقال دهیم.

3 اوت 2004

13 مرداد 1383

\*کنگره با 280 تن از نمایندگان و ناظران بیش از 26 کشور در تابستان 2004 در اسپانیا برگزار شد. هیئت نمایندگی فعالان سوسیالیست انقلابی از کشورهای زیر شرکت داشتند:  
ایران؛ پاکستان؛ سیرالانکا؛ مکزیک؛ ونزوئلا؛ آرژانتین؛ اسرائیل؛ ایرلند؛ اسپانیا، ایتالیا، بریتانیا؛ فرانسه؛ اتریش؛ بلژیک؛ آلمان؛ دانمارک؛ سوئد؛ لهستان؛ کورواسیا؛ صربستان؛ مسدومیا؛ روسیه؛ یونان؛ آمریکا و کانادا؛ کوبا

## ضمیمه 5

در پاسخ به دوست عزیز بیژن جزنی

وبلاگ میلیتانت

دوست گرامی بیژن جزنی در کامنت خود در نقد مواضع حمایت از انقلاب بولیواری در ونزوئلا می نویسد: "آیا ... بدون مشخص کردن آن که ارزش اضافی طی چه پروسه ای تولید و سرانجام توسط چه طبقه و قشری تصاحب می شود می تواند به حمایت از یک دولت منجر شود؟"  
بگذارید یک مثال تاریخی بیاوریم تا عواقب مواضع ایشان خوب درک شود:

در روسیه فوریه 1917 شخصی به نام کرنسکی نماینده بورژوازی روسیه به جای دولت تزاری به اتکا به شوراها کارگری مستقر شد. این دولت سرمایه داری شدیدترین سرکوب را علیه بلشویک ها انجام داد تا جایی که لنین مجبور به ترک روسیه شد. لنین را به عنوان جاسوس آلمان در مطبوعات معرفی کرد. بلشویک ها را دست گیر کرد و به زندان انداخت. نظم سرمایه داری مدرن را به راه انداخت و "ارزش اضافی در پروسه تولید" توسط طبقه سرمایه دار اعمال کرد و به کارگرانی که کار نمی کردند تهاجم همه جانبه آغاز کرد.

در اوت 1917 یکی از ژنرال های کرنسکی به نام کورنیلو اقدامات کرنسکی را کافی ندانست و دست به کودتا زد. در این زمان لنین چنین اعلام موضع کرد:

"قیام کورنیلو بسیار غیر مترقبه بود و به شکل باور نکردنی تغییر مهمی در وقایع ایجاد کرده است. همانند هر تغییری در وقایع؛ تجدید نظر ما در تاکتیک ها ما را طلب می کند... ما باید شکل مبارزه مان علیه کرنسکی را تغییر دهیم... بدون کاستن دشمنی ما نسبت به او... ما می گوئیم که ما باید وضعیت کنونی را به حساب بیاوریم. پس ما خواهان سرنگونی کرنسکی در این مقطع نخواهیم بود. ما جنگ علیه او را به شکل دیگری ادامه می دهیم.."  
.. (کلیات آثار لنین - جلد 25 - صفحه 285 - به زبان انگلیسی)

لنین در این مقطع با تغییر تاکتیک پیشین (سرنگونی دولت بورژوازی کرنسکی) وارد جبهه عملی با کرنسکی (دشمن طبقاتی خود) علیه یک ژنرال ارتشی دست راستی شد. ضمن حفظ اصولش و انتقادات اش به کرنسکی. زیرا که لنین بر خلاف فرقه گرایان زمان خود؛ نیک می دانست که پیروزی کورنیلو نه تنها کرنسکی را سرنگون می کند بلکه شوراها را کارگری را نیز متلاشی خواهد کرد. به اعتقاد لنین باید اول دست کورنیلو را کوتاه کرد و سپس به اتکا به نیروی کارگری کرنسکی را سرنگون کرد. دقیقاً همین نیز شد. اول کورنیلو شکست خورد و چند ماه بعد بزرگ ترین انقلابات در تاریخ معاصر اکتبر 1917 توسط حزب بلشویک به رهبری لنین از طریق سرنگونی دولت کرنسکی رخ داد.

خوب حال اگر بیژن جزنی عزیز آن زمان در روسیه بود مسلماً لنین را به عنوان یک سازشکار و رفرمیست که ".... بدون مشخص کردن آن که ارزش اضافی طی چه پروسه ای تولید و سرانجام توسط چه طبقه و قشری تصاحب می شود!" محکوم به حمایت از یک دولت بورژوازی می کرد!

و اگر به جای لنین، ایشان در رهبری انقلاب بود با چنین موضع فرقه گرایانه علیه دولت بورژوازی کرنسکی (که ارزش اضافی توسط طبقه بورژوازی تولید می کرد!) دست کورنیلو را برای کودتا باز می گذاشت و انقلاب اکتبر نیز محققاً شکست می خورد!

حال وقایع ونزوئلا یک بار دیگر مرور کنیم و ببینیم موضع بیژن جزنی عزیز ما را به کجا می برد:

انقلاب ونزوئلا در حقیقت در فوریه 1989 با قیام "کاراکازو" آغاز شد. زمانی که "کارلوس آندرس پرز" بورژوازی "دموکرات" و نوکر سرسپرده واشنگتن، در این که خون مردم بیگناه خود را بریزد، تردیدی نکرد. این شکست، آتشی را در جامعه به پا کرد که گوشه ای از آن از بخشی از افسران ارتش بیرون زد. کودتایی که به وسیله هوگو چاوز در سال 1992 سازماندهی شد، به شکست دیگری و به زندانی شدن او کشید.

پیروزی چاوز در انتخابات سال 1998، یک گسیختگی تاریخی بود. توده ها انتقام کشتار کاراکازو را از طبقه حاکم گرفتند. بعد از پیروزی چاوز، یک حس مسرت که همیشه در مرحله اول انقلاب ایجاد می شود، به وجود آمد. اما کودتای آوریل 2002، جسورانه همه را از خواب غفلت بیدار کرد. انقلاب بولیواری از همان ابتدا با دشمنی،



مقاومت و خرابکاری الیگارش‌ی و نزوئلا که امپریالیزم آمریکا را پشت خود داشت، مواجه بوده است. حوادث آوریل 2002، بی سابقه بود. برای اولین بار در تاریخ آمریکای لاتین، توده‌ها بدون حزب و رهبری، ضدانقلابی را که در قدرت نشسته بود، شکست دادند. از آن پس به بعد، دائماً بین نیروهای انقلابی و ضدانقلاب مبارزه بوده است. خوب باید دید در مقابل کودتای جریان‌ات راست و نزوئلا با کمک سیا و دولت بوش چه موضعی باید اتخاذ کرد. موضع دوست‌گرمی همانند سایر فرقه‌گرایان در تاریخ اینست که باید امتناع کرد؛ زیرا "ارزش اضافی به جیب سرمایه‌داران می‌رود!" خوب این خط به وضوح یعنی باز گذاشتن دست راست‌گرایان و دولت آمریکا. چون بهترین شرایط برای مداخله راست‌گرایان زمانی خواهد بود که انقلابیون هم صدا با آن‌ها خواهان سرنگونی چاوز گردند و خود را از دخالت‌گری کنار کشند. البته برای فرقه‌گرایان این مهم نیست چون در کتاب‌ها نوشته شده "ارزش اضافی در تولید سرمایه‌داری!" پس معیار آن‌ها فقط آنست صرف نظر از تناسب قوا طبقاتی و تحولات. برای فرقه‌گرایان تاکتیک انقلابی و مانور سیاسی مفهومی ندارد. آنان به نوشتجات کتاب کار دارند و نه روند انکشاف مبارزه طبقاتی.

مشی انقلابی باید این باشد که با صف مستقل و حزب مستقل خود در درون جنبش بولیواری قرار گرفته و در مقابل کرنیلوهای و نزوئلا (که سازمان سیا پشت آن‌هاست) از دولتی که توسط مردم انتخاب شده حمایت کرد. این یک حمایت سیاسی نیست! به قول لنین این حمایتی است مانند انداختن یک طناب به دور گردن آن دولت. تا جایی که این دولت مطالبات کارگران را انجام می‌دهد و در معرض حمله امپریالیزم است ما از آن حمایت مشروط می‌کنیم. در ضمن با تشکیل حزب و سیاست خود در میان کارگران خود را آماده سرنگونی آن نیز می‌کنیم. اگر امروز کارگران و نزولایی حزب توده‌ای مستقل خود را داشتند و زحمت‌کشان از چاوز ناراضی بودند؛ این کار همین امروز انجام می‌دادیم.

دوست عزیز اصرار دارد که نشان دهد وقایع و نزوئلا مانند وضعیت ایران ماقبل و یا بلافاصله پس از انقلاب 1357 است. متأسفانه ایشان نشان می‌دهد که نه تنها وقایع و نزوئلا را دنبال نکرده و آشنایی ندارد بلکه در مورد وقایع ایران نیز از پشت عینک خود نگاه می‌کند. موضع این دوستان قابل درک است. این‌ها همان کسانی هستند که به "انقلاب مرحله‌ای" اعتقاد داشته (و دارند). در دوره‌ی انقلاب تصور می‌کردند خمینی "ضدامپریالیست" است و به دنبال او افتادند. (شعارها "روحانیت مبارز" توسط سازمان فدائیان خلق را از یاد نبریم!). برخی دیگر با همین تئوری‌های سازش طبقاتی استالینیستی به دنبال بنی‌صدر افتادند (حزب رنجبران مائوئیست). چون به زعم آن‌ها در "مرحله اول انقلاب" بورژوازی بومی "ضدامپریالیست" است.

اکنون این تئوری‌های همه اشتباه از آب درآمدند این دوستان که اغلب در خارج از کشور دچار سردرگمی سیاسی شده‌اند؛ به ناگهان بایک چرخش 180 درجه‌ای "رادیکال" شده و هر جریانی را "ضدانقلاب" معرفی می‌کنند. به اعتقاد من هم سیاست و نظریات این دوستان در زمان قیام و توهم‌شان نسبت به دولت سرمایه‌داری ایران اشتباه بود. و هم موضع اخیر به اصطلاح رادیکال‌شان نسبت به چاوز در و نزوئلا. در بخش اول دچار فرصت‌طلبی شدند و در بخش دوم دچار فرقه‌گرایی.

## ضمیمه 6

در پاسخ به دوست عزیز بیژن جزنی

ظاهراً ایشان با تاکتیک های کمونیستی مخالفتی ندارد. پس دیگری لزومی به اثبات آن و نقل قول های فراتر در این مورد نیست. اما هنوز موضوع بحث ما با این دوست حل نشده است، زیرا مسایل استراتژیک و تاکتیکی مارکسیستی را در دو مکتب متفاوت و متضاد با یکدیگر آموخته ایم (گرچه به ظاهر تشابه اسمی بین مکاتب ما وجود دارد). به نظر من ریشه اختلاف کنونی در این جاست (در این مورد توضیح بیشتر خواهیم داد). اما در پاسخ به نکات مطروح:

1- ایشان از موضع " هواداران انقلاب بولیواری " سخن به میان می آورند. در این جا باید ذکر کنم که هواداران انقلاب بولیواری از لحاظ سیاسی یک پارچه و یک نظر و با برنامه مشترک نیستند. در طیف هواداران از فیدل کاسترو و دولت کوبا داریم تا گرایشات دهقانی و خرده بورژوازی تا گرایشات مختلف کارگری (سندیکالیستی و آنارکو سندیکالیستی) تا جریانات مختلف مارکسیستی (که این ها هم یک موضع واحد ندارند). همه این طیف متفاوت به ظاهر از انقلاب بولیواری حمایت می کنند. اما با برنامه و استدلال ها و روش کار خودشان. برخی خود را در دولت چاوز حل کرده اند (عمدتاً طرفداران کوبا)؛ برخی بدون قید و شرط طرفدار او هستند و تصور می کنند راه رسیدن به سوسیالیزم از طریق سیاست های چاوز تحقق می یابد؛ برخی نیز با حفظ استقلال خود و تشکیل حزب مستقل خود در اتحاد عمل موقت با او در مقابل تهاجم احتمالی امپریالیزم و کودتای راست گرایان (که دو بار تا کنون ناموفق انجام گرفته) قرار دارند (موضع گرایش ما در این چارچوب است) - (در این جا لازم به ذکر است دولت بوش تا کنون تهدیدات زیادی کرده و اگر هم اکنون در عراق و افغانستان گیر نکرده بود به احتمال قوی اقداماتی تا حد نظامی انجام داده بود).

با این اوصاف صحبت از " هواداران انقلاب بولیواری " کردن بدون روشن کردن ماهیت و برنامه هواداران بحث درستی نیست.

2- اگر ایشان این سؤال را از گرایش ما می کند که من چندین بار در کامنت های مفصل در برخورد با دوست عزیز مهدی گرایلو به این مسایل پاسخ داده ام. اگر ایشان دچار " ضیق وقت " نیستند و آن کامنت ها را با دقت بخوانند دیگر ضرورتی به این یک سؤالات نمی بود.

سخن گویی گرایش ما (رفیق مازیار رازی) در کنگره دو سال پیش ، مرداد 1383 ، «گرایش بین المللی مارکسیستی» در مورد ماهیت چاوز این بحث را ارائه داد. (بخشی از این سخنرانی را یک بار دیگر این جا می آورم که دوست گرامی از موضع ما بار دیگر مطلع گردد):

"... ما در ونزوئلا در وضعیت انقلابی قرار داریم. تشریح وضعیت انقلابی در این دوران به توضیح کارل مارکس بر می گردد که گفت، وقتی نیروهای تولید به دلیل تضاد با مناسبات تولیدی بورژوائی دیگر نمی توانند بیش از این رشد کنند. ما شاهد حضور صدها هزار انسان در صحنه عمل هستیم که می خواهند به دستاوردهائی دست یابند که دولت بورژوائی قادر به دستیابی به آن ها نیست.

توده ها خواهان دستیابی به مطالبات دموکراتیکی مانند مسأله ارضی، آزادی و سایر اشکال مطالبات دموکراتیک هستند که دولت بورژوائی قادر به برآورده کردن آن ها نیست. آن ها هم چنین برای مطالبات سوسیالیستی مثل کنترل کارگری، برنامه اقتصادی و مدیریت کارگری در جامعه مبارزه می کنند. در ونزوئلا تا آن جایی که به توده ها مربوط می شود، پیشرفت وجود داشته اما مسلماً به خاطر کمبود وجود رهبری، تمام مطالبات توده ها به طرف یک نفر به نام " چاوز " جهت گیری شده است. به عبارت دیگر توده ها از چاوز به خاطر این که شخص چاوز یا این که او از چه دفاع می کند، نیست که از او حمایت می کنند. بلکه به خاطر این است که او مطالبات آن ها را بازتاب می دهد.

"... موافقم.. چاوز" دمکرات صادقی" است که عملاً در این مقطع، مطالبات توده‌های مردم را بازتاب می‌دهد. اما آن چه که در این مقطع از دخالت‌مان، ما می‌باید برای توده‌ها توضیح دهیم، این است که ژنرال‌های پشت سر چاوز نه دمکرات هستند و نه صادق. اگر چه در حال حاضر خیلی از این ژنرال‌ها، با وسائل نظامی پیشرفته که در اختیار دارند، از چاوز حمایت می‌کنند اما تجربه تاریخی نشان داده که همه آن‌ها در یک موقعیت خاص، می‌توانند 180 درجه تغییر جهت دهند. در نتیجه مادر تبلیغات و کار اجتماعی مان می‌باید درباره این موضوع مرکزی صحبت کنیم. و آن این است که ما باید برای توده‌ها ماهیت هیئت دولت را روشن کنیم. زیرا این ژنرال‌ها و ارتش بخش مهمی از دولت چاوز را تشکیل می‌دهند و دولت تنها به شخص چاوز ختم نمی‌شود.

... آنچه که مارکس و انگلس پیش از هر چیز دیگر به ما می‌آموزند، این است که برای ورود به مرحله انقلاب و برای این که در مرحله انقلابی پیروز شویم باید دولت سرمایه داری سرنگون کرده و دولت تازه کارگری را مستقر نمائیم. این در واقع تفاوتی بسیار حیاتی بین سازمان‌های انقلابی با سازمان‌های خرده بورژوازی است... (این سخنرانی در همان زمان به چند زبان ترجمه شد و علناً انتشار یافت. متن کامل در انتهای مقاله رفیق مازیار رازی هست - که محققاً دوست عزیز به علت "ضیق وقت" آن را خوانده است - اما ترجیح داده که فعلاً افشاگری ای علیه گرایش ما انجام دهد، حتی اگر آن علیه موضع واقعی ما نباشد!)

اکنون من از دوست گرامی بیژن جزنی می‌پرسم که آیا این موضع "هواداری از یک دولت سرمایه داری" است؟ آیا در این سخنرانی از سرنگونی دولت چاوز سخن به میان نیامده (آن هم 2 سال پیش). اگر این مواضع اشتباه است خوشحال می‌شوم نقد ایشان را به آن‌ها بدانم.

موضع ما برای چندین بار این است:

1) ما در مقابل حمله احتمالی امپریالیزم آمریکا و کودتای دست راستی‌های ونزوئلا از چاوز حمایت می‌کنیم. همان طور که لنین در مقابل کرنلو از کرنسکی حمایت کرد. حمایت مشروط در مقابل امپریالیزم و نه حمایت سیاسی. حمایت تازمانی که مطالبات توده‌ها اجرا می‌گردد.

2) در عین حال مادر حال ساختن یک حزب کارگری جدا از طرفداران چاوز در ونزوئلا بر اساس برنامه مستقل خود هستیم. ما این حزب را برای سازماندهی انقلاب کارگری علیه هر نوع دولت بورژوازی در ونزوئلا ایجاد کرده ایم. این حزب در اتحاد عمل با هواداران انقلاب بولیواری است و همراه با آن‌ها در حال اشغال کارخانه‌ها و اعمال کنترل کارگری است. و تازمانی در این جبهه می‌ماند که این اقدامات ادامه یابد.

3) حزب مستقل ما در ونزوئلا به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی در دولت چاوز شرکت نخواهد کرد. چون دولت چاوز یک دولت بورژوازی است و نهایتاً باید سرنگون گردد. چاوز به عنوان یک دمکرات صادق (یعنی یک بورژوا که مجبور به اجرا قول و قرارها خود به توده‌ها تاکنون بوده) به زودی بر سر دو راهی قرار خواهد گرفت. یا با توده دولت خود را سرنگون می‌کند و رهبر توده‌ها باقی می‌ماند یا خودش همراه با ژنرال‌ها توسط توده‌ها سرنگون می‌گردد. حزب ما در این سرنگونی و تشکیل حکومت کارگری شرکت خواهد کرد.

3- در مورد افق سوسیالیستی گرایش ما

بله ما بر این اعتقاد هستیم که تنها حکومت کارگران و دهقانان در ونزوئلا (و هر کجای جهان تحت سلطه امپریالیزم) و انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته؛ تنها راه تحقق مطالبات توده‌های زحمت کش است. و کلیه گرایش‌های بورژوازی در این عصر (عصر احتضار سرمایه داری) ارتجاعی هستند.

اما در عین داشتن این استراتژی، ما تاکتیک هایی نیز داریم. زیرا تناسب قوا امروز برای انقلابات سوسیالیستی آماده نیستند. ما در جبهه های واحد کارگری و اتحاد عمل ها با مخالفان سیاسی خود و حتی گرایش های بورژوا و رفرمیست (که در دولت سرمایه داری نقشی نداشته و ندارند) شرکت می کنیم. شرکت برای ایجاد وسیع ترین نیروی ضد سرمایه داری و هم چنین برای افشای رهبری همان جریان رفرمیستی.

اگر دوست گرامی بیژن جرنی این سیاست را متناقض می بیند این دیگر اشکال از ما نیست که از نظریات خود ایشان است که تعلیمات "مارکسیستی" خود را در مکتب استالینیستی دیده است. ما تمام اصول و استراتژی خود را بر اساس 4 کنگره اول کمینترن بنا نهاده ایم. در مکتب ما سازش طبقاتی و ائتلاف با بورژوازی مفهوم ضد انقلابی دارد. در صورتی که در مکتب استالینیستی / مائوئیستی ائتلاف با "بورژوازی ملی" و یا بومی بر اساس تزه های اشتباه "جبهه خلق" زمان استالین؛ موجه قلمداد می شود.

تصور من اینست که اختلاف ما با دوست گرامی بر سر چاوز نیست که بر سر استراتژی و تاکتیک های مارکسیستی است. با برش از تحریفات و انحرافات استالینیستی و مطالعه دقیق (و نه سطحی) اسناد 4 کنگره اول کمینترن؛ دوست گرامی حتماً مواضع ما را درک خواهد کرد و تناقضی در آن نخواهد دید. این گوی و این میدان. ببینیم شما چه برشی از عقاید سابق خود خواهید کرد!

## ضمیمه 7

اسنادی در مورد آمریکای لاتین

182) آرژانتین

183) انقلاب بر اثر خیلی عوامل جرقه می زند: بحران بازار بورس، فروپاشی مالی، جنگ، یک سلسه رسوایی های سیاسی، یک حرکت تروریستی. قیام دسامبر 2001، نتیجه فروپاشی مالی بود. دلاروا، رئیس جمهور [آرژانتین] مجبور شد با کمک هلی کوپتر از سقف کاخش فرار کند. اما تمام این رویدادها، بلافاصله تمام تضادهای روی هم انباشته شده جامعه آرژانتین را برای دهه های متمادی مدفون بود، مطرح نمود.

184) آرژانتین نشان می دهد که چگونه وضعیتی که ظاهراً با ثبات به نظر می رسد، می تواند ظرف 24 ساعت تغییر کند. این کشور از نقطه نظر امپریالیست ها و سرمایه داران قرار بود که یک کشور نمونه باشد. بورژوازی آرژانتین با خوش خدمتی تمام، کلیه دستورات عملی های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را پیروی کرد. برای موفقیت اش مورد ستایش قرار می گرفت. اما تمام این ها با یک باد سرد اقتصاد جهانی، مانند خانه ای که با ورق ساخته شده باشد و با یک ضربه کوچک همه اش فرو می ریزد، فروپاشید.

185) منابع این فروپاشی در آرژانتین باید نه در ابعاد داخلی که در بازار جهانی مورد بررسی قرار گیرد. این چهره دیگر گلوبالیزاسیون است. شوکی که از فروپاشی آسیا ایجاد گردید، بر روسیه تأثیر گذاشته و ارزش روبل را در اواخر 1998 پایین آورد. بعد بر سایر ارزهای ضعیف تأثیر کرد، مثل ارز لهستان و بعد هم برزیل را وادار نمود تا ارزش ارز خود را تنزل دهد. این امر باعث شد که "پزو"ی آرژانتین که وابسته به دلار آمریکا بود، فشار غیر قابل تحملی را ببیند. از آن جایی که برزیل بازار صادرات اصلی آرژانتین بود، این امر خرابی های بسیار به بار آورد و به ورشکستگی مالی یکسبه برای خیلی از مردم آرژانتین منتهی گردید.

186) فروپاشی حکومت راه را برای دخالت سیل فعال توده ها باز نمود. ما گفتیم که این آغاز انقلاب آرژانتین است. ما توضیح دادیم که در آن مقطع طبقه حاکم ضعیف تر از آن بود که به مرحله ارتجاع پس روی کند و با تمام سر بالایی ها و سرازیری هایش و پیش از این که به هر رو راه حلی بر سر راهش قرار گیرد، چند سالی طول خواهد کشید تا انقلاب به وقوع بپیوندد.

187) در سال 2002، یک جنبش شورشی خود به خودی توده ها حکومت دلاروا را سرنگون کرد، اما به علت غیبت یک حزب انقلابی، ابتکار عمل به دست بورژوازی افتاد. اما مادر آن زمان هشدار دادیم که چنان چه کارگران

قدرت را به دست نگیرند، بورژوازی ممکن است در منحرف کردن جریان به طرف یک خط پارلماناریستی موفق شود و رفتن برای انتخابات به معنای پیروزی جریان به اصطلاح چپی "پرونیست ها" بی مانند "سأ" خواهد بود. در واقعیت، این سأ نبود که انتخاب شد، بلکه "کیرچنر" بود. اما پیش بینی کاملاً درست بود و دقیقاً در عمل هم همان طور شد.

188) کیرچنر نیز، پدیده ای فوق العاده بی ثبات است. کیرچنر قادر نیست از امپریالیزم آمریکا که تمام ورق ها را در دست دارد، ببرد. سعی او در مانور دادن بین طبقات و بین امپریالیزم و توده مردم آرژانتین بوده است.

189) واشنگتن هراسان از پتانسیل انقلابی توده های آرژانتینی در ابتدا روش "بگذار ببینیم چه می شود" را اتخاذ نمود. اما اکنون بوش در حال سفت کردن پیچ ها است. آرژانتین تحت فشار بسیاری برای پرداختن بدهی هایش قرار دارد. اما این کار نمی تواند بکند. بر اساس آمار رسمی 38/5 درصد مردم این کشور که زمانی دهمین کشور صنعتی جهان بود، در فقر بسر می برند. تظاهرات اخیر بر علیه سفر بوش به آن کشور اختطاری بر مبنی این بود که چه ممکن است رخ دهد، چنان چه کیرچنر سعی کند با گذاشتن فشار بیشتر بر مردم، بدهی خود را به امپریالیست ها بپردازد. صحنه آماده یک قیام انقلابی تازه و قطبی شدن هر بیشتر جریانات راست و چپ است.

191) کیرچنر طبق سنت قدیم پرونیست ها، تعادل خود را بین طبقات حفظ می کند و به اتکای توده ها بر علیه امپریالیزم و طبقه حاکم اقداماتی هم می کند. او حتی از ارتش انتقاد کرده است، اما بدون ایجاد هیچ گونه تغییر اساسی. او حتی با مهارت امتیازاتی را به طبقه کارگر داد که در نتیجه آن در سال 2005، دستمزدها بالا رفت. این ها کاریکاتور کم رنگی است از سیاست هایی که در گذشته پرون خود پیاده کرد. وضعیت جهانی اکنون [بازمان پرون] متفاوت است. زمانی که پرون به قدرت رسید، نیاز اروپای پسا جنگ [جهانی دوم] به گوشت گاو و گندم آرژانتین تقریباً بی حد بود. سرمایه داران آرژانتینی نیز [از این رو] توانایی امتیاز دادن را داشتند. اما امروز آن طور نیست. اکنون آرژانتین بدهی عظیم خارجی دارد. صندوق بین المللی پول پیچ و مهره های خود را محکم می کند و خواهان قطع این امتیازات بوده و کار شدید می خواهد. تاکنون کیرچنر موفق به مانور دادن شده است. اما به کار را بطور نامحدود نمی تواند ادامه دهد.

192) طبقه کارگر که تعالیم کیرچنر را پشت سر گذاشته، اکنون آماده است تا به عنوان یک نیرو مستقل وارد صحنه گردد. رفقای آرژانتینی ما، یک شعار اتحادیه ای با گرایش چپی را معرفی کرده اند و این شعار در میان کارگران پیشرو طنین افکنده است.

### 193) بولیوی

194) بولیوی از اکتبر 2003 تاکنون در شرایط انقلابی بسر برده است. توده ها بارها و بارها اقدام به گرفتن قدرت به دست خود کرده اند، اما به علت کمبود رهبری انقلابی، ناامید مانده اند. این را در بیان یکی از رهبران کنفدراسیون اتحادیه های کارگری بولیوی (COB) بخوبی می توان دید، وقتی می گوید: ما قدرت را نگرفتیم، چون ما یک حزب انقلابی نداریم.

195) درس هایی که از رویدادهای ماه مه و ژوئن 2005 در بولیوی می توانیم بگیریم بسیار با ارزش می باشد. چندین خصوصیت وجود دارد که ما باید در نظر بگیریم. مانند سایر کشورها، روشن فکرهای خرده بورژوازی، طبقه کارگر بولیوی را ندیده گرفته و در پی کشت کاران کاکائو و سایر اقشار رفتند. اما این سازمان های کارگری بود که نقش کلیدی را داشت. COB و معدنچیان دو بار ظرف 18 ماه، چیزی را سازماندهی کردند که بعداً جنبش شورشی در سراسر کشور به شمار آمد و دو دولت "لوسادا" و "مسا" را ساقط کردند.

196) پرولتاریای حیرت انگیز بولیوی نقش رهبری را داشت و خود را در رأس قرار داده بود و تمام ستمدیدگان دیگر را در پی خود داشت. کارگران یک تظاهرات توده ای ترتیب دادند و... خواهان یک اعتصاب عمومی نامحدود گشتند. تمام عناصر قدرت کارگری وجود داشت. معدنچیان در پایتخت، چوبدستی و دینامیت به دست رژه رفتند. این لحظه گرفتن قدرت بود.

197) در حقیقت در تابستان 2005، قدرت در دست کارگران بود. در ابعاد بسیار وسیعی ای مطالبات از حد اولیه خود که ملی کردن گاز بود، بسیار فراتر رفت. چیزی که آن‌ها برایش مبارزه می‌کردند، دولت کارگری و دهقانی بود.

198) طبقه حاکمی که شدت ارتجاع و تبهکاری و فسادش از حد بیان می‌گذرد، حتی قادر نبود که یک جنگ داخلی بر علیه انقلاب به راه اندازد. آن‌ها در جامعه و ارتش به اندازه کافی پایه نداشتند که دست به این کار زنند. در نتیجه تهدید به انزوا و تقسیم بولیوی کردند. یعنی تخریب مردم بولیوی به عنوان یک ملت. در این جا است معنی واقعی "وطن پرستی" زمین داران و سرمایه داران بولیوی را می‌توان دید. این نشانگر اقرار به ورشکستگی اخلاقی و سیاسی است. تنها با این عملش، بورژوازی بولیوی اعلام کرد که قادر به حکومت کردن نیست.

199) برای رهبران COB در مقام مقایسه گرفتن قدرت از دست لرزان بورژوازی کار آسانی می‌بود. کافی می‌بود اگر آن‌ها کمیته ملی ای از مجامع عمومی تشکیل داده و آن را حکومت سراسری می‌نامیدند و حکومت قبلی را دست گیر می‌کردند. تحت شرایط موجود این کار بدون خونریزی و جنگ داخلی ممکن می‌بود. هر اقدامی از طرف بورژوازی برای رهایی خود، به آسانی قابل سرکوب می‌بود. راه برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی در بولیوی باز می‌شد که آغاز یک انقلاب سوسیالیستی در منطقه "آندس" و کل آمریکای لاتین می‌توانست باشد. متأسفانه و باری دیگر، رهبران COB نشان دادند که آمادگی نداشتند. آن‌ها از گرفتن قدرت عقب نشینی کردند.

200) در نتیجه نداشتن رهبری، همان طوری که که ما پیش بینی می‌کردیم، این فرصت طلایی عاقبت به طرف روند رأی گیری منحرف شد. این بورژوازی دیگر نمی‌تواند مانند سابق حکومت کند؛ شوک بدی خورد و هنوز هم در گنجی به سر می‌برد. ضربه سنگینی خورده ولی هنوز کاملاً از پای نیافتاده است. اکنون قدمی به عقب برداشته تا دوباره نیروهای خود را بازسازی نموده و آمادگی ضد حمله، برای آینده که جنبش مردمی بار دیگر بلند می‌شود، یابد. توده‌ها نیز وقتی ملاحظه کردند که رهبری قصد گرفتن قدرت را ندارد، در لاک خود فرو رفته و به مورالس رأی دادند که انتخاب دوم آن‌ها می‌توانست باشد.

201) متأسفانه خیلی از پیشروان کارگری موضع چپ افراطی گرفته و انتخابات را تحریم کردند. آن‌ها نفهمیدند که روند چه بود. توده‌ها می‌خواهند که جامعه را تغییر دهند. رهبران کارگری می‌توانستند و می‌بایستی قدرت را به دست می‌گرفتند. اما آن‌ها دودل بوده، فرصت و ابتکار عمل را از دست دادند. پس توده‌ها گفتند: "بسیار خوب، رهبری قدرت را نمی‌خواهد، پس ما به انتخابات می‌رویم تا ببینیم با او چه پیش می‌آید."

202) نتایج انتخابات نشان داد که تا چه حد رهبران اتحادیه‌های کارگری و پیشروان آن زمانی که خواهان تحریم آن شدند، از مرحله دور بودند. از 84 درصد رأی توده‌ای، 54 درصد به او و مورالس تعلق داشت.

203) رفتار توده‌ها کاملاً قابل درک بود. توده‌ها از مسائل وحشتناکی رنج می‌برند و دیگر نمی‌خواهند صبر کنند. آن‌ها نمی‌خواستند که منتظر آماده شدن پیشروی انقلابی گردند تا آماده شود. آن‌ها فرصتی را برای سرکوب طبقه حاکم و احزابش یافتند و از آن استفاده کردند. پیروزی او و مورالس نشانگر یک تغییر اصلی در این زمان است؛ ضربه خردکننده‌ای بود که بر پیکر الیگارشی بولیوی و امپریالیزم وارد آمد. احزاب سنتی متلاشی شدند. حتی در "سنتا کوروز"، MAS وابسته به الیگارشی، تنها 33 درصد رأی آورد. این نشانگر حداکثر ضعف ارتجاع در این مقطع است. در انتخابات 30 سال گذشته، هرگز پیش نیامده بود که رئیس جمهوری در اولین دوره انتخابات پیروز شود.

204) هر یک رأی ای که به مورالس داده شد، رأی به ایجاد تغییر بود. حالا توده‌ها منتظرند تا "ببینند چه می‌شود". مورالس چه خواهد کرد؟ وقتی به برنامه فعلی او و کارهایی که در گذشته کرده نظر اندازیم می‌بینیم که او از لولا و گوتییرز دنباله روی خواهد کرد. اما مورالس در پی دو اعتصاب عمومی و قیام انتخاب شد. این انتخابات تنها بخشی از حرکت عظیم توده‌ای است که بولیوی را در سال‌های اخیر به لرزه درآورده است. توده‌ها اجرای برنامه ملی شدن را مطالبه خواهند کرد. حس قوی ای وجود دارد بر این که رهبران باید جوابگوی رده‌های پایینی بوده و تابع مجامع ملی باشند.

205) حکومت مورالس بین دو سنگ آسیاب خواهد بود. توده‌ها از او مورالس می‌خواهند که اقداماتی جدی در جهت منافع آن‌ها انجام دهد؛ یعنی همه چیز را "ملی" کند. این چیزی است که آن‌ها انتظار دارند. حالا که او در قدرت است و با رأی توده‌ای - از او انتظار دارند که شروع به کار کند. آن‌ها مدتی منتظر خواهند شد، ولی بعد خواهند گفت: "ما ترا به قدرت رساندیم و حالا نتیجه‌اش را می‌خواهیم." اگر توده‌ها آن چیزی را که انتظار دارند، به دست نیاورند، دوباره به خیابان‌ها خواهند ریخت. از طرف دیگر، او تحت فشار بی‌رحمانه لیگاریشی و امپریالیسم خواهد بود. واشنگتن به طور جدی نگران تأثیرات پیروزی مورالس است. نگرانی آن‌ها به نهایت خود زمانی رسید که او به کوبا و ونزوئلا سفر کرد تا با آن‌ها یک بلوک بسازد.

206) مورالس علاقه به آرام کردن دارد. او دائماً با دو زبان حرف می‌زند. او می‌گوید که از ملی کردن حمایت می‌کند ولی خواهان سلب مالکیت نیست. او می‌خواهد تا حق مالکیت منابع انرژی را به بولیوی بازگرداند، اما مالکیت خارجی را سلب نخواهد کرد. او صحبت از مذاکره مجدد در مورد کنتراک‌ها و مالیات با شرکت‌های خارجی فرامی‌تواند می‌کند. به عبارت دیگر، او می‌خواهد همه چیز برای همه باشد.

207) انقلاب بولیوی مدتی است که شروع شده‌ماه‌هاست، اگر نگوئیم سال‌ها. با تمام پستی و بلندی‌هایش. مسئله در این جا است که توده‌ها نتوانستند قدرت را بگیرند. بورژوازی هم هنوز در شرایطی نیست که کودتا کند. در نتیجه، در این مقطع یک دوره انتظار وجود دارد که در آن، مانور، عقب‌نشینی، تحریک و تلف وقت می‌شود. از این رو، واشنگتن وقتی راجع به مورالس صحبت می‌کند از زبان بسیار محتاطانه‌ای استفاده می‌کند. آن‌ها هنوز هم امیدوارند که بتوانند او را بخرند و خنثی‌اش کنند و وادارش سازند تا شرایط آن‌ها را بپذیرد و جلوی کارگران و دهقانان با او کنار آیند، تا زمانی که بتوانند او را سرنگون کنند. از آن جایی که ایالات متحده آمریکا، 10 درصد "کمک" مالی به بولیوی را در دست دارد، وسیله محکم این طرف برای بوش خواهد بود.

208) انقلاب بولیوی، هرگاه توده‌ها خسته و ناامید گردند، باز هم سر باز خواهد کرد و فرو خواهد نشست. اما هر آرامشی یک قیام عظیمی تری را در پی خواهد داشت. در آخر مسئله باید به دست یک طبقه یا طبقه دیگر حل شود.

209) انقلاب ونزوئلا

210) هر انقلابی از مراحل خاص خود می‌گذرد. انقلاباتی مانند انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه و حتی انقلاب انگلستان در قرن هفدهم دارای مراحل خود بود. انقلاب ونزوئلا شاید در مقام مقایسه با انقلاب اسپانیا در سال‌های 1931 تا 1937 وجه مشترک بهتری داشته باشد.

211) انقلاب ونزوئلا در حقیقت در فوریه 1989 - با قیام "کاراکازو" آغاز شد. زمانی که "کارلوس آندرس پرز" بورژوازی "دموکرات" و نوکر سرسپرده واشنگتن، در این که خون مردم بیگناه خود را بریزد، تردیدی نکرد. این شکست، آتشی را در جامعه به پا کرد که گوشه‌ای از آن از بخشی از افسران ارتش بیرون زد. کودتایی که به وسیله هوگو چاوز در سال 1992 سازماندهی شد، به شکست دیگری و به زندانی شدن کشید. اما همانطور که مارکس می‌گوید، انقلاب به ضربه ضدانقلاب نیاز دارد. جنبش بزرگی به دور چاوز شکل گرفت - خیلی عجیب و نتیجه حوادث سال 1989 بود.

212) پیروزی چاوز در انتخابات سال 1998، یک گسیختگی تاریخی بود. توده‌ها انتقام کشتار کاراکازو را از طبقه حاکم گرفتند. رویدادی بود شبیه انقلاب فوریه روسیه و از آن هم دقیق‌تر شبیه انقلاب اسپانیا در سال 1931 و جمهوری شدنش. بعد از پیروزی چاوز، یک حس مسرت که همیشه در مرحله اول انقلاب ایجاد می‌شود، به وجود آمد. اما کودتای آوریل 2002، جسورانه همه را از خواب غفلت بیدار کرد. انقلاب بولیواری از همان ابتدا با دشمنی، مقاومت و خرابکاری لیگاریشی ونزوئلا که امپریالیسم آمریکا را پشت خود داشت، مواجه بوده است. حوادث آوریل 2002، بی سابقه بود. برای اولین بار در تاریخ آمریکای لاتین، توده‌ها بدون حزب و رهبری، ضدانقلابی را که در قدرت نشسته بود، شکست دادند. از آن پس به بعد، دائماً بین نیروهای انقلابی و ضدانقلاب مبارزه بوده است.

213) موتور نیروی این انقلاب توده ها هستند. آن ها سه بار ضدانقلاب را شکست دادند. بار آخر بر سر فرماندمی بود که در اوت سال 2004 انجام گرفت. آن ها با وجود این که فرماندم را نمی خواستند، اما در آن شرکت کردند و به طور حیرت انگیزی الیگاری را شکست دادند. این پیروزی، انقلاب را یک مرحله به جلو سوق داد. از متری ترین اقشار شروع کنیم، به ویژه از فعالین طبقه کارگر، این درک شروع به جا افتادن کرده که علیرغم بعضی تغییرات مثبت، هیچ چیزی اساسی تغییر نکرده و این که مبارزه بزرگ تر هنوز در پیش است. از زمان فرماندم تا به امروز، آتشی شعله ور شده است.

214) از زمان فرماندم اوت 2004 تاکنون همه چیز در سطح بالاتر حرکت می کند. توازون قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر است. اعتماد به نفس کارگران رو به افزایش است. بحث در زمینه "هم مدیریتی" باعث حرکت به جلو شده است. هدف از این کار این است که نهایتاً کنترل کارگری ایجاد گردد و این کار زمانی می تواند تأثیر قابل ملاحظه داشته باشد که به سلب مالکیت خصوصی و اقتصاد با برنامه سوسیالیستی منتهی گردد. این [برنامه] با مقاومت خصمانه بوروکراسی و جناح راست جنبش راست بولیواری روبرو می شود. در میان توده ها دید بحرانی فزاینده ای نسبت به بوروکراسی بولیواری در حال شکل گیری است (اگرچه نسبت به چاوز نیست). طبقه کارگر اکنون به عنوان نیرویی مستقل در حال شکل گیری است. اولین سلب مالکیت خصوصی نقداً به وقوع پیوسته است.

215) در ابتدا چاوز گفت که "ونپال" یک مورد استثنایی بود. اما اکنون او در باره صدها هزار شرکت که باید تحت "هم مدیریتی" ملی گردد، حرف می زند. او لیست 1149 کارخانه را که به وسیله کارفرمایان بسته شده، بیرون داده است. او گفته است که یا کارفرمایان باید این کارخانه ها را تحت کنترل کارگری باز کنند، یا این که از آن ها سلب مالکیت می گردد. اعلام های فراوانی در حمایت از سوسیالیسم بیرون آمده و فشار بسیاری از پایین برای ادامه در این جهت وجود دارد. در حقیقت دلیل این که شرکت های دولتی هنوز اشغال نشده و تحت کنترل کارگری در نیامده، عمدتاً این است که رهبری جنبش کارگری ضعیف است.

216) مثل تمام سطوح دیگر مرتب مبارزه سبعانه ای بین کارگران و بوروکرات ها در مبارزات طبقاتی وجود دارد - که بین انقلاب و ضدانقلاب است، طبقه کارگر و بورژوازی که در جنبش بولیواری نفوذ کرده و قصد به نابود کردن آن دارد. این مبارزه حتی در "کابینه" هم بازتاب داشته و در نتیجه آن، انشعاب بین جناح راست و چپ عمیق تر و عمیق تر می شود.

217) مسئله قدرت

218) مسئله قدرت در ونزوئلا مطرح شده است. در گذشته مسئله قدرت می بایستی به سرعت حل می شد؛ یک طرف یا طرف دیگر می بایستی می برد: یا ارتجاع با خونریزی کودتا می کرد و قدرت را می گرفت و یا کارگران قدرت را می گرفتند. شیلی در سال 1973، نمونه آن است. ولی این در ونزوئلا اتفاق نیافتاده است. حوادث طور دیگری پیش می رود. این توازون طبقاتی بین نیروها را منعکس می کند. هنوز هم قدرت زیادی در دست کارگرانی که شکست نخورده اند، قرار دارد.

219) نیروهای ضدانقلاب بارها سعی کرده اند که قدرت را بگیرند، اما هر بار شکست خورده اند. در آوریل 2002، آن ها قدرت را به دست داشتند، اما خود کودتا شکست خورد. در تاریخ آمریکای لاتین، این اولین بار است که یک کودتای موفق به دست توده ها شکست بخورد. با توجه به این، باور نکردنی است که استالینیست های ونزوئلا و رفورمیست ها، از "سطح پایین" توده ها حرف می زنند. این خرده بورژواهای ورشکسته، هیچ گونه اعتمادی به توده ها نداشته و هیچ چشم اندازی برای گرفتن قدرت به دست کارگران ندارند. آن ها گرایش کاملاً ارتجاعی و قهقراپی هستند و اگر می توانستند، انقلاب را شکست داده و قدرت به ارتجاعیون می سپردند.

220) توده های ونزوئلا بلوغ انقلابی فوق العاده ای از خود نشان داده اند. اما هنوز قدرت را نگرفته اند. چرا؟ زیرا که عامل ذهنی آن وجود ندارد: حزب و رهبری انقلابی وجود ندارد. به طور عینی دلیلی وجود ندارد.



221)... عناصر خرده بورژواها (ونزوئلایی) از دخالت آمریکا در هراس هستند... امپریالیست های آمریکایی در عراق گیر افتاده اند. بوش توان باز کردن جبهه دیگری در ونزوئلا را ندارد. لاقلاً مستقیماً نمی تواند.

222) در این مقطع ارتجاع قادر به سرنگون کردن چاوز نیست، اما وضعیت به این شکل نمی تواند برای همیشه ادامه یابد. این حقیقت که ونزوئلا دارای منابع نفت فراوان است، بی شک عاملی است که ایجاد فضای تنفس و جای برای مانور باقی می گذارد. این به جناح راست طرفدار بورژوازی جنبش بولیواری، احساس امنیت نادرستی می دهد. اما به هر حال این دید را هم نباید داشت که شرایط توازون نیروهای طبقاتی موجود همیشه مثبت باقی خواهد ماند.

223) توده ها تغییر می خواهند. حالاً که "چاوزی ها" اکثریت تعیین کننده ای را "مجلس ملی" دارند، هیچ عذری وجود ندارد که اقدامات تعیین کننده بر علیه الیگارشسی نکنند. توده ها این را می خواهند و آن ها خواهند گفت: "رهبران باید هر چه ما می گوییم انجام دهند." یک بخش از رهبری انعکاس دهنده فشارهای توده ها است. آن ها می خواهند اقدامات سلب مالکیت خصوصی و کنترل کارگری را بسط دهند. اما جناح راست دارد لنگان لنگان حرکت می کند. آن ها بیان کننده فشارهای بورژوازی و امپریالیزم هستند. این مرکز تضادها است و باید به نحوی در دوره آتی حل شود.

224) از مشخصات انقلاب ونزوئلا یکی به شدت به چپ و راست قطبی شدن است. انسان ممکن است انتظار یک راه حل سریع را در این شرایط طاقت فرسا داشته باشد. یا پیروزی انقلاب و یا ضدانقلاب. در روسیه 1917، کل انقلاب 9 ماه طول کشید. از فوریه تا اکتبر. در مقام مقایسه حوادث در ونزوئلا بسیار کندتر و طولانی تر اتفاق می افتد... اما برای آن دلیلی وجود دارد.

225) در روسیه 1917، دوره کاملاً روشن وجود داشت: یا پیروزی فاشیزم "کورنیلویت" بود و یا پیروزی انقلاب پرولتری به رهبری حزب بلشویک. اما در ونزوئلا چیزها آن قدر روشن نیست. ضدانقلابیون دمورالیزه شده، منشعب شده و بطور فزاینده ای بیچاره هستند. اپوزیسیون بسیار ضعیف است و در حال حاضر هیچ امکان گرفتن قدرت را ندارد. از طرف دیگر، مانعی که بر سر راه طبقه کارگر قرار دارد، نداشتن رهبری است: حزب بلشویکی، لنین و تروتسکی ای وجود ندارد. در نتیجه امکان یک راه حل سریع به این یا آن طرف هم وجود ندارد.

226) بعد از سقوط تندی که با تحریک خرابکاری های کارفرمایان ایجاد شد، اقتصاد خود را دوباره اصلاح نموده و به سرعت به جلو حرکت کرد. در همین اواخر، 150 هزار زمینه کاری در بخش دولتی ونزوئلا ایجاد شده است. در مقابل در بخش های خصوصی فقط 40 هزار شغل ایجاد گردیده است. این نشانگر طرز رفتار بورژوازی ونزوئلا نسبت به چاوز و مردم ونزوئلا است. آن ها با کمال کینه توزی دشمنی می ورزند و با زبان خوش نمی شود با آن ها کنار آمد. آن ها به بولیواری ها اعتماد ندارند و لذا سرمایه گذاری نمی کنند.

227) در آخر این یا آن طبقه باید پیروز شود. وضعیت کنونی که می توان گفت خصوصیت متارکه جنگ ناآرامی را دارد، می تواند ماه ها یا شاید سال ها ادامه یابد.

228) نقش رهبری

229) مارکسیزم هرگز افراد را در تاریخ رد نکرده است. شکی نیست که هوگو چاوز نقش عظیمی در انقلاب ونزوئلا بازی کرده است و به برخی جمع بندی های پیشرفته ای دست یافته است. و این که او اعلام کرده که از سوسیالیزم دفاع می کند هم با شوروشوق پذیرفته می شود. اما این سوسیالیزم را باید تعریف کرد. وظیفه مارکسیست ها این است که شفافاً لازم را فراهم آورند... و از همه مهم تر نظریات سوسیالیزم را در میان کارگران و جوانان گسترش دهند.

230) با وجود پشتیبانی ما از چاوز بر علیه امپریالیزم و الیگارشسی ضدانقلاب، ما نمی باید پشتیبانی خود را نامشروط بگذاریم. ما چک سفید به هیچ فردی نمی دهیم. رفتار ما نسبت به چاوز می باید پشتیبانی منتقدانه باشد. ما تمام اقدامات مترقیانه او را حمایت کرده و مصرانه خواهان ادامه آن ها با حمله به پایه های بورژوازی و

سلب مالکیت خصوصی از زمین داران و سرمایه داران هستیم. ما با تمام توان خود در بحث در باره سوسیالیسم شرکت کرده و از مارکسیسم دفاع و با نظریات گیج و فرصت طلبانه رفورمیست ها که سعی دارند بر رئیس جمهوری نفوذ کرده و او را به سمت سازش با امپریالیسم و اپوزیسیون بکشند، مبارزه می کنیم.

231) هم زمان، ما بر نقش مستقل طبقه کارگر در انقلاب مصرانه تأکید می کنیم. ما از هر عملی که به این نقش به طور فزاینده کمک کند حمایت می کنیم. مثل اشغال کارخانه، کنترل کارگر و غیره. از همه مهم تر، ما سر تیر خود را به طرف عناصر تبهکار و طرفدار بورژوازی موجود در بوروکراسی بولیواری که دارند خرابکاری می کنند و انقلاب را از درون به نابودی می کشند، کج می کنیم.

232) در درون رهبری بولیواری، گرایشات مخالف در حال شکل گیری است که منعکس کننده فشار طبقات مختلف است. یک بخش می خواهد به جلو برود. دیگری ترکیب مجدد اپوزیسیون را مطالبه می کند. بحث آن ها این است که نبودن ضدانقلاب در پالمان خطرناک است (حرفی تقریباً منطقی که نتیجه تحریم انتخابات است). جناح راست بولیواری سرفرواد آوردن اکثریت را در مقابل خواسته های اقلیت مطالبه می کند. و این چیزی است که آن ها دموکراسی می نامند! خوشبختانه توده ها نظرات دیگری دارند. در نتیجه ابتکار عمل های کارگری از پایین، سلب مالکیت های خصوصی تازه ای صورت گرفته است. کارگران انجام کامل انقلاب را تا آخر مطالبه می کنند.

233) جناح رفورمیست سعی دارد از [سرعت پیشروی] اقدامات انقلابی ای که صورت می گیرد، بکاهد و آن ها را از مسیر اصلی خارج نماید و - از طریق دیالوگ و مذاکره - یک سلسله پیشنهادهای را در چارچوب سیاست های حکومت ارائه دهد که از قدرت اقتصادی ای که هنوز در دست بورژوازی است، دفاع کند. آن ها خواهان برخی اقدامات هستند که از طرف کارفرمایان مطالبه شده است: بالا بردن قیمت ها، کمک مالی بلاعوض به شرکت ها، ضمانت [حفظ] مالکیت خصوصی و غیره. در ترکیب فعلی مبارزه طبقاتی، وجود این قدرت اقتصادی در دست شرکت های خصوصی، نشانگر وجود سلاح اصلی در دست طبقه حاکم است که به وسیله آن می تواند پایه اجتماعی انقلاب را نابود و توازن قوا را در آینده به نفع خود نماید که سپس راه را برای نقشه های ضدانقلابی باز می کند.

234) برای این عناصر، هرگونه نظریه سوسیالیستی مانند زبان کفر است. چاوز تدریجاً در حال درگیر شدن با جناح راست بوروکراسی بولیواری است. وزرای راست گرای او، غرغرکنان [این کارها را] "دیوانگی" رئیس جمهور می خوانند. آن ها از توده های هراسند و آرزوی توقف انقلاب را دارند. چندین تن از آن ها در تماس با دشمنان انقلاب هستند، از جمله... سفارت آمریکا. این است بزرگ ترین خطری که انقلاب بولیواری را تهدید می کند.

235) رفورمیست ها به آدمی می مانند که شاخه درختی را که بر آن نشسته آره می کند. سیاست های آن ها باعث نرم شدن اپوزیسیون امپریالیستی و الیگارشی نمی شود، بلکه برعکس، آن ها را تشویق به ادامه فعالیت های ضدانقلابی اشان می نماید. هم زمان، آن ها باعث سستی توده ها و ایجاد جو خطرناک سرد و بی تفاوت می شوند. اگر این حالت اجازه ادامه پیدا کند، انقلاب را به طور کلی نابود خواهد کرد. بوروکراسی مانند ستون پنجم عمل می کند و انقلاب از درون متلاشی می سازد. این امر باعث برخورد های تند در بالا شده است. اتفاقی نیست که چاوز ترکیب کابینه و مشاوران خود را عوض کرد.

236) از نظر منطق عینی انقلاب، سلب مالکیت کردن از الیگارشی امری ضروری است. چاوز با تکیه بر توده ها این کار می تواند بکند. اما این کار باعث انشعاب در درون جنبش بولیواری می گردد و این چیزی که رئیس جمهور سعی در اجتناب از آن نموده است، ولی اجتناب ناپذیر است.

237) مبارزه باید شروع شود تا بالاخره یک طرف پیروز گردد. چاوز تنها با اتکای به توده ها می تواند پیروز شود؛ باید از آن ها بخواهد و باید آن ها را بلند کند تا بر علیه جناح راست مبارزه کنند. توده ها و به ویژه کارگران دارند به جمع بندی های درستی می رسند: و آن این که کارگران می باید رهبران و سازمان های خود را کنترل کنند.

238) ما خود را نه بر پایه رهبران منفرد که بر پایه غریزه سالم طبقاتی کارگران و دهقانانی قرار می دهیم که دارند به جمع بندی های انقلابی می رسند. بزرگ ترین خطر برای انقلاب این است که توده ها از سخنرانی ها و شعارهای بدون عمل و انجام ندادن وظایف اساسی، یعنی قطع قدرت الیگارشسی و بیرون راندن حرفه ای ها و بوروکرات های تبهکار که دارند انقلاب را از درون متلاشی می کنند، خسته شوند. انتخابات قانون اساسی دسامبر 2005 نشان داد که صبر و تحمل توده ها بی انتها نیست.

243) آن چه که لازم است ساختن یک گرایش مارکسیستی است که ریشه در میان طبقه کارگر و جنبش بولیواری داشته باشد. توده ها... تنها از طریق آموزش کلکتیو چیز یاد می گیرند. وظیفه مارکسیست ها است که شانه به شانه آن ها بجنگند و در کسب تجربه با توده ها همراه باشند و در هر مرحله ای توضیح دهند و به آن ها کمک کنند که جمع بندی های صحیح داشته باشند.

276) کوبا

277) در کوبا هم تغییرات مهمی در شرف رخ دادن است. تجزیه و تحلیل چشم انداز برای انقلاب کوبا نیاز به سند خاص خود دارد، اما اگر یک چیز در موردش روشن باشد، آن چیز این است که سرنوشت آن با انقلاب در بقیه آمریکای لاتین پیوند خورده است. انقلاب ونزوئلا نقداً فرجه ای برای کوبا ایجاد کرده و با پیشرفت انقلاب در ونزوئلا و در بقیه قاره، تأثیرش می تواند بیشتر هم بشود. این هم چیزی است که به نگرانی های امپریالیزم می افزاید.

278) بعد از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، انقلاب کوبا در سطح بین المللی و جوی خصمانه منزوی گشت و تحت فشار بی رحمانه امپریالیزم آمریکا قرار گرفت. انسداد (یا بلوکه) اقتصادی بی رحمانه، توده ها را در فشار غیر قابل تحملی گذاشت. سرنوشت انقلاب به توازن بستگی داشت. سقوط اتحاد جماهیر شوروی، در کوبا طبیعتاً تهییجی، حتی در میان سران، ایجاد کرد. البته کاملاً روشن است که در کوبا هم مانند روسیه، عناصری وجود دارند که خواهان بازگشت به نظام سرمایه داری هستند. اما از یک طرف، فیدل کاسترو، کینه توزانه مخالف بازگشت نظام سرمایه داری است. از طرف دیگر، توده ها به شدت و محکم به آرمان های انقلاب، سوسیالیزم و اقتصاد با برنامه ملی وابسته هستند. تا کنون کوشش های امپریالیزم آمریکا در فشار آوردن به کوبا برای بازگشت به نظام سرمایه داری با شکست مواجه شده است. کاسترو همواره پوپولار است و عناصر طرفدار سرمایه داری بشدت و محکم تحت کنترل هستند.

279) انقلاب ونزوئلا بی شک به انقلاب کوبا جانی تازه بخشیده است. ونزوئلا نه تنها به کوبا نفتی را که به شدت مورد نیاز است داده، بلکه به مردم کوبا این امید را بخشیده که بالاخره انزوای دراز مدت آن ها در شرف شکستن است. انقلابات کوبا و ونزوئلا به طور جدایی ناپذیری به هم پیوند خورده است. آن ها با هم به روی پا ایستاده و با هم سقوط خواهند کرد. قدمی در راه یک اقتصاد ملی با برنامه در ونزوئلا نه تنها به تضعیف گرایشات طرفدار نظام سرمایه داری موجود در بوروکراسی دولتی کوبا کمک کرده و به آن بخش هایی که طرفدار حفظ اقتصاد با برنامه هستند، قدرت می بخشد، بلکه بر آن بخش هایی از توده ها و بر آن بخش هایی از دستگاه دولتی که بیشتر به ونزوئلا پیوند خورده اند و بیشتر موضع چپی دارند، تأثیر می گذارد.

280) اخیراً فیدل کاسترو در سخنرانی خود، اخطار داد که انقلاب کوبا هنوز به مرحله غیر قابل بازگشت بودن خود نرسیده است. علاوه بر این او اضافه کرد که خطر اصلی برای بازگشت به نظام سرمایه داری از جانب عوامل درونی است تا بیرونی. این [نکته] اولین بار است که به این واضحی بیان گشته است. کاسترو به نمونه هایی از تبهکاری، کلاهبرداری و دزدی بوروکراتیک، با ذکر مشخص مورد بنزین، اشاره کرد. او خواهان استقرار پاسداران جوان در پمپ بنزین ها برای کنترل این اماکن شد.

281) بازگشت نظام سرمایه داری به کوبا یک بلا خواهد بود، نه تنها برای کوبا، بلکه برای تمام آمریکای لاتین. برای مردم کوبا تحمیل نظام سرمایه داری نئولیبرال و اقتصاد بازار یک عقب گشت و حشتناک است و نشانه عقب گرد و بحران اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. در سطح وسیع تری بر روحیه کارگران و جوانان همه جا تأثیر بد گذاشته و افسردگی به بار می آورد. به موقعیت امپریالیزم قدرت بخشیده و پایه یک حمله ایدئولوژیکی تازه بر علیه سوسیالیزم را در مقیاس جهانی بنا می نهد. در عین حال به معنای تشدید فشار امپریالیزم بر ونزوئلا و بولیوی خواهد بود.

282) منتقدان ریاکار غرب و اپوزیسیون بورژوازی کوبا مصرانه خواهان مقدمه ریزی برای "دموکراسی" هستند که منظور دموکراسی بورژوازی است. آن ها خواهان نظامی مانند آن چه در ایالات متحده آمریکا هست، می باشند؛ جایی که دفتر ریاست جمهوری به هر که پول بیشتری بدهد، فروخته می شود (که در مورد فعلی، به یک میلیونر نفت تکزاسی ناقص المغز [فروخته شده است])؛ جایی که کنگره اش از سیاستمداران رشوه خواری که نماینده منافع شرکت های بزرگ هستند و نمایندگان مجلس مثل کالای ارزانی به خرید و فروش گذاشته می شوند؛ جایی که شرکت های رادیو و تلویزیون اش به دست مثنی میلیارد کنترل می شود. طبیعتاً مطالبه معرفی این گونه "دموکراسی" به معنای از بین بردن اقتصادی با برنامه ملی است.

283) در دهه 1930، تروتسکی پیش بینی می کرد که بوروکراسی استالینیستی اتحاد جماهیر شوروی را به نظام سرمایه داری باز پس خواهد برد. بوروکراسی به موقعیت ممتاز ویژه خود قانع نخواهد شد، بلکه انفعال اقتصاد با برنامه ملی را مطالبه خواهد کرد، تا بتواند خود را به مالکیت خصوصی برساند. حق ارث - یعنی حق قانونی انتقال ثروت و امتیازات به فرزندان - نقشی کلیدی در این جا بازی کرد. اکنون پس از یک دوره مکث طولانی، این چیزی است که اتفاق افتاد.

284) به هر حال، تروتسکی فکر می کرد که بازگشت نظام سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی تنها از طریق جنگ داخلی ممکن خواهد بود. او پیش بینی می کرد که بوروکراسی در مرز طبقاتی انشعاب خواهد کرد و از یک طرف، جناح چپ (به نام "فرقه رایس") و از طرف دیگر، یک جناح راست طرفدار سرمایه داری (به نام "فرقه بوتنکو") بیرون خواهد زد. اما حوادث مسیر دیگری را طی کرد. استالینیست در اتحاد جماهیر شوروی بسیار طولانی تر از آن چه تروتسکی تصور می کرد، باقی ماند. سنت های انقلابی کهن، به طور کلی از بین رفتند. انحطاط بوروکراسی به ابعاد ندیده [بی سابقه] ای رسید. فساد و تبهکاری و بوروکراسی، بخش عظیمی از ثروت تولید شده به دست طبقه کارگر شوروی را بلعید و موفقیت های اقتصاد با برنامه را [از پایه] نابود کرد. در نتیجه، کل جریان با سنگینی وزن خود، فرو ریخت. یک تکان کافی بود تا کل رژیم های بوروکراتیک اروپای شرقی را به پایین بکشد و همین مسیر در شوروی چند سالی بیشتر طول کشید.

285) در کوبا تفاوت های مهمی در مقایسه با آن چه در شوروی پیش آمد، وجود دارد. در روسیه خاطرات سنت اکتبر محو و نابود شده بود. این امر کار ضدانقلاب را آسان تر کرد. برعکس در کوبا، انقلاب در ظرف خاطرات زنده روی داد و خیلی از پاسداران قدیم آماده جنگ با بازگشت نظام سرمایه داری هستند. بخش بزرگی از توده ها نیز آماده دفاع از دستاوردهای انقلاب می باشد. این بدان معنی است که یک انتقال "سرد"، مانند آن چه در روسیه و اروپای شرقی رخ داد، بسیار بعید به نظر می رسد.

286) فیدل کاسترو و طرفدارانش کوشش دارند تا در مقابل نظام سرمایه داری مقاومت کرده و از اقتصاد با برنامه دفاع می کنند. این مسئله بسیار با اهمیتی است. اما روشی که آن ها استفاده می کنند، مسئله را حل نخواهد کرد. تنها یک رژیم دموکراسی کارگری لنینیستی می تواند این کار را بکند. حمله به ثروتمندان نوپا، عناصر تبهکار، بوروکراسی و مانند آن ها، تنها زمانی موفق خواهد بود که به یک برنامه دموکراسی کارگری پیوند خورده باشد که

همان برنامه ای باشد که لنین در سال 1917 بیرون داد و اساس برنامه 1919 حزب کمونیست روسیه بود که بعد از مرگ لنین به دست استالین نابود شد.

287) آن چه که لازم است، یک کارکاتور متظاهر از دموکراسی بورژوازی نیست، بلکه تشویق به انتقاد و بحث است که به روی تمام گرایشاتی که اقتصاد با برنامه ملی را قبول دارند و آماده دفاع از انقلاب کوبامی باشند و بر علیه بازگشت نظام سرمایه داری می جنگند، باز باشد. تروتسکیست ها... می باید وارد یک اتحاد عمل با کمونیست های کوبایی که در حال مبارزه با بازگشت نظام سرمایه داری هستند، شوند. آن ها باید در عمل نشان دهند که بهترین و وفادارترین مدافعان انقلاب کوبا هستند.

288) علاوه بر این، مهم ترین چیزی که لازم است، گسترش انقلاب سوسیالیستی در تمام آمریکای لاتین است تا انزوای آن را یک بار برای همیشه بشکنند. این چیزی بود که چه گوارا اعتقاد داشت و زندگی را به خاطرش داد. اکنون شرایط برای پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی در آمریکای لاتین کشور به کشور فوق العاده مناسب تر می شود. این طور نیست که "انقلاب صادر شود" (چون انقلاب قهوه نیست)، بلکه شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی در تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین به سرعت در شرف بالغ شدن هست یا بالغ شده است. برای این منظور یک رهبری با شهامت و شجاعت لازم است: رهبرانی مانند بولیوار و گوارا، نه ترسوهایی مانند رفورمیست ها.

#### 289) انقلاب آمریکای لاتینی

290) آمریکای لاتین از نقطه نظر انقلابی در حال حاضر، پیش افتاده ترین منطقه جهان است. جنبش های انقلابی در سراسر قاره در شرف احیا شدن است. آن چه که ما با آن روبرو هستیم انقلاب و نزول نیست که انقلاب آمریکای لاتین است که یک حلقه لاینفک زنجیر انقلاب جهانی می باشد. وضعیت اکوادور و بولیوی بی ارتباط به ونزوئلا نیست. امپریالیست های آمریکایی این طور فکر نمی کنند؛ ما هم این طور فکر نمی کنیم. کل روند انقلاب به طور ارگانیک به هم ارتباط دارد. در همه جای آمریکا لاتین، شرایط عینی برای انقلاب در شرف بلوغ است. شرایط ذهنی آن امر دیگری است.

291) بنابراین آمریکای لاتین کلید انقلاب جهانی و انقلاب ونزوئلا کلید انقلاب در آمریکای لاتین است. به این دلیل است که امپریالیزم آمریکا این طور مصمم است که انقلاب ونزوئلا را متلاشی کند، پیش از این که به سایر کشورها سرایت کند. هوگو چاوز در ملع عام بیان داشته است که تروتسکی در مخالفت با استالین درست می گفت، وقتی گفت که یک انقلاب سوسیالیستی، اگر در یک کشور منزوی شود، پیروز نخواهد شد. انقلاب بولیواری هم اگر قرار است که به پیروزی برسد، نباید در نیمه راه به ایستد. این [انقلاب] تنها با سلب مالکیت کردن از زمین داران بزرگ و سرمایه داران است که می تواند موفق شود و آن گاه است که می تواند از کارگران و دهقانان کل آمریکای لاتین و بقیه جهان بخواهد که از نمونه ونزوئلا پیروی کنند.

292) انقلاب بولیواری، علیرغم کامل نبودنش، سردرگمی هایش، تضادهای درونی اش، نمونه ای است برای آمریکای لاتین. چاوز یک ایستگاه تلویزیونی زده که در تمام آمریکای لاتین و حتی بعضی جاها در ایالات متحده آمریکا می گیرد. نام این ایستگاه تلویزیون "تله سور" است. واشنگتن هوارش بالا رفته و از "دخالت در امور دیگر کشورها" شکایت دارد و به راحتی فراموش می کنند که سی ان ان، تبلیغات خود را در سراسر جهان انجام می دهد. البته اگر دخالت های مستقیمی که "سیا" در سراسر جهان انجام می دهد را ذکر نکنیم.

293) شعار "برای یک فدراسیون سوسیالیستی در آمریکای لاتین" اکنون اهمیتی حیاتی می یابد. علاقه به تجدید حیات عقاید بولیوار، اتحاد آمریکای لاتین را محکم در دستور کار قرار داده است. کوشش برای این اتحاد از طرف توده ها، خصلتی انقلابی و ضد امپریالیستی دارد. کارگران، دهقانان، جوانان و روشن فکران مترقی به درستی به

این نتیجه رسیده اند که از آمریکای لاتین یک "بالکان ساختن"، آن را ضعیف و تابع رحمت امپریالیزم آمریکای سازد.

294) سؤالی که باید مطرح باشد این است که: چطور است که این قاره با قدرت که مواد عالی، نفت، دام و گندم از سرریز می شود و جایی که تمام شرایط لازم برای ایجاد یک بهشت بر روی زمین در آن وجود دارد چطور است که به حد جهنم روی زمین برای میلیون ها مرد و زن درآمده؟ بیش از دو قرن است که کشورهای آمریکای لاتین به طور رسمی مستقل هستند. اما این به اصطلاح استقلال مانند پرده ای است که در پشت آن وابستگی برده وار به ایالات متحده و شرکت های غول پیکر فراملیتی را به بار می آورد. ایالات متحده و این شرکت ها خون این قاره را بدتر از خفاش خون آشام تا آخر مکیده اند.

295) دلیل از پای درآمدن یک قاره با قدرت چیست؟ فقط این است که: بعد از مرگ "سیمون بولیوار"، الیگارشی های آمریکای لاتین - زمین داران بزرگ، بانک داران بزرگ، سرمایه داران - به آرزوی او که می خواست یک آمریکای لاتین متحد با جزایر کارائیب ایجاد کند، خیانت کرده و در عوض بدنه زنده این قاره را به یک سلسه کشورهای کوچکی که هیچ دلیل وجود نداشتند، تبدیل کردند. دلیل اساسی بردگی آمریکای لاتین به "بالکانیزم" [یعنی مانند بالکان به کشورهای کوچک تکه تکه شدن] تبدیل شدنش است. دلیل اساسی این بالکانیزم شدنش به خاطر حاکمیت این الیگارشی ها است. هیچ گونه پیشرفتی ممکن نیست، مگر این که این وضعیت از بین برود. و این تنها با یک عمل انقلابی مصمم قابل تحقق است.

296) در تزه های بین الملل چهارم "جنگ و بین الملل چهارم" (ژوئن 1934) تروتسکی نوشت:

297) "آمریکای جنوبی و مرکزی تنها با متحد شدن تمام کشورها به حول یک فدراسیون قدرتمند، می توانند بندهای عقب ماندگی و بردگی خود را پاره کنند. و این کار بورژوازی آمریکای لاتین که نقداً تأخیر کرده نیست که به این وظیفه رسیدگی کند، بلکه این وظیفه پرولتاریای جوان آمریکای لاتین که رهبر منتخب توده های تحت ستم است، می باشد. بنابر این شعار مبارزه برعلیه خشونت و تحریکات امپریالیزم جهانی و برعلیه عمل باند کمپرادورهای ملی این است که: ایالات متحده آمریکای جنوبی و مرکزی ایجاد گردد."

298) مارکسیست ها بدون هیچ شرطی مدافع اتحاد آمریکای لاتین هستند. اما ما یک ترمیم به عقاید بولیوار اضافه می کنیم. در طول 200 سال گذشته این نتیجه حاصل شده است که تحت نظام سرمایه داری به هیچ وجه امکان متحد شدن آمریکای لاتین وجود ندارد. از زمان مرگ سیمون بولیوار، بورژوازی فاسد و منحط آمریکای لاتین میراث خود را برای یک پیاله آتش فروخته است. زمین داران بزرگ، بانک داران بزرگ و سرمایه داران آمریکای لاتین صرفاً پادوی دفتر محلی امپریالیزم هستند. آن ها قادر نیستند که نقشی را که بورژوازی فرانسه و انگلستان در گذشته ایفا کردند، بازی کنند. آن ها مانند مانعی بر سر راه پیشرفت هستند. این را به وضوح در مورد بورژوازی پوسیده و ضدانقلاب ونزوئلا و پسرخاله هایش در بولیوی می توان دید. مادامی که قدرت اقتصادی در کف زمین داران بزرگ و سرمایه داران باشد، هیچ گونه پیشرفتی ممکن نخواهد بود. این قدرت باید شکسته شود. تنها طبقه ای که می تواند این کار را بکند و به هدف بولیوار برسد، طبقه کارگر است. تنها زمانی که قدرت در کف کارگران باشد است که این مانع مصنوعی و هیولای پابین ریختنی است و آمریکای لاتین می تواند متحد گردد - همچون فدراسیون سوسیالیستی.

منتخب مقالات و مباحثات

مازیار رازی

دفتر سوم - مهر ۱۳۹۶

وضعیت اقتصادی سیاسی آمریکا لاتین

نشر میلیتانت